



یادداشت ماه

در این شماره دو مقاله داریم که به تلاش پر افتخار دو زن که عمر خود را بکسره فدای خدمت به امر نموده‌اند پرداخته است. یکی از غرب نشوونار آرمسترانگ که سر راه پیش به جهان بقا شتافت و دیگری از شرق خانم تیرانداز که اکنون در خانه ساکن است. خود را بی بسته و محروم از پویدن در جاده‌های خدمت می‌بیند.

سرگذشت این دو زن قهرمان نمونه‌ای از تاریخ حیات هزارن بانوی بهائی در شرق و غرب جهان است که به شایستگی نشان می‌دهند تساوی حقوقی که مر بانی به پیش عدل فرموده براننده اندام ایشان است و نه فقط آن، که در بلندآوازه کردن پیام بهائی در سراسر پیشی می‌جویند. ایشان بیانات الهی را در تربیت اطفال به آداب و خلاق بهائی به حد بی‌پیشی و با آوردن قهرمانانی براننده، با ایستادن به فضایل بهائی، با مهر و عشق به عمیق، و هم‌زمان با خدمات گوناگون و خستگی‌ناپذیر فصل تازه‌ای در تاریخ زنان جهان گشودند.

در چند سال گذشته نمونه‌های پر شوری از این جاودانان بکر در عرصه‌های خدمت، در زندان‌ها و حتی در برابر جوخه آتش دیده‌ایم. زنان بهائی به دنیا می‌آورند که زود از آردی به بانوان نهراسند بلکه اجازه دهند تا این تنه پر ثمر اجتماع نیز به برگ و شکوفه نشینند. ■

فهرست مندرجات

- | | |
|-----------------------------------|--|
| ۱ / اوت / سپتیمبر در جاده سوری | از آثار مبارکه / ۳ |
| ۲ / ایرانی در سینه دیده دیگر | ما بهائیان و پیام بیت عدل اعظم / ۵ |
| ۳ / لئونارا آرمسترانگ | خاطراتی شنیدنی از محبوب / ۷ |
| ۴ / نامه‌ای به خانه جردن | سفر حضرت عبدالبهاء به کانادا / ۱۰ |
| ۵ / به اوج عالم هستی تیرانداز می | نماد شراب در آثار بهائی / ۱۶ |
| ۶ / مکتب سفینه | قرن بیست و یکم قرنی بدون نفت / ۱۸ |
| ۷ / فریدون مشیری سفر مهر میر عشق | جمعیت جهان رو به پیری است / ۲۰ |
| ۸ / مضامین عمده شعر نوحه | دو ثلث جمعیت جهان ساحل نشین است / ۲۶ |
| ۹ / یاد از یک شاعر گرنسر | صاحت الصخرة / ۲۹ |
| ۱۰ / میثاق نامه تنوع بیوزیک | روز ولادت کریشنا / ۳۲ |
| ۱۱ / خطرهای عمده باری محبت رست | دیدگاه رساله مدنیّه در باره تمدن غربی / ۳۴ |
| ۱۲ / فعالیت‌های تبیغی در بیوگرافی | یادآوری یک نهاد بد بنیاد / ۳۷ |
| ۱۳ / اشک بی ثمر (شعر) | قصه تولد یک کتاب / ۳۹ |
| ۱۴ / تازه‌های علمی و فرهنگی جهان | ریشه‌های بنیادگرایی در اسلام / ۵۰ |
| ۱۵ / معرفی کتاب / ۱۵ | دین، سیاست و بی‌اعتباری ادیان / ۵۳ |
| ۱۶ / از گلخن فانی به گشش فانی | به تاریخ امر التفات بیشتری کنیم / ۵۸ |
| ۱۷ / نامه‌های خوانندگان | حکایت غربت (شعر) / ۶۴ |
| ۱۸ / عکس روی جلد: به مناسبت مقدمه | جای خدا در مغز انسان / ۶۵ |

منجباتی از آثار مبارکه در باره انقطاع و اعتدال و قناعت

الف - از آثار حضرت بهاء الله

... و بعد سؤال از انقطاع شده بود معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ماسوی الله است یعنی ارتقاء به مقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در مابین سموات و ارض مشهود است او را از حق منع نماید یعنی حُب شیئی و اکتشاف آن او را از حُب الهی و اشتغال به ذکر او محبوب نماید چنانچه مشهوداً ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسک به زخارف فانیه و تثبیت اسباب باطله حبسه و از نعیم باقیه و آثار شجره مبارکه محروم گشته اند اگر چه سالک سبیل حق به مقامی فائز گردد که حُب انقطاع مقامی و مقرری ملاحظه نماید و لکن این مطلب را ذکر ترجیح نشود و دستم نکند و رقم نزنند ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد او است انقطاع و مبدء و منتهای آن اذ انسئل الله بان یقطع عن سواہ و یرزقنا لقاءہ انہ ما من الہ الاھولہ الامر و الخلق بیب ما یشاء و انہ کان علی کل شیء قدیدر...

ب - از آثار حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای بنده الهی مراسله آن جناب ملاحظه گشت فی ساحت یقہ عشرت سبب کدورت شده و جفا خویشان سبب اعزان گشت ضرری نه برکت آسمانی لازم و فیض رحمانی واجب انسان باید کثرت قناعت جوید و گنج موهبت طلبید در این صورت ایامش مسرت اندر مسرت است و الّا در هر صورت کدورت اندر کدورت،

ملاحظه نما که ملوک با وجود گنج روان و توانگری بی پایان ایام را به حسرت و اعران گذرانند زیرا قناعت است
 راحت است نه دولت و ثروت . شما حال فی بحقیقه حق دارید زیرا عشرت اندر عشرت است از فضل عمیم
 حضرت رحمن جیم رجا و امید داریم که در امور گنیشی نصل گردد و دست بعد از عشره حاصل شود ولی شمانیست باید بر قدر
 وسع همت کنید و تشبث به اسباب نمائید و یزق من یش بغیر حساب و عینک التجهة و الثنا . . . ع . ع .
 ... قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت . مقصد سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است
 و توسیع دایره تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد این است که در قرآن میفرماید لا تجعل یدک مغلوله الی
 عنقک ولا تبسطها کل البسط فاتبع بین ذلک سبیلا ...

ج - از آثار حضرت ولی امر الله

... فضل الانسان فی الخدمه و الکمال لانی الرزیه و الثروه و المال پس استیلا رجا و در ضمن به خود
 در که یزدان است نه زینت و ثروتی که احداث غزن و حسرت درد لهای فقر نماید بلکه راحت عموم بشر در
 زندگی و حیات ساده است نه تکاثر اموال و آرایش و زینت و زیور اگر در مردمان دنیا و زوسا و ضاع
 زندگی ساده بود و مختصر فی مکان آشوب و شرآنان نیز خفیف میشد و کمتر لذت اجبای الهی در جمیع امور
 ان شاء الله سبب تذکر و تقدیم دیگران گردند نه آنکه تاسی به رسومات مضرة و حالات یقیمه سازین گنند
 و در کل شئون سادگی و اعمت رال را منظور دارند . این نمی ازیم مواعظ مشفقانه آن طلعت یگانه بود که به
 مبارکش مرقوم نمود ...

از توفیق مبارک مورخ ۵ شوال ۱۳۴۵ که از طرف حضرت ولی امر الله خطاب به محفل روحانی طهران مرقوم شده است

ما بهائیان، و پیام بیت عدل اعظم به سران ادیان

پیام بیت عدل اعظم به سران ادیان که متن آن در شماره پیش درج شد طبعاً وظایفی را متوجه افراد احباء در شرق و غرب عالم می‌نماید و بسیاری مایلند بدانند که از این پیام چگونه می‌توان به بهترین وجه برای گسترش ندای صلح و اتحاد بین همه مردم و نژادها و ادیان استفاده کرد.

در پاسخ چنین پرسش‌هایی دارالانشاء بیت‌العدل اعظم الهی نامه‌ای در تاریخ ۱۱ جون ۲۰۰۲ خطاب به محافل روحانی ملی مرقوم داشته و راهنموده‌هایی ارائه فرموده‌اند.

در زیر خلاصه‌ای از این نامه به نظر خوانندگان عزیز رسیده و یادآور می‌شود که این خلاصه نباید ترجمه رسمی مرقومه دارالانشاء تلقی گردد، بلکه در اینجا فقط مفهومی از آن نامه برای آگاهی یاران عزیز ایرانی ارائه می‌شود.

نامه با این مطلب آغاز می‌شود که بر اساس گزارش‌های رسیده از سراسر جهان بهائی مرحله اول توزیع پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به رهبران ادیان و مذاهب جهان از طریق محافل روحانی ملی با کارایی و موفقیت شایان توجه پیشرفت کرده است.

دارالانشاء سپس می‌نویسد که راهنمایی‌های ذیل از طرف ساحت رفیع در تکمیل دستخط ۲۵ مارس ۲۰۰۲ در پاسخ

سئوالات برخی از محافل روحانی ملی در اختیار گذاشته می‌شود:

۱- متن منتشر شده را نباید به عنوان ابلاغ عمومی مأموریت حضرت بهاء‌الله تلقی کرد بلکه در ارتباط با وظیفه و مأموریتی است که در آثار مقدسه [بر عهده بیت‌العدل اعظم] نهاده شده که صلح و آشتی را در میان ملل و اقوام عالم ترویج کند. زیرا کینه و بغض مذهبی چنان شدتی یافته که موجب و علت منازعات شده و بیت‌العدل اعظم چنین تشخیص داده‌اند که زمان آن رسیده که به رهبران ادیان سازمان یافته خطابی محکم و مؤثر در این مورد بفرستند.

۲- یکی از مهمترین مجامعی که در آن چنین پیامی مطرح خواهد شد مجالس و مجامع مخصوص فعالیت‌های بین‌الادیان است. بهائینی که در این مجالس و مجامع شرکت می‌کنند باید متذکر باشند که مسئولیت اقدام برای مقابله و دفع خطرات ناشی از تعصبات مذهبی بر دوش جامعه بطور عموم و بر عهده اهل ادیان بطور خاص است. بهائیان مشتاق شرکت در چنین مذاکراتی هستند و لکن وظیفه آنان نیست که راه حل برای گروه‌های مذهبی، که خود باید با مسائل اجتماعی و روحانی ناشی از شرائط و حوادث تاریخی مواجهه نمایند، مقرر بدارند.

۳ - اهمیت حیاتی دارد که اهل بها کیفیت و ماهیت و هدف چنین مباحثات مذهبی سازمان یافته یعنی محافل بین‌الادیان را دقیقاً رعایت کنند. باید متذکر بود که بهره گرفتن از این فرصت برای تبلیغ امرالله نوعی سوء استفاده از حسن نیت دیگران خواهد بود. البته ممکن است شرائطی پیش آید که به هنگام مشورت در باره پیام معهداعلی، شرکت کنندگان در بحث و مطالعه اطلاعات بیشتری را در باره خود امرالله طالب شوند. در چنین وضعی البته نمایندگان جامعه بهائی خوشوقت خواهند شد که چنین اطلاعاتی را در اختیار مشتاقان بگذارند. ولیکن این اطلاعات هم باید فقط در محدوده سؤال و تقاضائی باشد که دیگران مطرح کرده‌اند.

۴ - دارالانشاء معهد اعلی محافل محلی و ملی را متذکر می‌فرماید که باید این ابتکار ساحت رفیع و محتوای پیام به اطلاع عامه مردم خصوصاً از طریق وسائل مختلف ارتباط جمعی برسد. از این طریق بحث و مذاکره درباره چنین مسأله حیاتی برای حصول آسایش جامعه بشری قوت و حرارت بیشتری پیدا خواهد کرد. سخنگویان جامعه بهائی به جای آنکه وارد بحث‌های مجادله‌آمیز در مسائل اصولی و کلامی دین یعنی تئولوژی گردند می‌باید گفتار خود را در مسائل و چالش‌های عمده اجتماعی و روحانی که عالم انسانی با آنها مواجه است حصر کنند.

۵ - البته افراد بهائی می‌توانند از مطالب و افکار مندرج در پیام مذکور به هنگام تبلیغ و معرفی امرالله استفاده کنند زیرا جمعیت روز افزونی در عالم از کینه‌ها و بغض‌های بین فرقه‌های مذهبی و احیاناً توجیهاتی که در مورد آنها ارائه شده متألّم و متأسفند و در

نتیجه ارائه تعلیم وحدت دین و وحدانیت خدا می‌تواند در نظر متحریان حقیقت پلی بسازد که آنان را به مطالعه ظهور و امر حضرت بهاءالله رهنمون گردد.

۶ - ابتکار بیت‌العدل اعظم در ارسال چنین پیام، اکنون اعضای جامعه بهائی را بدان می‌خواند که در رفتار روزمره شخصی خود ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی را که امر الهی بدان ممتاز است منعکس کنند و به ظهور و ثبوت رسانند.

در هر شرائطی معاشرت با پیروان سایر ادیان فرصتی بوجود می‌آورد که این روحیه برادری و دوستی که با قبول وحدت منشاء ادیان بزرگ بوجود آمده جلوه و نمود یابد. زیرا آئین بهائی قائل بدان است که نباید تنوع عقیده موجب جنگ و نزاع گردد. خود معاشرت با اصحاب ادیان دیگر نوعی خدمت عمومی برای ترویج صلح و آشتی و حسن نیت است و بطور غیر مستقیم موجب پیشرفت امرالله می‌شود.

پیام دارالانشاء باین پاراگراف پایان می‌یابد که جامعه بهائی در پیروی از رسالت و مأموریتی که حضرت بهاءالله بدو سپرده‌اند موظف است که رعایت هماهنگی و تعادل میان دو وظیفه متساوی را ملحوظ بدارد: یکی وظیفه کمک به پیشرفت امرالله از طریق تبلیغ پیام الهی به همه مردمان جهان، و دیگری کمک و مساعدت به رفاه و ترقی عالم انسانی از طریق ترویج و توجیه اهداف عالیه امر که وحدت و مماشات و همکاری یعنی تعاون و تعاضد باشند. هرگاه این دو مأموریت بخوبی اجرا شوند هر کدام با اینکه از دیگری متفاوت و متمایز است موجب تقویت یکدیگر خواهند شد. ■

خاطراتی شنیدنی از محبوب

از یادداشتهای جناب بدیع بشرویی

وصف تو می رفت عارفان بشنیدند
جمله به رقص آمدند سامع و قائل

این یادداشت‌های روزانه سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ را نشر کرد. در این شماره می‌خواهیم با توجه به تشکیل دوره انجمن ادب و هنر (لندگ، ماه اوت) و نیز مجمع عرفان (اکوتو، ماه ژوئیه) که درباره حضرت عبدالبهاء بود توصیف شخصیت ممتاز و حیات روزمره حضرت مولی‌الوری را از زبان یک ناظر شرقی ارائه کنیم.

پیام بهائی

وصف تشرّف حضور مبارک

چون از پله‌های بیت مبارک گذشتم و به اطاق حضرت محبوب رسیدم و از نغمه‌های جانفزای مرحبا مرحبا مدهوش گشتم چون نظر به آن طلعت رعنا افتاد از خود بی‌خود گشتم... حضرت عبدالبهاء نظر لطف و عنایت به این خاک سیاه داشتند و بنده‌نوازی حضرت ورقه مبارکه علیا ابواب سرور و فرح از هر جهت مفتوح فرمود... نعمت کودکی سبب شد که نظر عنایت حضرت شوقی افندی به این ناچیز معطوف گشت و به تسمیه "مسافر کوچک" ملقب گشتم و اکثر اوقات را چه در وقت بازی و چه در اوقات گردش و زیارت روضه مبارکه به محضر ایشان مفتخر بودم و حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که در تحت رعایت حضرت مشکین قلم مشق فارسی

یکی از دلکش‌ترین گزارش‌هایی که درباره حیات روزانه حضرت عبدالبهاء نوشته شده یادداشت‌هایی است که به قلم جناب بدیع بشرویی زیر عنوان شادمانی نوزده ساله در ارض مقصود نوشته شده و به صورت نسخه خطی موجود است. یادداشت‌های موجود به سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ مربوط می‌شود یعنی سال‌هایی که جنگ جهانی اول در جریان بود و در داخل جامعه بهائی چند واقعه مهم در شرف وقوع بود از جمله تحریر کتاب مربوط به بیوگرافی برخی از مؤمنین این ظهور اعظم تحت عنوان تذکرة الوفاء و آغاز نگارش نقشه ملکوتی که در آن حضرت عبدالبهاء خصوصاً جامعه بهائیان امریکای شمالی را مأمور فتح روحانی بلاد عالم کردند.

یادداشت‌های جناب بشرویی گویای برخی از جلوه‌های شخصیت استثنائی آن حضرت است: محبت و لطف بی‌دریغ به همگان، رسیدگی پدران به فقیران و مستمندان، آگاهی وسیع از تاریخ، بینش شگفت‌آور درباره آینده، روحانیت محض و توکل به حق، عشق مطلق وصف ناپذیر به جمال ابهی، فروتنی و محویت، شوق لا نهایی خدمت به درگاه احدیت و به عالم بشری، تحمل فوق‌العاده در برابر بلایا و رزایا، حکمت و فرزانه‌گی حیرت‌آور که امیدواریم تدریجاً بارقه‌هایی از این صفات ملکوتی را در صفحات مجله عرضه داریم.

پیام بهائی طی سال‌های گذشته قسمت‌هایی از

بنمایم و مشغول به خواندن درس فارسی و انگلیزی گردم. (نوامبر ۱۹۰۲ م)

مدرسه‌ای در کنار مسافرخانه

در آن ایام به دستور العمل حضرت عبدالبهاء مدرسه مختصری در اطاقی پهلوی مسافرخانه تأسیس شده بود و پانزده نفر از جوانان و اطفال احباء مشغول تحصیل بودند و این مدرسه تحت اشراف و اداره حضرت دکتر یونس خان افروخته و آقا سید اسدالله قمی بود... معمولاً روزهای جمعه شاگردان مدرسه در بیت مبارک جمع شده و در صف ایستاده هر یک قطعه خط خود را در دست داشت و حضرت عبدالبهاء یک یک را ملاحظه فرموده و در نهایت لطف و عنایت و عواطف پدرانه تشجیع می نمودند و گذشته از عنایات و افضال شامله به بعضی جوایز عنایت می فرمودند. (این مدرسه بنا به شکایت ناقضان و دشمنان در سال ۱۹۰۴ به امر سلطانی بسته شد و حضرت عبدالبهاء به علت تضییقات شدید در عکا امر به متفرق شدن احباء می فرمایند از جمله جناب بشرویی که به عشق آباد می رود تا مجدداً او را در سال ۱۹۰۶ احضار می فرمایند و برای ادامه تحصیل به مدرسه امریکایی بیروت گسیل می دارند).

دوره حیات جدید

هشت سال دوره تحصیلی در دانشگاه امریکایی در بیروت به اتمهی رسید (۱۹۱۴) و ستاره امید و آرزوی تشرّف به محضر انور حضرت من اراده الله بطور مستدیم ساطع گشت... باری بر درگه دوست وارد و به آستان حضرت محبوب سر فرود آوردم و بدون استحقاق و قابلیت دیده و دل به جمال بی مثال

طلعت میثاق روشن و مطمئن گردید. بحر فضل و عنایت موج و این خاک را به بندگی آستان مبارکش مفتخر و سرافراز فرمود و در مسافرخانه روحانیان در جبل کرم در خدمت فدایی مرکز میثاق حاجی میرزا حیدر علی مسکن و ماوی داد.

تأیید الهی می رسد

۲۰ جولای ۱۹۱۴: بعد از ظهر حضرت محبوب یکتا به مقام اعلی تشریف آوردند و پس از جلوس بیان مبارک در خصوص ساختن مقام اعلی بود و چه صدماتی بوجود مبارک وارد شد و اینکه همه ضعف و شکستگی وجود مبارک به سبب صدماتی است که در این راه کشیده اند از جمله مسئله نبودن راه و سختگیری قنسول روس که می بایستی از زمین او راه باز می شد و بعد از صدمات زیاد و نومیدی از حل این مشکل در را بروی خود بسته و به تلاوت ذکر از حضرت اعلی پرداخته تا اینکه فرج الهی رسید و مشکل حل شد. بعد فرمودند: «عجب است که مردم متنبه نمی شوند و حال آنکه بعضی فوری گرفتار می شوند. مثلاً عبدالرحمن پاشا خواست دکان های احباب را ببندد و مرا حبس کند. صبح زود مستعد این عمل شد که ناگاه از اسلامبول تلگراف آمد که متصرف معزول و شخص دیگری منصوب، هیئت تحقیقیه می آید و دست عباس افندی را می بوسد».

آبیاری روضه مبارکه

۳۰ اکتبر ۱۹۱۴: صبح زود از خواب قیام فرمودند و به زیارت روضه مبارکه تشریف بردند و بعد به سقایه گل های حدیقه روضه مبارکه بواسطه تلمبه دستی مشغول بودند و در

استخوان را آرد کرده می خورند. فرمودند اغنیاء رحم بر فقرا نمی کنند خودشان هم معذب هستند اگر رحم می کردند هم خود راحت بودند هم فقرا. این مواسات که گفته می شود در این موارد باید جاری شود که اغنیاء با فقرا مواسات بکنند خسروانی از برای اغنیاء اعظم از این نمی شود که آنها ذخائر و اندوخته داشته باشند و فقرا اینطور ذلیل باشند. در اصفهان وقتی که آن قحطی عظیم شد که مرده ها را از گور بیرون می آوردند و می خوردند و مردم از گرسنگی در کوچه ها می مردند حضرت سلطان الشهداء گذاشت یک نفر از احباب گرسنه بماند یا اینکه مراجعه به دیگران کند...

... باری همیشه فکرتان این باشد که یک دستگیری از فقرا و ضعفا بکنید بقدر امکان از هر ملتی و از هر طائفه ای، به کمال مهربانی نه اینکه مثل سایر ناس اگر چنانچه دستگیری می کنند منت بر فقرا می گذارند، شما باید منت از فقرا داشته باشید که قبول می کنند.

موها و فینه حضرت عبدالبهاء

۲۹ جولای ۱۹۱۵: صبح مشغول به ناشتا خوردن بودم حاجی میرزا حیدر علی ذکر می کردند که در ادرنه جمال قدم امر فرمودند که حضرت مولایی موهای مبارک را بگذارند بلند شود.

مادر مرکز نقض نیز به حضور مبارک رفته و اصرار و الحاح (کرد) که پسر او را هم امر بفرمایند که موهایش بلند شود. در عکّا امر فرموده بودند که حضرت عبدالبهاء فینه سفید بپوشند و این مخصوص سرکار آقا بود. باز پیرزن مذکور (مادر محمد علی) رجا کرده بود که پسر او هم فینه بپوشد. (اما) خود جمال قدم تاج به سر مبارک می گذاشتند. ■

حین تلمبه زدن یکی از خدام آستان مبارک مشغول به تلاوت مناجات (بود) و با ضعف مزاج (آبیاری) مدتی طول کشید.

روح القدس تأیید می کند

۱۳ جولای ۱۹۱۵: بعد به مناسبت ذکر حضرات هنود را فرمودند که اینها به امریکا رفتند و نطق خوب می کردند و ذوفنون هم بودند انگلیزی را خوب می دانستند معدلک هیچ کاری نکردند ولی مالها را فرستادیم و کار از پیش رفت. من که به اروپا رفتم هیچ نطق نکرده بودم زیرا در شرق رسم نیست ولی در بحر نطق افتادم مثل این می ماند که... نفسی تنها به حرب نزود ولی از عقب افواج به او برسد حال هر یک از احبای الهی به هر سمتی برود افواج تأیید به او می رسد این است که حضرت مسیح به حواریون می فرماید که من با شما هستم مطمئن باشید روح القدس تأیید شماها می کند و در وقت صحبت فکر نکنید، آنچه بر قلب شما القاء می شود آن را بگویید.

خدا برای تو ساخته

۲۱ جولای ۱۹۱۵: شب در زیر اطاق مبارک جمیع تلامذه مجتمع و مشغول به خواندن اشعار (بودند) و حضرت مولایی در مهتاب مشی می فرمودند در آخر مجلس نزدیک تشریف آوردند و به حاجی میرزا حیدر علی خطاب فرمودند که «خدا برای تو مجالس به این خوبی فراهم آورده، کیف بکن» این را فرموده تشریف بردند به اطاق مبارک.

رسیدگی به فقرا

۲۷ جولای ۱۹۱۵: بعد ذکر فقرا شد و اینکه در بیروت خیلی گرسنگی است و بعضی

ورقی چند از سفر حضرت عبدالبهاء به کانادا

هوشنگ زرگرپور

همانطور که می دانیم حضرت مولی الوری در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۱۲ به اتفاق ملتزمین رکاب با کشتی سدریک از طریق ناپل به سوی امریکا حرکت، و در ۱۱ آوریل به بندر نیویورک نزول اجلال فرمودند. در مدت قریب هشت ماه ۳۸ شهر امریکای شمالی از جمله مونترآل به شرف دیدار هیکل مبارک نایل شدند، و این در حالی بود که در آن هنگام ۶۸ سال از سنشان می گذشت و صدمات و مشقات وارده در طی سالیان طولانی تحمل سجن و سرگونی وجودشان را خسته و فرسوده نموده بود. عزم به چنین سفری بس دشوار بود و به فرموده خودشان پیش از آغاز سفر: «مشقات عظیمه در پیش است و مشکلات کثیره در میان و عبدالبهاء در نهایت ضعف و ناتوان...»^۱

در آن اوان کانادا کم و بیش از نقاط دورافتاده و ناآشنا محسوب می شد و بعلاوه برخی از احباء توصیه می نمودند که از سفر به مونترآل صرف نظر فرمایند زیرا مردم آن را اکثراً کاتولیک های متعصب تشکیل می دادند که در دریای خرافات و تقالید غوطه ور بودند و لذا چنین دیداری را بی حاصل می پنداشتند. چه عاملی باعث شد که مرکز میثاق با تمام این نکات نه تنها در تصمیم خود راسخ ماندند بلکه بجای سه روز که در بدو امر برای این توقف در نظر گرفته بودند جمعاً ۹ روز در مونترآل اقامت فرمودند. به گفته جناب بالیوزی در واقع خدمات ذیقیمت و صادقانه

خانم می مکسول^۲ چه در پاریس و چه در خاک کانادا بمانند مغناطیسی آن حضرت را بسوی این شهر جذب نمود و عنایات بی مثل و عدیلشان را شامل این خاندان جلیل کرد. مونترآل در شرق کانادا، در ایالت کبک (Quebec) فرانسوی زبان واقع شده. به یقین در تاریخ ادیان، این نخستین بار بود که انوار الهی از شرق به غرب عالم مستقیماً می تابید. سفر به مونترآل نیز مانند سایر سفرهای حضرت عبدالبهاء آثاری پرثمر و حیرت انگیز بر جای گذاشت و حاوی نکاتی دشنشین و آموزنده بود.

ورود به مونترآل

پس از توقف در چند شهر امریکا، هیکل اطهر صبح روز سی و هفتم اوت ۱۹۱۲ از بوستن با قطار بسوی مونترآل عزیمت، و در نیمه های یک شب مهتابی شهر مزبور را به قدوم خویش مزین فرمودند. در این سفر فقط میرزا احمد سهراب، مترجم و میرزا محمود زرقانی مؤلف بدایع الآثار در رکاب مبارک بودند. در ایستگاه توسط ویلیام سادرلند مکسول^۳ مورد استقبال قرار گرفتند و از آنجا بوسیله کالسکه به خانه آقا و خانم مکسول هدایت شدند، خانه زیبایی که توسط خود ویلیام مکسول طرح شده بود و اینک به فرموده حضرت شوقی افندی از اماکن متبرکه امر مبارک محسوب می گردد. هنگام عزیمت از بوستن همراهان دیگری از جمله جناب میرزا ولی الله خان ورقا (بعداً ابادی امرالله) و جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی نیز شائق

از باز کردن اولین صندوق و مشاهده شمایل مبارک سؤال کرد آیا این عکس پیغمبر ایرانی است؟ و گفتم بلی، گفت بنا بر این دیگر تفتیش لازم نیست.

شبانگاهان باز هم جمعی از مشتاقان به حضور مبارک مشرف شدند و چون مجلس به درازا کشید و هنوز هم عده‌ای از یاران حاضر به ترک محضر انور نبودند عرض شد که وجود مبارک به علت خستگی مفرط احتیاج به استراحت دارند و بهتر است حاضرین روز بعد مشرف شوند. ولی حضرت عبدالبهاء فرمودند: «خیر حالا وقت کار است ملاحظه خستگی را نباید نمود...» خواننده عزیز توجه خواهند نمود که این بیان مبارک چه سرمشقی ارزنده برای احبّاء می‌تواند باشد.

یکشنبه اول سپتامبر

در این روز در کلیسای معروف موحدین خطابه‌ای ایراد فرمودند و این نخستین نطق عمومی مبارک در مونترآل بود. جالب اینکه بنای این کلیسا نیز توسط ویلیام مکسول طرح شده بود. کشیش کلیسا ضمن معرفی مرکز پیمان چنین اظهار داشت: «ماها امروز مفتخریم به حضور پیغمبر صلحی که پیام او پیامی است الهی خداوند او را برای ازاله جنگ و جدال مبعوث فرموده لقایش در این کلیسا سبب افتخار ابدی و تحقق امید و دعاها می‌ماست...»^۴ بعلاوه کشیش مزبور از حضرتشان به عنوان مظهر مهربانی و عطوفت نام برد.

در پایان جلسه عده‌ای از کانادایی‌ها و ملل مختلفه به حضور مبارک مشرف شدند و به گفته زرقانی: «... از آن به بعد انقلاب عظیمی در نفوس افتاد و شوری دیگر در مجامع شهر بود یکی می‌گفت دینی که امروز واجب التصدیق

بودند حضرتشان را همراهی نمایند ولی امر فرمودند تا مراجعتشان از کانادا در همان بوستن باقی بمانند. جنابان ورقا و نخجوانی بعدها در مونترآل به ملتزمین ملحق شدند. در هنگام ورود به خانه مکسول با وجودی که پاسی از شب گذشته بود سردبیر روزنامه معتبر "مونترآل دیلی استار" به اتفاق جمعی از مشتاقان بی‌تابانه در انتظار ورودشان بودند. در آن شامگاهان خانم مکسول به عرض رسانیدند که مردم شهر به حدی بوسیله تلفن و نامه از ورودشان استفسار نموده‌اند که خستگی مفرطی به ایشان مستولی شده ولی این خستگی را اعظم آسایش خود می‌دانند.

شنبه ۳۱ اوت

در این روز کشیش کلیسای موحدین (Unitarian) و مدیر روزنامه استاندارد به اتفاق عده‌ای از جویندگان حقیقت به حضور مبارک مشرف شدند و مرکز پیمان ضمن بیانات خود از شکوفایی و صلح و آرامش کانادا و بخصوص مونترآل اظهار خوشنودی فرمودند. بعد از ظهر ضمن گردش در شهر به همراه ویلیام مکسول هنگام عبور از مقابل چند مؤسسه آموزشی فرمودند: «در اینگونه مدارس... هر وقت حکمت الهی و طبیعی هر دو خواننده شود نفوس عجیبه و ترقیاتی عظیمه حاصل شود» و هنگام بازدید از داخل یک کلیسای معروف شهر فرمودند: «ببینید یازده نفر حواری چه کردند» در همان روز تعدادی از جراید کثیرالانتشار شهر خبر ورود مبارک را با نهایت تکریم و احترام درج نمودند. آقای مکسول که برای ترخیص صندوق‌های حضرت عبدالبهاء از گمرک مراجعت کرده بود عرض کرد مأمور گمرک پس

است آئین بهائی است دیگری می گفت خوب شد نمردیم و این ندا را شنیدیم».

در شب آن روز در مجلس خانه مکسول جذب و قدرت بیانشان بطوری بود که سرپوش از سر مبارک به زمین افتاد ولی آن حضرت همچنان به سخنان خود ادامه دادند. هنگامی که پس از پایان سخنانشان مدعوین را ترک گفته و به اطاق خودشان تشریف بردند هنوز گروهی در انتظار باقی مانده و قصد عزیمت نداشتند. ولی طلعت پیمان با وجود فشار خستگی به میان آنان بازگشتند و همچنان به سخنان خود ادامه دادند. پس از آن عده ای تقاضا نمودند که در اطاق شخصی شان به فیض ملاقات نائل شوند. ملاحظه فرمایید که بحر عطوفت و شفقت تا چه حد موج بود که با وجود نیاز به آرامش و استراحت باز هم تعدادی را به حضور پذیرفتند. پس از اتمام جلسه فرمودند که از فردا باید به هتل نقل مکان نمایند. «منزل مسافر باید هتل باشد». در هنگام اقامت در منزل مکسول تعداد علاقمندان آنچنان بود که محلی برای استراحت باقی نمی ماند.

دوم سپتامبر

صبح آنروز خانم مکسول مشرف شد و عرض کرد انجذاب و اشتیاق نفوس تا بدانجا است که حتی همسایه ای که قبلاً ما را سرزنش می کرد حال خود بوسیله تلفن حضرت را به منزل خود دعوت نموده. در این روز به اتفاق همراهان از بیت مکسول به هتل ویندزور نقل مکان فرمودند.

بعد از ظهر عده ای از اساتید دانشگاه ها، کشیشان و نمایندگان مطبوعات در همان هتل به حضور مبارک شرفیاب شدند.

سوم سپتامبر

با وجود هوای بارانی و تیره و تار عده ای از اساتید و رؤسای مذهبی اذن ملاقات یافتند. در میان نخستین جویندگان راه حقیقت رئیس دانشگاه معروف مک گیل McGill بود. شب هنگام در یکی از سالن های معروف شهر در جمع سوسیالیست ها با حضور حدود پانصد تن درباره رفاه اقتصادی بشر بیاناتی ایراد فرمودند.

ناظم جلسه ضمن معرفی حضرت عبدالبهاء چنین گفت: «... حال حضرت عبدالبهاء اس اساس یگانگی و آسایش و علو مساکین را به ما تعلیم می دهند...» در پایان نطق استقبال و کف زدن ها و شور و هیجان حاضرین آنچنان بود که گویی دیوارها و ارکان ساختمان به لرزه درآمده اند و حاضران آنچنان شیفته و مجذوب شخصیت روحانی و جاذبه و عظمت آن حضرت شده بودند که در پایان فقط از نظر مراعات سلامتی ایشان حاضر به ترک جلسه گردیدند. درباره این نطق عمومی مقاله مبسوطی در نشریه "گازت" درج و از حضرتشان به عنوان پیام آور صلح و وحدت نام برده شد.

چهارم سپتامبر

صبح آنروز حضرت عبدالبهاء پس از ملاحظه برخی از مقالات جراید معتبر مونترآل فرمودند اینهمه از تأییدات جمال مبارک است. هنگامی که ترجمه مندرجات آنان به عرضشان رسید فرمودند:

«... ای بهاء الله به فدایت... چه امر عظیمی تأسیس فرموده ای که هر مجمعی را قانع نماید... در کنائس روح را به اهتزاز آرد... روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را



خانم و آقای مکسول

اصول دین بهائی و سعادت عالم انسانی در این کنیسه نطق می فرماید». حضرت عبدالبهاء پس از استماع ترجمه تابلوی مزبور فرمودند: «کم کم مردم ما را به اسم پیغمبری مشهور نمودند کاش این اسم را بر می داشتند». و در طی بیاناتشان در ضمن نطق توضیح فرمودند که نباید ایشان را «پیغمبر» بنامید. پس از خاتمه خطابه یکی از قضات از میان حاضرین اظهار خوشوقتی نمود که سلسله انبیاء به پایان نرسیده است. نظیر همین مطلب را جریده «گازت» طی مقاله ای درج نمود: «برخی از مردم چنان تصور می نمودند که نسل پیامبران به پایان رسیده ولی اینک جای خوشنودی است به سخنان کسی گوش فرا می دهیم که از سلاله جلیله همان پیامبران است». سپس اسقف کلیسا برخاست و اظهار داشت که عالم غرب باید از فیوضات و تعالیم شرق بهره بگیرد. تعداد شرکت کنندگان در این مجمع بزرگ به

به حقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند... این معجزه است...»^۵

شب هنگام در بیت مکسول بیاناتی فرمودند و شرکت کنندگان از ملل مختلف: کانادایی، امریکایی، ترک و عرب تشکیل شده بودند.

پنجم سپتامبر

در این روز اسقف شهر به ملاقات حضرتشان نائل گردید و خرسندی و مراتب امتنان خود را از این فیض بزرگ ابراز داشت. به علاوه یک خاخام و سردبیر یکی از جرائد افتخار حضور داشتند. سپس مرکز پیمان، اسقف و حاضرین را برای استماع بیاناتشان در کلیسای متدیست دعوت فرمودند. در داخل کلیسا تابلویی با حروف نورانی با این حروف جلب توجه می کرد: «پیغمبر شرق امشب در

حدود ۱۲۰۰ تن بالغ شده بود.

ششم سپتامبر

صبح آنروز هیکل اقدس از مشاهده تعدادی قابل ملاحظه از جرائدی که انباشته شده بود اظهار تعجب نموده و فرمودند: «اینهمه جرائد برای چیست؟» عرض شد اینها نمونه‌ای از قیام و قدرت و نفوذ امر مبارکست. در آن اوان دختر آقا و خانم مکسول به نام ماری بیش از دو بهار از زندگیشان نگذشته بود. حضرت عبدالبهاء در حال نوازش گیسوان مجعد این طفل زیبا و خردسال می فرمودند: «این دختر خیلی عزیز است». ۲۵ سال پس از این ملاقات میمون ماری مکسول به اقتران حضرت ولی امرالله درآمدند و ما ایشان را به نام حضرت روحیه خانم ایادی امرالله به یاد می آوریم.

هفتم سپتامبر

در مجمع هتل بیاناتی ایراد فرمودند. از بقیه فعالیت‌های آن روز اطلاعات دقیقی در دست نیست.

هشتم سپتامبر

روز آخر اقامتشان در مونترآل ضمن وداع با احباء فرمودند: «من تخمی افشاندم شما باید آن را آبیاری کنید. نفوس را به آداب الهی تربیت نمایید روحانی کنید به وحدت عالم انسانی و خدمت به صلح عمومی دلالت نمایند».

نهم سپتامبر

در این روز از طریق تورنتو دوباره بسوی امریکا رهسپار شدند. مونترآل تنها شهری در کانادا بود که به چنین افتخاری نائل آمد. و نیز نخستین منطقه‌ای بود که تحت نفوذ این سفر

پرثمر به صورت جامعه‌ای متشکل درآمد و این نفوس قلیل که تعدادشان از چهارده تجاوز نمی‌کرد در ایمان خود به مراتب رسخ‌تر و استوارتر گشتند.

سال‌ها بعد به فرموده حضرت ولی مرتبه خانه مکسول به عنوان یکی از امکن متبرکه امر بهائی محسوب گردید. در سال ۱۹۵۳ حضرت روحیه خانم خانه مزبور را به جمعه بهائی کانادا اهداء فرمودند.

هدف از این سفر تاریخی

در پاسخ سؤال یکی از نفوس که مقصد سفر مبارک به غرب استفسار نموده بود فرمودند: «من به امریکا آمده‌ام تا صلح عمومی بلند کنم، آمده‌ام ترویج وحدت عالم انسانی نمایم، مقصودم الفت و محبت بین ادیان است...»

طلعت پیمان در دوران قیمت در مونترآل کلاً در هشت کنفرانس عمومی و هفت خطابه خصوصی شرکت فرمودند و با گروهی از مشتاقان نیز بطور جدگانه ملاقات فرمودند. متأسفانه در طی این سفر کثیر روزها هوا بارانی و هوا بسیار نامساعد بود. با این حال استقبال نفوس قابل ملاحظه بود و بیش از ۲۵۰۰ تن از آن بحر بی‌کران علم و عطوفت مستفیض شدند و حدود نیم میلیون نفر از اخبار مربوط به این سفر تاریخی از طریق جرائد بهره بردند.

انعکاس سفر مبارک در مطبوعات

به یقین مطبوعات مونترآل و حتی تورنتو بزرگترین استقبال را از این سفر نمودند. شخصیت ممتاز و عظمت و جلال آن حضرت آنچنان بود که همگان را به سوی خود جذب می‌نمود. مدیران و خبرنگاران مطبوعات اکثراً

سپتامبر مجله معروف تورنتو استار چنین نگاشت: «چه چیزی همه نفوس را به این شخصیت بی همتا و والا جذب می نماید؟ آیا قدرت تفکر یا نفوذ کلام ایشان است و یا محرومیت هایی که متحمل شده اند؟ خیر، هیچکدام، بلکه این صمیمیت و یکرنگی بی حد و حصرشان است. این شخصیت ممتاز مأموریتی دارند که بدان با تمام روحشان ایمان راسخ دارند.» و در جای دیگر: «او انسان دوستی است عالیقدر که کلیسا و معبدش عالم انسانی است.»

نتایج سفرهای غرب

با آنکه فقط یک شهر در شرق کشور پهناور کانادا به قدم مبارک مزین گردید معذک شاید بتوان آن را یکی از فعالترین جوامع امری غرب محسوب نمود. نتایج جانفزای این سفرهای تاریخی و بی سابقه در تاریخ ادیان بزرگ از نظر خوانندگان عزیز پوشیده نیست. آفتاب عالمتابی که از شرق برخاسته بود بلاد غرب را به انوار روح پرور خود منور ساخت. چندی پس از پایان سفرهای مبارک این کلمات بینات از فم مطهرشان صادر گشت:

«اهمیت این سفر بعد معلوم خواهد شد تا حال چنین امری واقع نگشته و در هیچ عصری دیده نشده که نفسی از شرق به اقصی بلاد غرب مسافرت نماید...»^۱

*

مجملی درباره مونترآل

سالها پیش مونترآل بزرگترین جمعیت کانادا را در بر داشت. بعدها تورنتو از این نظر پیشی گرفت. حدود ۴۵٪ جمعیت ایالت کبک ساکن مونترآل هستند. بقیه در ص. ۲۵

در خانه مکسول به حضورشان مشرف می شدند و قسمتی از بیاناتشان را با توضیحاتی در وصف شخصیت بی مثل هیکل مبارک در نشریات خود منعکس می ساختند و برخی از فرستنده های رادیو نیز بیاناتشان را پخش می نمودند. یک روز پس از ورود هیکل اقدس خبر ورودشان در اکثر جرائد کثیر انتشار شهر درج گردید. جمعا ۳۴ مقاله در یازده روزنامه و مجله در مورد این سفر نشر شد. نکته جالب اینجاست با وجودی که مونترآل از مراکز مهم فرانسوی زبان کانادا محسوب می شود معذک اکثر مقالات در نشریات انگلیسی زبان بخصوص در مونترآل دلیلی استار درج شده بود. تا آنجا که حتی یکی از مقالات موضوع سرمقاله روزنامه بود. در برخی از این جرائد درباره پیش بینی حضرت عبدالبهاء در خصوص جنگ اول بین المللی به تفصیل مقالاتی منتشر گردید. مطبوعات انگلیسی زبان بطور مشروحتری قبل از ورود حضرت مولی الوری سفرشان را به اطلاع عامه رسانیدند و با علاقه و اشتیاق بیشتری از بیانات مبارک استقبال نمودند،^۲ قسمت اعظم مقالات خوشبختانه خالی از غرض و گزافه گویی بود. برای مثال عنوان و تیترا چند مقاله از نظر خوانندگان عزیز می گذرد: «عبدالبهاء چهل سال از عمر خود را وقف اشاعه صلح عمومی نموده است» و نیز: «عبدالبهاء پیشگام بزرگ صلح در دنیای امروز». برخی دیگر از عناوین مطبوعات عبارت بودند از: «حواری صلح با سوسیالیست ها ملاقات می نماید» و «پیامبر شرق می گوید فلسفه ماتریالیسم مردود است» و یا «حواری صلح جنگی دهشتناک را برای غرب پیش بینی می نماید»^۳ در روز هفتم

نماد "شراب" در آثار مبارکه

پژوهنده

در آثار مبارکه این ظهور اعظم ذکر شراب چنانکه سنت عرفا و ادبای ایران زمین بوده بسیار و به تکرار آمده است. می دانیم که خمر یا شراب در آغاز نزول قرآن ممنوع نبود و در آن مضار و منافع هر دو دیده می شد. بعد نماز گزاردن در حالت مستی منع شد (سوره نساء، آیه ۴۳) و سرانجام در سوره مائده (۹۰-۹۱) شراب این جهانی صریحاً نکوهش شد و پلید و ماده‌ای شیطانی دانسته شد و در سوره بقره منشأ گناه نگریده آمد و در نتیجه با قاطعیّت تحریم گردید و این که در بهشت شراب در جوی‌ها روان است و در دسترس پرهیزگاران قرار خواهد گرفت و به عقیده ظاهرینان محرومیّت دنیوی را جبران خواهد کرد معنای ژرفی دارد و مسلماً شراب بهشتی غیر از عصاره تخمیر شده انگور زمینی است.

عرفا شراب را به معانی وسیعی بکار بردند و می و ساقی و میخانه و نظائر آن از عناصر عمده شعر فارسی خصوصاً نزد صوفیه محسوب است. چنانکه دکتر سیّد جعفر سجّادی در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی آورده (چاپ پنجم ۱۳۷۹، صفحه ۴۹۸ به بعد): «شراب بطور مطلق کنایه از سکر محبت و جذبه حقّ است» پس در این عرصه سخن از شراب معنوی می رود. از خواص شراب علاوه بر مستی، بیخود شدن یا از خود به در آمدن است و این وارستگی از خود شرط اصلی سلوک است. به قول حافظ:

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خودپرستی را

وقتی سخن از میخانه یا شرابخانه می رود عارف از آن «عالم ملکوت و نیز باطن عارف کامل» را اراده می کند و اصطلاح ساقی در مورد مراد یا مرشد بکار می رود که خمر معانی را در کام تشنه و مشتاق مرید می ریزد.

گاه به دنبال کلمه شراب اسمی یا صفتی آمده است مانند: شراب معرفت، شراب عشق، شراب ظهور، شراب لایزالی و این اصطلاح اخیر عبارت است از مراتب تجلیات ذات قدم و به قول عطار:

پیش از آن کاندر جهان باغ رز و انگور بود
از شراب لایزالی جان من مخمور بود
همین مضمون را نزد حافظ شیرین سخن می توان یافت آنجا که فرمود:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمان زدند
ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زند
گل آدم با شراب عشق الهی از ابتدا عجین
شده و انسان در همان روز الست شریک
فرشتگان در ستایشگری جمال ازلی یعنی
تجلیات ذات قدم بوده است.

چون کلمات خمر و می و میخانه و ساقی و خمخانه و جام و پیاله و امثال آن در آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء به وفور به کار رفته جمال قدم در یکی از آثار نخستین خود در بغداد یعنی کلمات مکنون هشدار می دهند که مرادشان از خمر خمر دنیوی نیست:

«ای پسر خاک، از خمر بی مثال محبوب
لایزال چشم میپوش و به خمر کدره فانیه

نماد "شراب" در آثار مبارکه

پژوهنده

در آثار مبارکه این ظهور اعظم ذکر شراب چنانکه سنت عرفا و ادبای ایران زمین بوده بسیار و به تکرار آمده است. می دانیم که خمر یا شراب در آغاز نزول قرآن ممنوع نبود و در آن مضار و منافع هر دو دیده می شد. بعد نماز گزاردن در حالت مستی منع شد (سوره نساء، آیه ۴۳) و سرانجام در سوره مائده (۹۰-۹۱) شراب این جهانی صریحاً نکوهش شد و پلید و ماده‌ای شیطانی دانسته شد و در سوره بقره منشأ گناه نگریسته آمد و در نتیجه با قاطعیت تحریم گردید و این که در بهشت شراب در جوی‌ها روان است و در دسترس پرهیزگاران قرار خواهد گرفت و به عقیده ظاهرینان محرومیت دنیوی را جبران خواهد کرد معنای ژرفی دارد و مسلماً شراب بهشتی غیر از عصاره تخمیر شده انگور زمینی است.

عرفا شراب را به معانی وسیعی بکار بردند و می و ساقی و میخانه و نظائر آن از عناصر عمده شعر فارسی خصوصاً نزد صوفیه محسوب است. چنانکه دکتر سید جعفر سجادی در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی آورده (چاپ پنجم ۱۳۷۹، صفحه ۲۹۸ به بعد): «شراب بطور مطلق کنایه از سکر محبت و جذبه حق است» پس در این عرصه سخن از شراب معنوی می رود. از خواص شراب علاوه بر مستی، بیخود شدن یا از خود به در آمدن است و این وارستگی از خود شرط اصلی سلوک است. به قول حافظ:

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خودپرستی را

وقتی سخن از میخانه یا شرابخانه می رود عارف از آن «عالم ملکوت و نیز باطن عارف کامل» را اراده می کند و اصطلاح ساقی در مورد مراد یا مرشد بکار می رود که خمر معانی را در کام تشنه و مشتاق مرید می ریزد.

گاه به دنبال کلمه شراب اسمی یا صفتی آمده است مانند: شراب معرفت، شراب عشق، شراب ظهور، شراب لایزالی و این اصطلاح اخیر عبارت است از مراتب تجلیات ذات قدم و به قول عطار:

پیش از آن کاندر جهان باغ رز و انگور بود
از شراب لایزالی جان من مخمور بود
همین مضمون را نزد حافظ شیرین سخن می توان یافت آنجا که فرمود:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زند
گل آدم با شراب عشق الهی از ابتدا عجین
شده و انسان در همان روز الست شریک
فرشتگان در ستایشگری جمال ازلی یعنی
تجلیات ذات قدم بوده است.

چون کلمات خمر و می و میخانه و ساقی و خمخانه و جام و پیاله و امثال آن در آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء به وفور به کار رفته جمال قدم در یکی از آثار نخستین خود در بغداد یعنی کلمات مکنونه هشدار می دهند که مرادشان از خمر خمر دنیوی نیست:

«ای پسر خاک، از خمر بی مثال محبوب
لایزال چشم می پوش و به خمر کدره فانیه

چشم
باقیه
سروش
فطرتان
فانی
در آثار
به معانی
در تذکره
است (ص)
نوشید، ص
ایقان (از)
بود، ص
می دهد
(۱۵۳)
است که
فیوضات
چون وقت
خدا ایشان
کأس کان
بخشد. تا
کتب دیتی
عمل نیامد
جهت با
حساب
خون و
شده و
مسیحیت
افراط دور
می
در بغداد
(۱۲۷۰-۱۲۷۱)
علاوه
والاتری

(دکتر سجادی) و جمال ابهی ساقی را در این موضع به شخص خود خطاب فرموده‌اند: ساقی از غیب بقا برقع بر افکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال ذوالجلال آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار در کلمات مکنونه (۱۲۷۴ ه.ق) معنی ساقی روشن تر می‌شود:

«اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده‌اند.»

که ساقی خلد به احتمال فراوان مظهر امر الهی است و نیز «ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی» که اصطلاح غلام الهی را جمال ابهی مکرراً در مورد خود به کار برده‌اند.

خمر باقی یا ساغر باقی در قصیده «بازاً و بده جامی» باز در بغداد یا کردستان مورد اشاره واقع شده:

بازاً و بده جامی این ساقی عطشان را
زان ساغر باقی ده این فانی دوران را
اگر معانی ساقی همان مظهر امر باشد در
این قصیده جمال ابهی از ذات الهی تمنای
ساغر باقی که می‌تواند به معنی همان شراب لا
یزال یعنی تجلیات ذات قدم باشد می‌کنند.

□ □ □

مقصد از نگارش این سطور نمایاندن ریشه عمیق آثار بهائی در آثار دینی گذشته و همچنین در عرفان و ادبیات سرزمین ما است. مردم غرب که به اصطلاحاتی از قبیل آنچه مذکور آمد برخورد می‌کنند گاه می‌پرسند که اگر شراب بد بود چرا اینهمه در آیات این ظهور اعظم بدان اشارت رفته، لذا با آشنایی به آن سوابق می‌باید توضیحی قانع کننده ارائه کرد. ■

چشم مگشا، از دست ساقی احدیه کئوس
باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از
سروش غیب معنوی شنوی. بگوای پست
فطرتان، از شراب باقی قدسم چرا به آب
فانی رجوع نمودید؟»

در آثار حضرت مولی الوری کلمه شراب به معانی مختلف و متنوعی بکار رفته از جمله در تذکرة الؤفا یک معنی شراب، عرفان حق است (صهباى عرفان از دست ساقى عنایت نوشید، ص. ۸۱) و دیگر به معنای ایمان و ایقان (از صهباى ایمان و ایقان جامی لبریز بود، ص. ۱۴۶) شراب معنی محبت الله هم می‌دهد (سرمست باده عشق گردید، ص. ۱۵۳) و در مواردی اشاره به همان شراب ظهور است که می‌توان به معنی لقاء الله، استفاضه از فیوضات الهی و تجلیات باری تعالی دانست چون وقتی درباره نفوس دعا می‌فرمایند که خدا ایشان را در عالم دیگر از شراب ظهور «فی کأس کان مزاجها کافور» (ص. ۱۵۱) نصیب بخشد. ناگفته نباید نهاد که هرچند در اوستا و کتب دینی زرتشتیان «تشویقی از باده گساری به عمل نیامده معذک تحریم هم نشده و به این جهت باده‌نوشی از اعمال رائج زردشتیان به حساب آمده» در مسیحیت نیز شراب و نان به خون و جسم حضرت عیسی مسیح تشبیه شده و البته هم در نزد زردشتیان و هم در مسیحیت باده‌خواری باید به اعتدال باشد و از افراط در شرب آن پرهیز باید کرد.

□ □ □

می‌دانیم که یکی از الواح نازله از قلم اعلی در بغداد قصیده ساقی از غیب بقاء است (۱۲۷۰-۱۲۷۱ ه.ق) و بر این اساس می‌دانیم که علاوه بر مرشد و مراد، ساقی به معانی والاتری هم بکار رفته از جمله فیاض مطلق

قرن بیست و یکم، قرنی بدون نفت؟

کاشگر

مطبوعات بین‌المللی می‌نویسند که تقریباً همه ذخایر نفتی دنیا شناسائی شده است، و باید از هم اکنون پیش‌بینی کرد با آهنگ رشد مصرف نیرو که بر جهان امروز حاکم است در آینده‌ای بالنسبه نزدیک باید از نفت متدرجاً چشم پوشید و به دنبال منابع دیگر انرژی رفت. گفته شده که حد اکثر از حدود سال ۲۰۲۰ انحطاط نفت به عنوان منبع اصلی و غالب انرژی آغاز خواهد شد. بی‌جهت نیست که از هم اکنون کمپانی بوئینگ که سازنده هواپیماهای معروف به همین نام است در کار تحقیق و توسعه هواپیمایی برآمده است که بتواند با انرژی برق پرواز کند و ضمن جایگزینی نفت از آلودگی محیط‌زیست مانع شود.

برآوردهای کنونی حاکی از آن است که آخرین ذخائر نفت و گاز طبیعی مایع در سراسر جهان معادل سه هزار میلیارد بشکه است که ۷۳۲ میلیارد آن هنوز مکشوف و مورد بهره‌برداری نیست ولی احتمال کشف و استفاده آن به گفته سازمان زمین‌شناسی آمریکا قوی است.

اما ذخائر گاز را بین ۳۸۶۰۰۰ میلیارد متر مکعب و ۵۳۰۰۰۰۰ میلیارد متر مکعب برآورد کرده‌اند. اگر رقم اخیر صحیح باشد معنی آن این است که تا حدود ۲۰۰ سال دیگر مصرف به میزان فعلی قابل ادامه است. ذخائر کشف نشده ولی محتمل گاز در حدود ۱۴۷۰۰۰ میلیارد متر مکعب تخمین زده می‌شود. ذخائر

نفت ایالات متحده آمریکا در حدود ۱۱۵ میلیارد بشکه است که اگر میزان تولید به همین آهنگ فعلی ادامه یابد در حدود سال ۲۰۱۰ سرچشمه‌های نفتی آن سرزمین خشک و تهی خواهند شد. عربستان سعودی بیشترین ذخائر نفتی را داراست یعنی حدود ۳۵۷ میلیارد بشکه، که کشف و استخراج مقداری از آن موکول به آینده است.

روسیه از نظر ذخائر هیدروکربور دومین کشور با ۲۵۲ میلیارد بشکه اندوخته‌های مکشوف و غیر مکشوف است که حدود ۵۸ سال امکان تولید و مصرف را بوجود می‌آورد. پیش‌بینی شده است که مصرف روزانه نفت در جهان از ۷۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱، و حدود ۱۱۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۲، افزایشی در حد ۵۵٪ در طی ۲۰ سال آینده خواهد داشت.

سال‌هاست که سخن از بهره‌برداری از منابع دیگر انرژی چون: باد، آب، آفتاب، گرمای درون زمین (ژئوترمال) و امثال آن که آلودگی‌زای نیستند در میان است و در این راه کوشش‌های وسیع شده کما آنکه گرمای آب بعضی از منازل در برخی کشورها بیشتر از طریق آینه‌های مخصوص نصب شده در برابر آفتاب بر بام خانه‌ها تأمین می‌شود.

وجود ذخائر نفتی از عوامل ثروتمندی استثنائی بسیاری از ممالک در حال رشد شده که قسمت اعظم اقتصاد و بودجه دولت‌هاشان متکی بر این محصول خداداده است و بعضاً

ریو دو ژانیرو به این طرف (۱۹۹۲) به نظر می‌رسد که هشیاری به محدودیت‌های گره زمین بیشتر شده از جمله خطر کمبود آب و حتی هوای سالم و اکسیژن جلب توجه مسؤولان را کرده است.

در قضیه نفت در حال حاضر ضمن منابع نخستین تولید انرژی سهم نفت حدود ۴۰٪ است. احتمال قوی آن است که از سال ۲۰۲۰ این سهم تقلیل پذیرد و به حدود ۲۰٪ در سال ۲۰۵۰ رسد که طبعاً باید این نقصان را با منابع دیگر جبران کرد. ضمناً باید متذکر بود که برای کشف و بهره‌برداری منابع جدید سرمایه‌گذاری‌های کلان ضرورت دارد چون ظاهراً منابعی که آسانتر بدست می‌آید قبلاً مکشوف و مورد استفاده واقع شده است. مردم روستا زندگی ساده‌تری دارند و کمتر از شهریان به انرژی نیازمند هستند و قسمتی از انرژی مورد نیاز خود را هم از منابع طبیعی در دسترس تأمین می‌کنند. این شهرنشینان هستند که مصرف‌کنندگان عمده نفتند. باید متذکر بود که در سال ۲۰۵۰ حدود ۸۰٪ مردم زمین شهرنشین خواهند بود و مدل مصرفی شهری را پیروی خواهند کرد.

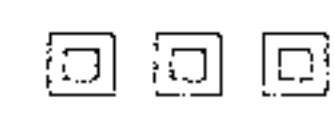
ایران چنانکه آمارهای موجود حکایت می‌کند از نظر منابع گاز بسیار غنی است باید امیدوار بود که این ثروت نهفته برای خیر و مصلحت کشور و آبادانی آن به درستی به کار گرفته شود. ■

یادداشت‌ها

۱- شگفت است که برخی از این کشورهای پر درآمد نفت از هم‌اکنون با کسر بودجه و بدهکاری به خارج مواجه شده‌اند.

۲- اثر خانم و آقای Meadows.

متذکر نیستند که اگر این چشمه روزی خشک شود و قبل از آن قدرت صنعتی و زراعی و تجاری کشور و توسعه منابع انسانی آن تحقق پذیرفته باشد کار آن سرزمین زار خواهد بود.^۱ در روزهای آغاز دسامبر ۲۰۰۱، تلویزیون‌ها از وسائل نقلیه بسیار کوچکی فیلمبرداری کرده بودند که به منبع الکتریک یا استفاده از نوعی باطری مجهز است و نیاز به نفت ندارد. بی‌گمان در سال‌های آینده مغز خلاق بشر به حرکت خواهد آمد و تدابیری برای بی‌نیازی از نفت خواهد اندیشید و احیاناً استفاده صحیح‌تر و "اقتصادی‌تر" از نفت و گاز موجود را توصیه خواهد نمود زیرا هستند کارشناسانی که برای وجود ذخائر نفتی کشف ناشده قطعیت قائل نیستند و برای مضیقه نفتی جهان مهلت‌های نزدیکتری پیش‌بینی می‌کنند.



مطالعه آمارهای تازه در مورد ذخائر نفتی دنیا شخص را به یاد کتاب معروف Limits of Growth^۲ می‌اندازد که در دهه هفتاد قرن گذشته مسؤولان و مدبران امور را متذکر ساخت که باید فکری عاجل برای تغییر سیاست توسعه اقتصادی با توجه به محدودیت‌های طبیعی از جمله محدودیت منابع تجدید ناپذیر گره ارض چون نفت، آهن و مانند آن کرد. در آن زمان بسیار کسان به تأثیر جاذبه تمدن مصرف، مؤلفان آن کتاب را به باد انتقاد گرفتند و فی‌المثل در پایان‌پذیری منابع نفتی جهان در طی یک قرن آینده تردید کردند و بدبینی مؤلفان را غیر موجه شمردند. وقتی کلوب رُم نرخ مطلوب رشد را در حد صفر تعیین کرد فریاد اعتراض از همه جا بلند شد خصوصاً از ممالک در حال رشد که هنوز آرزومند تولید بیشتر به قصد مصرف بیشتر بودند. از کنفرانس

جمعیت جهان رو به پیری است

با روزهای پیری چه کنیم؟

یکی از پدیده‌های مهم جمعیتی (دموگرافیک) امروز جهان افزایش تدریجی سن متوسط است که از حدود ۵۰ سالگی در نیمه قرن پیش به حدود ۸۰ سالگی در آغاز قرن تازه رسیده است. آمار سازمان ملل متحد حاکی از آنست که شماره افراد بالای شصت سال در پنجاه سال آینده به دو میلیارد نفر خواهد رسید. این عدد در حال حاضر قریب ۶۲۹ میلیون نفر می‌باشد. بدین ترتیب در سال ۲۰۵۰ تقریباً یکسوم جمعیت اروپا را افراد شصت ساله به بالا تشکیل خواهند داد.

در کنفرانس بررسی خطرات پیر شدن جمعیت جهان که در ماه مه در مادرید تشکیل شد کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد اظهار داشت: «تا پنجاه سال دیگر برای نخستین بار در تاریخ جهان اکثریت مردم روی زمین را افراد بالای ۶۰ سال تشکیل خواهند داد. از آنان ۸۰ درصد در کشورهای در حال رشد زندگی خواهند کرد که اگر با مقیاس امروز بنگیریم از هر نوع برنامه رفاه اجتماعی و حقوق بازنشستگی بی بهره‌اند.»

پیر شدن جمعیت که برخی آن را «بمب کهنسالی» می‌نامند، اثرات گوناگونی در کشورهای مختلف می‌گذارد. مهمتر از همه مخارج هنگفت نگاهداری از این گروه است، چه پرداخت حقوق بازنشستگی و مخارج زندگی و چه تحمل هزینه معالجات طبی، زیرا در این سنین است که بیماری و درماندگی کم‌کم به سراغ فرد می‌آید. مقامات رسمی سازمان

بهداشت جهانی می‌گویند که در پنجاه سال آینده مخارج بهداشت و معالجات ۵۰ درصد از آنچه امروز هست بیشتر خواهد شد.

بر خلاف اغلب پیش بینی‌های دراز مدت که آمار طرح شده نمی‌تواند کاملاً با واقعیت تطبیق یابد در مورد پیری این پیش‌بینی‌ها دقیقتر انجام می‌گیرد. به همین جهت کشورهای اروپایی از هم اکنون به فکر مقابله با چنین مشکلی هستند. در این آمار چند عامل عمده وجود دارد: میزان مرگ و میر، علل مرگ افراد، در صد رشد شاخص تولد، و چگونگی میزان باروری زنان. هر کشوری با داشتن این آمار می‌تواند رشد جمعیت و میزان پیران خود را در نیم قرن آینده بسنجد و تصویری از کارائی جمعیت فعال خود - که حال رو به کاهش است - رسم نماید.

در اروپا مشکل کاهش جمعیت را می‌توان با آوردن نیروی کار از کشورهای دیگر تا حدی بر طرف ساخت. کما آنکه علی‌رغم سختگیری‌هایی که در چند سال اخیر در محدود ساختن ورود پناهنده به غرب صورت گرفته و می‌گیرد، برخی از صاحب‌نظران چنین مهاجرت‌هایی را در دراز مدت به نفع صنایع غرب می‌دانند. کشور ژاپن برای آنکه سطح زندگی را در کیفیت کنونی نگاه دارد نیاز به ۱۰ میلیون پناهنده خواهد داشت، این رقم در مورد ایتالیا ۲/۳ میلیون نفر در سال می‌باشد. در مجموع، کشورهای اتحادیه اروپا در پنجاه سال آینده نیاز به ۶۷۴ میلیون پناهنده خواهند

داشت.
آنچه این
می‌بندد بیگانه
ضدیت با خرد
به شدت در غرب
بالا بردن
برای نگاه داشتن
یعنی در ژاپن
کار خود به
سالگی، و در
فقط به این
صنعتی این کشور
که امروز هست
تشویق
که فقط بر
کاهش زاد و
کشورهایی که
هستند با
مشکلاتشان
گزارشهای
ممالک در
کننده‌ای در
رفاه اجتماعی
سالخوردگان
فراهم سازند
ایشان راهی
روزگار
قوانین
متفاوت است
سالگی آغاز
مختلفه بین



می‌کنند. با توجه به اینکه بسیار کسان به علل مختلف قبل از سنین مذکور تقاضای بازنشستگی می‌نمایند می‌توان گفت که برای هرکسی حدّ اقل ۲۰ سال دوران پیری، آزاد از مسئولیت‌های شغلی وجود دارد.^۱

موضوع اصلی این است که ایام پیری را برای اینکه بی‌حاصل و عقیم نماند باید صرف چه مشغولیت‌هایی کرد که به فرد و جامعه سودمند باشد؟

برای اهل بهاء دوران سالخوردگی فرصت مغتنمی برای خدمات مختلف از جمله سفرهای تبلیغی و تشویقی (در صورت بهره‌مندی از سلامت)، شرکت در تشکیلات و خدمات

داشت.

آنچه این راه را بر دولتهای غربی می‌بندد بیگانه ستیزی و ازدیاد موج ضدیت با خارجیان و پناهندگان است که به شدت در غرب رواج یافته.

بالا بردن سن بازنشستگی راه دیگری برای نگاه داشتن افراد در بازار کار است. یعنی در ژاپن افراد باید تا ۷۷ سالگی در کار خود بمانند! در انگلیس تا ۷۲ سالگی، و در کره جنوبی تا ۸۲ سالگی. فقط به این وسیله است که چرخهای صنعتی این کشورها می‌تواند در سطحی که امروز هست بچرخد.

تشویق زایمان راه حل دیگری است که فقط برای اروپای غربی که دچار کاهش زاد و ولد است مناسب می‌باشد. کشورهای که دچار تورّم جمعیت هستند با ازدیاد تولّد مشکلی بر مشکلاتشان افزوده می‌گردد.

گزارشهای سازمان ملل متحد برای ممالک در حال رشد پیش‌بینی نوید

کننده‌ای دارد. این کشورها نه تنها باید کیفیت رفاه اجتماعی را بالا ببرند، بلکه باید هم از سالخوردگان مواظبت نمایند و هم موجباتی فراهم سازند که طبقه جوان و تحصیلکرده ایشان راهی ممالک مرفّه غربی نگردد.

روزگار پیری را چگونه بسر آوریم؟

قوانین بازنشستگی در ممالک مختلف متفاوت است؛ در سازمان‌های بین‌المللی ۶۰ سالگی آغاز بازنشستگی است و در ممالک مختلفه بین ۶۵ و ۷۰ سالگی افراد را بازنشسته

در پنجاه سال
ت ۲ درصد
در سن
دری در مدت
واقعیت
پیش‌بینی‌ها
کشورهای
چنین
عمر عمده
عمر فرد
چگونگی میزان
تاریخ
حرفه‌ها
تاریخ
تاریخ
تاریخ

عیت می‌توان
بکارهای
غیرغ
حیر در
عرب صورت
حصر چنین
صنایع
نکه سطح
پیر به ۱۰
نرم مورد
در
پنجاه سال
خواهند

نگاهی به ترکیب جمعیت در ایران

جمعیت ایران، در حال حاضر جمعیتی جوان است. بر اساس آمار سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰، جمعیت ایران قریب به ۶۴ میلیون نفر است که فقط ۵٪ آن بالاتر از ۶۵ سال دارند. بخش اعظم این جمعیت یعنی ۶۱٪ بین ۱۵ تا ۶۵ سال دارند، از این میان سهم ۱۵ ساله‌ها تا ۳۰ ساله‌ها، فزونی چشمگیر دارد. ۳۴٪ از جمعیت ایران زیر ۱۴ سال دارند و وقتی این گروه ۲۲ میلیون نفری بتدریج به سن بلوغ و بالاتر برسند تعداد جوانان ایران باز هم از آنچه حال هست بیشتر خواهد شد.

ترکیب کنونی جمعیت، ایران را با چند مشکل روبرو می‌سازد. یکی تأمین امکان تحصیلات دانشگاهی و یا مدارس حرفه‌ای برای این گروه عظیم، و سپس ایجاد کار، مسکن، و بسط خدمات بهداشتی برای نسلی که اینک از طریق ماهواره‌ها و اینترنت با جهان خارج آشناست و با توجه به ثروت و امکانات کشور بهره‌مندی از حقوق اجتماعی را حق مسلم خود می‌داند.

نگاهی به کنکور سراسری دانشگاه‌های ایران که در ماه گذشته برگزار شد، این مشکل را روشنتر می‌کند: جمعاً ۱/۵ میلیون نفر در این کنکور شرکت کردند که برخی برای بار اول و جمعی برای چندمین بار بخت خود را می‌آزمودند. شصت در صد این عده را دختران تشکیل می‌دهند. از این جمعیت یک میلیون و نیم نفری فقط یک دهم می‌توانند به رؤیای تحصیلات عالی برسند یعنی از هر ده نفر یک نفر. با آنکه دختران حق ورود به برخی رشته‌ها را ندارند اما تجربیات سالهای پیش نشان داده که در صد قبولی دختران در کنکور بیش از پسران است. ناگفته نباید گذاشت که برخی وزارتخانه‌ها و نهادها سهم مخصوص خود را دارند و اجازه یافته‌اند افرادی را معرفی نمایند که بدون کنکور تحصیلات عالی را آغاز می‌نمایند. در صد این عده که در سالهای پس از جنگ با عراق قریب ۳۶٪ مجموع داوطلبان بود در سالهای اخیر کمتر شده، یکی هم به سبب اعتراض دانشگاه‌ها به کم سوادی ایشان و بی نیاز دانستن خود از شرکت در کلاسها!

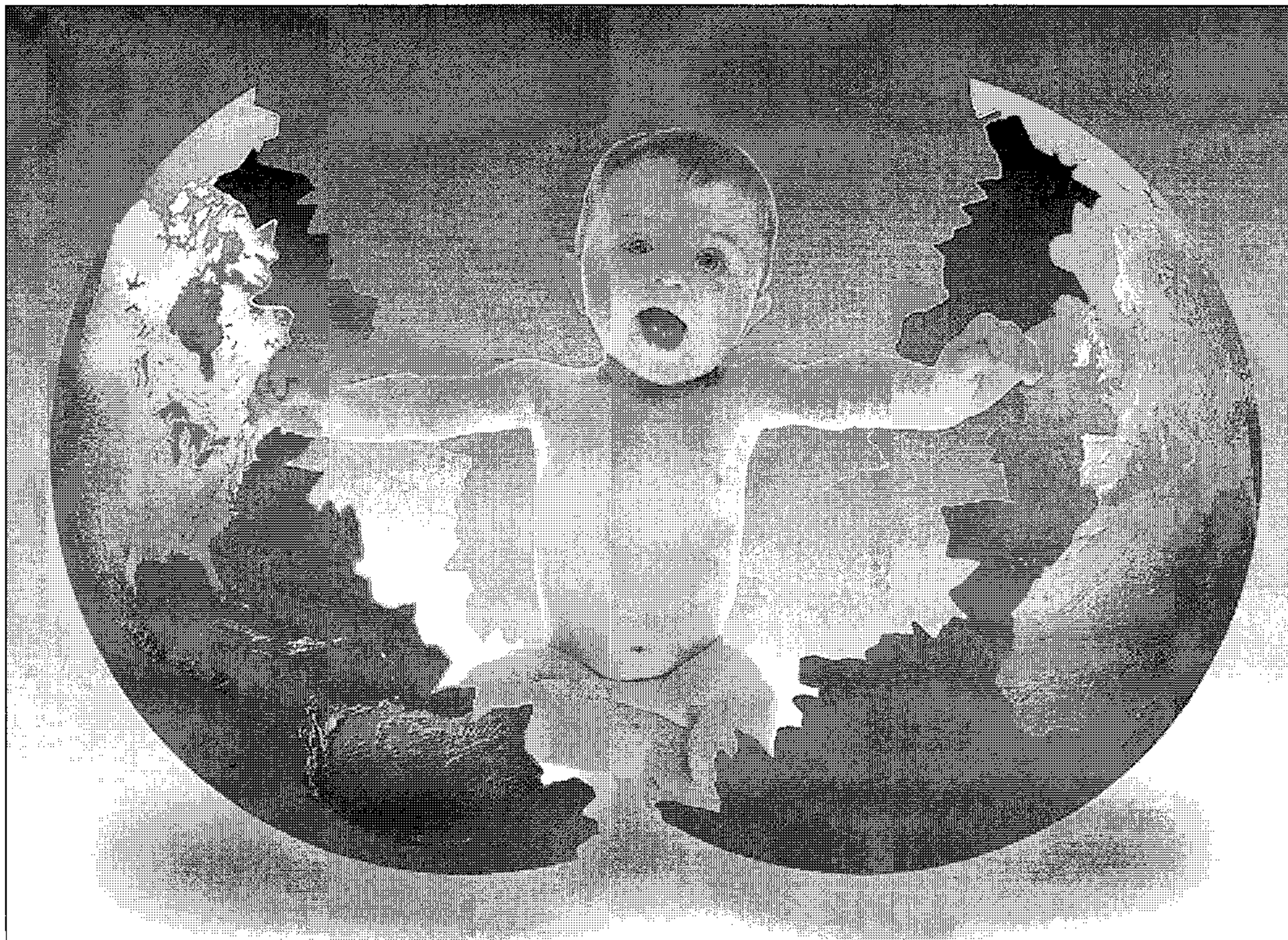
علیرغم این استقبال عجیب برای تحصیلات عالی، همه پرسشی از بین دانشجویان فعال نشان می‌دهد که فقط در صد کوچکی از ایشان به درس و رشته خود علاقه دارند. اکثریت تحصیل را برای اخذ مدرک که جواز ورودشان به بازار کار است می‌خواهند. پایین بودن سطح تدریس در بسیاری از دانشگاه‌های ملی و دولتی که می‌گویند بر سر هر کوی و برزن افتتاح شده در بی رغبتی دانشجویان به تحصیل بی تأثیر نیست. ■

اماکن متبرکه و تاریخی را درنوردد و عکس آنها را تهیه کند، عکس‌هایی که در کتاب تاریخ نیل نسخه انگلیسی مورد استفاده قرار گرفته است و سپس در ترجمه این کتاب نیز وارد شده. اخیراً بعضی از جوانان در سرزمین مقدّسمان به تهیه تاریخ امری روستاها و شهرها پرداخته‌اند که البته تکمله‌ای بر ظهور الحقّ جناب فاضل مازندرانی خواهد بود و فکر بدیع و پر ارزشی است؛ اما از آن مهتر آنکه سالخورده‌گان با مدد حافظه و دقت فراوان خاطراتی که از جامعه‌های بهائی ایران در قدیم دارند بر کاغذ بیاورند، هیچ امری را جزئی نشمارند، و حتی شرح چگونگی تشکیل جلسات، نحوه پذیرایی در آنها، برنامه، و یا مشکلاتی که برای تشکیل جلسات در شهرها و دهات گوناگون داشتند از دست نهند.

می‌توان در همین زمینه مشغولیت‌ها، پیشنهادهایی به علاقمندان ارائه کرد مانند: ۱- جمع‌آوری بریده روزنامه‌هایی که مطلبی در ارتباط با امر مبارک دارند البته با ثبت نام، تاریخ و سایر مشخصات روزنامه (یا احیاناً مجله). ۲- شناسایی و گردآوری تاریخ امری شهر یا نقطه‌ای که احبّای مهاجر در آنها سکونت دارند با کمک آرشیوهای محلی و البته با اجازه تشکیلات ذیربط بهائی. ۳- تهیه شجره‌نامه خانواده بهائی خود با روش صحیح و ذکر تاریخ ولادت و احیاناً درگذشت هر فرد و احیاناً سرگذشت افراد خانواده و هر اطلاع مفید دیگر که مطلوب خاطر تهیه کننده باشد. (کاری که دکتر سیروس توفیق از طریق نشریه شاخسار مشوق آن بوده‌اند و چندین خانواده را به این کار مفید واداشته‌اند و مهندس روح‌الله سمندری با استفاده از برنامه خاص کامپیوتری مکرراً برای جلسات انجمن ادب و هنر لندگ انجام داده‌اند).

گوناگون ناشی از آنهاست. فراوان هستند دوستانی که در این سنین به نوشتن خاطرات خود می‌پردازند. این خاطرات می‌تواند روشن‌کننده بعضی از زوایای تاریخ امر و جامعه بهائی باشد و در عین حال درس‌هایی به نسل‌های نوخاسته دهد. عده‌ای کتاب خواندن را ترجیح می‌دهند و اوقات را به این مشغولیت فرهنگی بارور می‌کنند. آنان که افتخار پدر بزرگی یا مادر بزرگی دارند اوقات بیشتری را صرف تربیت و تعلیم نوه‌های عزیز خود می‌کنند و به فرزندان خود فرصت بیشتری را برای بهره‌مندی از سایر مواهب زندگی می‌دهند، اینگونه فعالیت‌های دوران سالخورده‌گی است که به این دوران ارج و منزلت خاص می‌بخشد و نقش مهم سالخورده‌گان را در یک جامعه متعادل آشکارا می‌کند.

بسیار مشغولیت‌هاست که وقت بسیار نمی‌گیرد اما نتایج خوش در طول زمان بیار می‌آورد. مثل دوست عزیز که تمبر پست جمع می‌کند و به این مناسبت وسیع‌ترین اطلاعات را درباره تاریخچه پست و نامه بدست آورده است. یاران مطلعی هستند که اوقات فراغت را صرف تهیه اندکس (فهرست اعلام و موضوعات) برای کتب بهائی می‌کنند کاری که براستی ارزشمند است و جامعه سخت نیازمند آن. نفس بزرگواری از قدما عکس‌های تاریخی را جمع‌آوری می‌کند و البته سواد لیزری آنها را نیز برای قسمت سمعی و بصری مرکز جهانی می‌فرستد. غفلت قدمای ما از تهیه عکس‌های تاریخی و نبودن وسایل کافی در مهد امرالله سبب شد که حضرت ولیّ امرالله خانم افی بیکر استرالیایی را رهسپار ایران کنند که به اتفاق یکی از یاران محلی همه



حضرت عبدالبهاء رسم پیاده روی طولانی را مرعی می‌داشتند. پیاده روی نه تنها موجب گشایش عضلات و جریان بهتر خون و تنفس بهتر است بلکه فرصت را برای تفکر که از الزم لوازم زندگی است و در خانه‌های پرآوای رادیو-تلویزیون و کوچه‌های پر ازدحام شلوغ شهرها کمتر امکان پذیر است بوجود می‌آورد و می‌دانیم که «تفکر ساعة خیر من عبادة الف سنه» و به قول مولانا جلال‌الدین «ای برادر تو همه اندیشه‌ای».

در انجمن ادب جوانان که در دوپورت تشکیل می‌شود، در سال‌های قبل مشاهده شد که بعضی نفوس در ورای سن سی و حتی چهل سالگی به کلاس‌های تعلیم الفباء فارسی آمده‌اند تا دری بر ادبیات اصیل بهائی بر وجه خود باز کنند. چه اشکال دارد که بعضی از

یک مشغولیت تازه که به شهادت نامه‌های رسیده به این مجله دارد رواج می‌یابد شعر گفتن است. بعد از سال‌های طولانی که چشمه قریحه کوچکترین جوششی نداشته است، نوعی سرگرمی که به قول آقای مهندس بهروز جبّاری بی‌آزار است و جلوی آن را نباید گرفت رشد پیدا می‌کند. اما البته در فرستادن چنین اشعار دیر جوشیده‌ای به نشریات بهائی باید شرط احتیاط را رعایت کرد! چه خوش خواهد بود که شاعران نوخاسته قبل از شعر گفتن، با مطالعه دیوان‌های شعرای بزرگ تاریخ ادب فارسی به طبع خود صیقل زنند. طبع آدمی چون زمین است که هرچه بیشتر شخم زنند و ورزش دهند محصولی خوبتر و فزونتر دهد. برای افراد سالخورده پیاده روی و ورزش‌های سبک را بسیار توصیه می‌کنند.

ورقی چند از...

دنباله از ص. ۱۵
مونترآل هنگام تسلط فرانسویان شهر
میسوئوری بود و ماری (مریم) نام داشت.
گسترش و توسعه مونترآل در اواخر قرن ۱۸
آغاز شد، خصوصاً بعد از حفر کانال لاشین
(۱۸۲۲) این شهر به بندری برای صدور کالا به
مناطق شمالی کانادا یعنی اونتاریو تبدیل
گردید. رونق صنایع غذایی، نساجی و
کشتی‌سازی ناشی از این موقعیت ممتاز
جغرافیایی بود.

در ۱۹۰۱ یعنی یازده سال قبل از
تشریف‌فرمایی حضرت عبدالبهاء مونترآل
جمعیتی در حدود ۲۵۰ هزار نفر داشت. اکنون
هم مونترآل و اطرافش منطقه عمده صنعتی
کبک هستند. اهمیت هنری، علمی، ادبی و
دانشگاهی مونترآل را نباید ناگفته نهاد. ■

یادداشت‌ها

- ۱- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۲- می بولز May Bolles از بانیان امر مبارک در خاک
فرانسه که پس از ازدواج با آقای ویلیام مکسول در شهر
مونترآل مستقر شدند و هسته مرکزی جامعه بهائی
مونترآل را پایه‌گذاری نمودند.
- ۳- سال‌ها بعد بنای با شکوه مقام اعلی در کوه کرمیل
بوسیله ایشان طراحی گردید.
- ۴- بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۱۳. ۵- همانجا، ص ۲۲۷.
- 6- W. C. van den Hoonaard, The Origins
of the Bahá'í Community of Canada.
- 7- H. M. Balyuzi, Abdu'l-Bahá.
- 8- Allan ward, Abdu'l-Bahá's journey in
America.
- ۹- هوشنگ محمودی، یادداشت‌هایی درباره حضرت
عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۸۹-۲۹۰.
- ۱۰، ۱۱ و ۱۲- منابع دیگر مورد استفاده عبارتند از:
- Star of the West. 7(4).
- Bahá'í World, vol. VII & VIII
- Abdu'l-Bahá in Canada.

نفوس تحصیلکرده در سنین بالاتر کلاس‌های
تعلیم خط و زبان فارسی برای فرزندان
مهاجرین باز کنند و با گرفتن مقدمات درس
معلمی (چون روش دکتر هوشیار و باغچه بان) این
خدمت مهم را که مورد نظر و سفارش معهد
اعلی است عهده‌دار شوند. خدمتی که اجرش را
یک حدیث اسلامی مشخص می‌کند: «من
علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً».

مشغولیت‌های دوران پیری به آنچه مذکور
افتاد محدود نمی‌شود. کسانی در همین سنین
بازنشستگی به دانشگاه‌ها (یا لا اقل دانشگاه‌های
مخصوص مرحله سوم زندگی) می‌روند و دروس
خاصی را که مورد علاقه خودشان است اختیار
می‌کنند. در سنین پیشرفته بزرگسالی بود که
پاستور شوایتزر^۱ به دانشکده طب رفت و
دروس پزشکی را به پایان رساند و سال‌های
طولانی در آفریقا در میان جذامیان و دیگران
مصدر خدمات یاد ماندنی شد.

*

خوانندگان این مجله در غرب گاه شامل
افرادی در سالیان سالخوردگی هستند. از
خوانندگان عزیز که تجربه‌ای سودمند از ایام
سالخوردگی خود دارند دعوت می‌کنیم که آن
را برای استفاده دیگران مرقوم دارند و برای
نشریه پیام بهائی بفرستند و البته در بیان
مطالب رعایت اختصار را خواهند کرد که «خیر
الکلام ما قَل و دَل». ■

یادداشت‌ها

- ۱- البرت شوایتزر A. Schweitzer علاوه بر نئولوژی
و پزشکی در علم و فن موسیقی مهارت داشت. در
سال ۱۸۷۵ متولد شد و در سال ۱۹۱۳ بیمارستان
لامبارنه را در گابون تأسیس کرد. در ۱۹۵۲ جایزه نوبل
صلح را دریافت نمود. مرگش در ۱۹۶۵ روی داد.

دو ثلث جمعیت جهان ساحل نشین است!

«توحید آن است که در کُل، آیه تجلی حق مشاهده کنند»

منتخبانی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله، ص. ۱۲۵

در نتیجه زندگی آدم‌هایی را هم که به آن محیط وابسته هستند مختل کند.

اقیانوس و دریا برای حفظ حیات بر روی کره زمین نقشی اساسی دارد. سی و سه درصد گاز کربنیک (CO_2) که فعالیت‌های انسان و طبیعت بوجود می‌آورند توسط اقیانوس و دریا جذب می‌شود. اقیانوس و دریا نقش عمده‌ای در تنظیم آب و هوا دارند. در حالی که حدود هفتصد میلیون نفر به صید ماهی برای ادامه حیات نیازمند هستند سلامت و حسن کیفیت اقیانوس و دریا در مخاطره افتاده و نسل بعضی از ماهی‌ها را تهدید می‌کند. سازمان بهداشت جهانی معتقد است که آب تنی در دریای آلوده موجب ۲۵۰ میلیون موارد بیماری‌های دستگاه گوارش و دستگاه تنفسی در هر سال است. از هر بیست شناگر دریا یکی در خطر نوعی بیماری قرار دارد.

علاوه بر این به موجب پژوهش‌های کمیسیون اقیانوس‌نگاری، سطح دریاها ممکن است تا نیمه قرن حاضر (۲۰۵۰) در حد ۲۰ تا ۵۰ سانتی‌متر بالاتر رود. نتیجه زیر آب رفتن بسیاری از مناطق مسکونی خواهد بود. سطح دریا که بالا رفت شوری زمین‌های اطراف بیشتر می‌شود و موجب تباهی آب‌های شیرین می‌شود که در مناطق ساحلی در عمق زمین قرار گرفته‌اند و می‌دانیم که کمبود آب آشامیدنی در دنیا زنگ خطرش از هم‌اکنون زده شده است. علاوه بر این گرم شدن نسبی آب

چندی پیش مسئولان و کارشناسان مناطق ساحلی از ۵۵ کشور جهان در پاریس جمع شدند که در مورد نحوه حفظ و حراست دریاها، اقیانوس‌ها و مناطق ساحلی از آلودگی و تباهی مشورت و اخذ تصمیم کنند. این اجتماع را کمیسیون بین‌المللی اقیانوس‌نگاری که به یونسکو وابسته است برپا داشته و از جمله مأموریت‌های آن تهیه مقدمات کنفرانس جهانی سران در ژوهانسبورگ خواهد بود که ده سال پس از کنفرانس سران در ریو دو ژانیرو تشکیل می‌شود^۱ و ضمن سنجش نتایج به دست آمده در این مدت، نظراتی درباره توسعه مداوم با حفظ محیط زیست در سال‌های آینده ارائه می‌کند.

کمیسیون اقیانوس‌نگاری برآورد کرده که ۶۶٪ جمعیت جهان که بالغ بر ۳/۶ میلیارد نفر می‌شود در مناطق ساحلی دریاها و اقیانوس‌ها زندگی می‌کنند به شعاع ۶۰ کیلومتر، و اکثر هم ساکن شهرهای بزرگ هستند و احتمال آن می‌رود که در سال ۲۰۳۰ حدود ۶/۴ میلیارد نفر یا ۷۵٪ جمعیت عالم در زمره ساحل نشینان محسوب شوند. متأسفانه این فشار جمعیت بر روی فضای محدود زمین که آلودگی‌ها و تباهی‌های ناشی از بهره‌برداری افراطی از منابع دریایی و ریختن انواع فضولات زندگی آدمیان در دریا و اقیانوس را به دنبال دارد می‌تواند تعادل ظریف و حساس سیستم اکولوژیک دریایی را بهم زند و

از جمله توصیه‌های کمیسیون اقیانوس نگاری توجه به نتایج تحقیقات علمی در هنگام اخذ تصمیم و برنامه‌ریزی از جانب حکومت‌هاست چون اغلب آلودگی‌ها در سواحل دریاها حاصل عمل آدمیان است، توجه دادن و تربیت مردم وظیفه‌ای است که سازمان‌های بین‌المللی و ملی غیر دولتی باید بر عهده گیرند.

به یاد داریم که در سال ۱۹۹۲ یکصد و هفتاد و هشت کشور نمایندگان خود را به کنفرانس سران ریو دو ژانیرو فرستادند (از جمله ۱۱۴ رئیس دولت) که درباره رابطه "محیط زیست و توسعه اقتصادی" بحث و اخذ تصمیم کنند. نتیجه آن کنفرانس نقشه اجراییات معروف به Agenda 21 بود که فصل هفدهم آن توصیه‌هایی در مورد ضرورت حفظ محیط دریایی و توجه به تحولات اقلیمی را شامل است. برخی از تصمیمات آن کنفرانس خوشبختانه مورد اقدام قرار گرفت از جمله جریمه نمودن کسانی که سبب آلودگی دریاها و اقیانوس‌ها شوند (از جمله متصدیان کشتی‌های حامل نفت)، ولی هنوز بسیاری از اقدامات است که انجام نشده و از آن جمله است برقراری سیستمی جهانی برای بررسی و نظارت اقیانوس‌ها و تاثیر آنها بر روی شرایط

دریاها از نظر آسیب زدن به ذخائر دریایی موجب نگرانی خواهد بود.

کمیسیون اقیانوس‌نگاری می‌گوید که در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ صید صنعتی دریاها بیش از مقدار رشد جمعیت جهان ازدیاد یافته و در طی دهه ۱۹۹۰ صید فزون از حد، انواع ماهی قابل خرید و فروش را کاهش آشکار داده است و اگر این تمایل یا گرایش ادامه یابد بیم آن است که ذخائر غذایی بخشی از مردم جهان دستخوش نقصان گردد. پس صید ماهی باید از این پس با توجه به حفظ تعادل اکوسیستم صورت گیرد و مثلاً در آب‌های بین‌المللی مناطقی را معین کنند که از هر نوع شکار ماهی در آنها طی سالیان خودداری شود.

آلوده کردن آب‌های دریایی مثلاً سرازیر شدن مواد نیتراتی ناشی از کودهای کشاورزی به خلیج مکزیک سانحه خیز است. کمیسیون جهانی اقیانوس‌ها گزارش می‌دهد که بر اثر رویش سریع و گسترش آلگ‌های دریایی که بسیار اکسیژن مصرف می‌کنند و به موجودات زنده مجال زیست نمی‌دهند و نیز بر اثر آلودگی‌های دیگر، منطقه‌ای در حد ۷۰ هزار کیلومتر در دریای بالتیک وجود دارد که در آن حیات موجودات زنده معدوم شده است.

کنفرانس تزئید معلومات به زبان فارسی

۱۱ تا ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲ در تامباخ آلمان

موضوع: دوره حیات حضرت ولی امرالله

با سخنرانی‌های جنابان دکتر شاپور راسخ و دکتر وحید رأفتی.

برای ثبت نام با لجنه ملی امور بهائیان فارسی زبان تلفن ۰۵ ۲۳۰۰۵ - ۷۲۲۱ - ۴۹۰۰

تماس حاصل فرمایید.

اقلیمی.

احترام به طبیعت و محیط زیست که به عنوان مخلوق الهی آینه‌دار اوصاف جمالیه و جلالیه ذات باری است در امر مبارک نهایت اهمیت را دارد مضاف بر اینکه سادگی در زندگی و پرهیز از اسراف، و در نتیجه باقی نهادن منابع عالم برای نسل‌های آینده در آثار تأکید شده است. حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه منابع عمده طبیعت را ملک عموم بشریت دانسته‌اند و ناچار هیچ ملتی و گروهی نباید خود را مجاز بدانند که مایه تباهی آن منابع خصوصاً منابع تجدید ناپذیر گردد. نمایندگان جامعه بین‌المللی بهائی در همه کنفرانس‌های مربوط به حمایت و حفاظت محیط زیست شرکت داشته و نقش فعال ایفا کرده‌اند.

می‌دانیم که در آثار مظهر این ظهور اعظم مظاهر شکوهمند طبیعت از جمله کوه و دریا و آسمان و ستارگان و نظائر آن چه در معانی حقیقی و چه در معانی مجازی فراوان به کار رفته‌اند و از خاطر نمی‌بریم که جمال ابهی سال‌های طولانی (۱۸۶۸-۱۸۹۲) در جوار دریا (بحر الروم) زیسته‌اند و چه از سجن عکا و چه از مساکن بعدی دریا را که به چند صفت، وسعت، عظمت، عمق، مهابت، تلاطم و اضطراب، احتواء بر صدف و مروارید و نظائر آن نزد ادبا شناخته است همواره مد نظر داشته‌اند از این رو رواج و تداول کلمه دریا، بحر و مانند آن در آثار مبارکش نباید موجب حیرت شود.^۲

هرگاه به عنوان نمونه لوح مبارک ابن ذئب را ملاک قرار دهیم که در اواخر ایام حیات عنصری مبارک عزّ نزول ارزانی داشته کلمات بحر و دریا را در این موارد باز می‌توانیم یافت: «ای ربّ تری الجاهل قصد بحر علمک...»

(ص. ۳) یا الهی ای عصیانی اذکره تلقاء امواج بحر جودک... (ص. ۶) باللئالی المستوره فی صدف عمّان رحمتک... (ص. ۶) قد احاطت الامواج^۳ سفینه الله المهیمن القیوم آنک یا ملاح لا تضطرب عن الاریاح... (ص. ۲۸) اسئلک بامواج بحر علمک فی الامکان... (ص. ۳۳) فی هذا الطور المرتفع علی البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم^۴ البقاء... (ص. ۳۶) ماج بحر رحمتی... (ص. ۴۲)^۵

آنچه تا بدینجا نقل شد فقط یک ثلث لوح مبارک را در بر می‌گیرد و فرد بهائی را متذکر می‌کند که فی الحقیقه همه مظاهر طبیعت مورد عنایت حق هستند و چنانکه جمال محبوب در همان لوح فرموده‌اند همه سنگریزه‌ها با این ظهور به تسبیح اسم عظیم الهی ناطق شده‌اند (ص. ۴۵) و به همین قیاس کوه‌ها، دریاها و ساحل‌ها که بی‌گمان آنها هم در حدّ خود پیام‌آور این ظهور ایزدی هستند که عصر جدیدی را در رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت و انسان با خدا مفتوح می‌کند. «یا شیخ، این حزب از خلیج اسماء گذشته‌اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه بر افراشته‌اند... بارادة الله متمسکند و از ما عند القوم فارغ و آزاد». ■

حضرت بهاء الله

یادداشت‌ها

- ۱- در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲.
- ۲- این مطلب خود درخور بحث دقیق است که مظاهر الهی تا چه حدّ عناصر طبیعت را که در برابر چشم داشته‌اند برای بیان معانی روحانی در سخن خویش به صورت مجازی- استعاری یا در معنای تحت اللفظ به کار می‌برده‌اند. ۳- البتّه اشاره به امواج دریاست.
- ۴- بحر قلزم همان بحر احمر است.
- ۵- ارجاع به نسخه چاپ کانادا در سال ۲۰۰۱.

تحقیق در

صباح

توضیحی

مینا یزدانی

حضرت

می فرمایند:

«قال هذا

تعقّبون

وندت

الارض

الودود

اشد به

آیه مبارکه

که چند

نازل شده:

«قد خفّ

نزلت عن

هذا يوم

وتسبح

ونیر

همین

مقصود، فوراً

سبحه

الممکن

السّیة

و در

یا

عنک

صاحَت الصَّخْرَةِ

توضیحی بر یکی از جملاتی که مکرّر در آثار جمال مبارک آمده است

مینا یزدانی

السَّدرَةُ وَ صاحَتِ الصَّخْرَةُ وَ بَكَتِ عیونَ
العارفين^۴

و در لوح شیخ نیز آیات مذکوره در فوق از کتاب مستطاب اقدس و نیز از لوح برهان را عیناً نقل می‌فرمایند.^۵

حضرت ولی امرالله قسمتی از لوح مبارک خطاب به پاپ را به انگلیسی ترجمه فرموده و در کتاب *The Promised Day Is Come* درج فرموده‌اند.^۶ در ترجمهٔ بند مذکور در فوق، در کنار لغت صخره، توضیحاً در داخل قلاب نام "پطرس" را ذکر فرموده‌اند.^۷

در این مختصر با توجه به این هدایت حضرت ولی امرالله، جستجویی در سابقه فریاد برآوردن صخره در آیات انجیل می‌نمائیم.^۸ به نظر می‌رسد این آیات مورد اشارهٔ جمال ابهی بوده است.

اینکه ظهور حقّ علّت بانگ برآوردن صخره می‌شود، ممکن است نمایانگر ترکیب دو آیه از آیات انجیل باشد، انجیل لوقا باب ۱۹ آیه ۴۰ و انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۳.^۹

در انجیل لوقا باب ۱۹ آیات ۲۸ تا ۴۴ ورود پیروزمندانۀ حضرت مسیح به اورشلیم شرح داده شده:^{۱۰} «چون مردم به احترام او لباس‌های خود را در راه مقابل او پهن

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

«قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم
تعقلون. هذا لهو الذي به صاحت الصخرة
ونادت السدرة على الطور المرتفع على
الارض المباركة الملك لله الملك العزيز
الودود»^۱

اشاره به فریاد یا خروش "صخره" در این آیه مبارکه یادآور بیان مبارک در لوح پاپ است که چند سالی پیش از کتاب مستطاب اقدس نازل شده است:

«قد ظهرت كلمة التي سترها الاين انها قد
نزلت على هيكل الانسان في هذا الزمان...
هذا يوم فيه تصيح الصخرة باعلى الصيحة
و تسبح باسم ربها الغنى المتعال»^۲
و نیز در الواح نازله پس از کتاب اقدس، به همین مفهوم اشاره می‌فرمایند، در لوح مقصود، قوله الاحلی:

«سبحانك يا اله الكائنات و مقصود
الممكنات اسألك بالكلمة التي بها نادت
السدرة و صاحت الصخرة...»^۳
و در لوح برهان، قوله الاعلی:

«يا باقر... ثم ارجع الى مولاك لعل يكفر
عنك سيئاتك التي بها احترقت اوراق

گفت عیسی که «به ذات پاک حق حرمت ذات و صفات پاک او کآن فسون و اسم اعظم را که من بر گه سنگین بخواندم، شد شکاف بر تن مرده بخواندم، گشت حی خواندم آن را بر دل احمق به وُد سنگ خارا گشت و زان خو بر نگشت

مُبدِعِ تن، خالقِ جان در سَبَقِ که بود گردون گریبان چاک او بر کر و بر کور خواندم، شد حَسَنِ خرقة را بدرید بر خود تا به ناف بر سر لا شئی بخواندم، گشت شئی صد هزاران بار و درمانی نشد ریگ شد، کز وی نروید هیچ کشت»
مولانا جلال الدین رومی

می کردند، و پیروانش فریاد شادی برآورده، می گفتند: مبارک باد پادشاهی که به نام خداوند می آید؛ بعضی از فریسیان به عیسی گفتند: استاد پیروانت را امر کن که ساکت باشند! این چه چیزهائست که می گویند؟ عیسی جواب داد: اگر آنان ساکت شوند، سنگ های کنار راه بانگ شادی برخوانند آورد! ^{۱۱} در انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۳ آمده است که چون عیسی از شاگردانش پرسید او را که می دانند، شمعون پطرس جواب داد: «مسیح، فرزند خدای زنده!» و عیسی به او فرمود: «تو پطرس یعنی سنگ هستی ^{۱۲} و من بر روی این صخره کلیسای خود را بنا می کنم.» به نظر می رسد که در بیانات مبارک مذکور ترکیبی از این دو آیه در مد نظر هیکل اطهر بوده است، و فریاد برآوردن به صخره (به صورت مفرد) نسبت داده شده است. می توان گفت جمال مبارک به این طریق مفهوم باطنی اشاره مسیح به فریاد برآوردن سنگ ها را بیان فرموده اند.

نکته دیگری در انجیل جلیل که این برداشت را تقویت می نماید آنکه در انجیل لوقا باب ۳ آیه ۸ آمده است، چون مردم برای غسل

تعمید نزد یحیی می آمدند، او به عده ای از ایشان گفت که تصوّر نمایند چون جدشان ابراهیم است، از غضب خدا در امان خواهند ماند، و اضافه فرمود: «زیرا خداوند می تواند از این سنگ های بیابان برای ابراهیم فرزندان بوجود آورد».

پطرس نمایانگر سنگی و صخره ای از میان سنگ ها است که فریاد شادی در حمد عیسی برآورد.

استفاده از نام "صخره" برای پطرس مانند هر استعاره دیگری می تواند به انحاء مختلف تعبیر شود. در یک معنی، صخره پائین مرتبه و فروتن است و به معنی دیگر محکم و استوار. ^{۱۳}

همراهی ندای سدره با صیحه صخره در آیات کتاب مستطاب اقدس و لوح مقصود اشاره به دو شریعت حضرت موسی و حضرت مسیح است که در عوالم روحانی با ندا و فریاد شادی و ظهور جمال مبارک را پاسخ می گویند. و نیز همراهی سوختن اوراق شجره با صیحه صخره در لوح برهان اشاره به حزن و اندوه آن دو شریعت در عوالم روحانی

بر اثر مضا
می توان گ
مبارک ص
اساس د
نمونه ی
عبارات و
بیانات
نمودن
است و
آن کتب
است.

۱- بند ۳
است: گ
[چون گ
است که
برافراشته
فرمانروای
۲- لوح ی
اعلی، ح
مؤسسه
ص ۳۶
(پسر
زمان بر
است که
می آور
می گو
۳- ص
کتاب
مصباح
لسان
«یک و
از تو
صخره
۴- ر
فارسی
شاید

برگ‌های سدره سوخت و صخره فریاد برآورد و چشم‌های عارضین گریست».

۵- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۷ بدیع/۲۰۰۱ میلادی، صفحات ۶۲ و ۹۵.

6- The Promised Day Is Come, Shoghi Effendi, 3rd ed., Wilmette, Il., Bahá'í Publishing Trust, 1980, pp.31-34.

۷- به این صورت:

"This is the day where on the Rock [Peter] crieth out and shouteth...", p.32.

۸- پرداختن به این بحث ضروری به نظر می‌رسد، زیرا در بین احبائی که سابقه اسلامی دارند غالباً این تمایل هست که اشارات مربوط به "صخره" را در آثار مبارکه راجع به "قبة الصخره" محل شروع معراج حضرت محمد بدانند. با توجه به هدایت حضرت ولی امرالله در قد ظهر يوم الميعاد، جستجوی مرجعی در انجیل جلیل و مسیحیت برای این اشاره مبارک موجه‌تر به نظر می‌رسد.

۹- نگارنده از آقای مایکل سارز Michael Saurz متشکر است که توجه وی را به آیات مربوطه از انجیل جلیل معطوف نمودند.

۱۰- انجیل مورد استناد این نسخه بوده است: عهد جدید و مزامیر، ترجمه تفسیری؛ انجمن بین‌المللی کتاب مقدس؛ محل: نامشخص؛ ۱۹۹۷ میلادی. ۱۱- آیه ۴۰.

۱۲- پطرس Petros به زبان یونانی به معنی صخره است.

۱۳- اشاره دیگر به "صخره" در عهد عتیق، سفر خروج باب ۱۷ آیه ۶ است. چون موسی امت خویش را در بیابان به سوی کوه سینا هدایت می‌نمود، ایشان از کمی آب شکوه نمودند. آنگاه موسی فرمانی داد تا بر صخره ضربه زنند تا به علامت قدرت پروردگار از صخره آب جاری شود. این آیه سفر خروج ممکن است مورد اشاره در آیه مبارکه کتاب مستطاب اقدس باشد، آنجا که در بند ۵۴ آن سفر جلیل، منزل کتب و مرسل رسل می‌فرماید (و این بار به بنی اسرائیل، که به اهل عالم): «یا ملاء الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بیان ربکم المختار و انتم من الغافلین».

بر اثر مظالم شیخ محمد باقر است. بنا بر این می‌توان گفت، با این اشارات موجز، جمال مبارک اصول وحدت مظاهر مقدسه و وحدت اساس ادیان الهی را بیان فرموده‌اند، و این نمونه‌ای است از آنکه در آثار هیکل اطهر چنان عبارات و جملات کتب مقدسه قبل در متن بیانات مبارکه مندمج و جاگیر شده‌اند که جدا نمودن آن عبارات و این بیانات غیر ممکن است و این فی نفسه گویای آن است که منزل آن کتب خود اکنون نازل کننده این آثار است. ۱۴ ■

یادداشت‌ها

۱- بند ۱۰۳. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «بگو این آسمانی است که در آن ام کتاب [چون گنج] ذخیره شده اگر شما درک نمائید. این کسی است که بخاطر او صخره فریاد برآورد و سدره بر طور برافراشته بر ارض مبارکه ندا کرد: ملک از آن خداوند فرمانروای توانای مهربان است».

۲- لوح پاپ مذکور در سوره هیکل مندرج در: آثار قلم اعلی، ج ۱، کتاب مبین، چاپ سوم، دانداس - انتاریو، مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۳ بدیع/۱۳۷۵ شمسی. ص ۳۶. مضمون بیان مبارک به فارسی: «کلمه‌ای که پسر (پسر انسان) پنهان کرد، ظاهر شده است (کلمه) در این زمان بر هیکل انسانی ظاهر شده است... امروز روزی است که در آن صخره به بلندترین بانگ فریاد بر می‌آورد و به نام پروردگار غنی متعالش تسبیح می‌گوید».

۳- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، هوفهایم، آلمان، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ص ۱۱۰. مضمون بیان به فارسی: «پاک و منزهی ای خداوند کائنات و مقصود ممکنات. از تو می‌طلبیم به کلمه‌ای که بدان سوره ندا نمود و صخره فریاد برآورد».

۴- مرجع فوق. صفحه ۱۲۷. مضمون بیان مبارک به فارسی: «ای باقر... پس به جانب مولایت رجوع کن شاید گناهان تو را ببخشاید، (گناهانی که) به آن

روز ولادت کریشنا

روزی و یکم اوت (اگست) سال ۲۰۰۲
مقارن است با روز ولادت کریشنا Krishna Jayanti که پیروانش او را هشتمین تجلی ویشنو یکی از خدایان عمده هندو می‌دانند. این خدایان عمده عبارتند از برهما که آفریننده و نظم دهنده عالم هستی است، ویشنو و شیوا که برای هر یک خواص و حتی شکل و سیمای خاصی قائل شده‌اند. ویشنو تناسخ می‌یابد و در هستی‌های گونه‌گون بر روی زمین تجلی و تجسد می‌پذیرد که از آن جمله کریشناست. کتاب دینی آئین هندویی بهاگاو جیتاست و دو حماسه دارد یکی ماهابهاراتا و دیگری رامایانا. در اسطوره رامایانا سخن از گفتگویی میان شاه ارجونا و کالسکه ران اوست که همان تبدیل صورت یافته کریشناست به وی که عازم جنگ است درس تسلیم به اراده الهی می‌آموزد.

از سخنانی که بهاگاو جیتا به کریشنا نسبت می‌دهد یکی درس وحدت عالم هستی به علت یگانگی منشاء موجودات است، چه تجلی حقیقت واحد را در همه جا از جمله در فضائی اساطیری که مادر قوت و قدرت او است و در نعمات و مواهب حیات می‌توان باز یافت. «ای ارجونا بدان که شکل هستی هر چه باشد همان جلوه من است هیچ موجودی نیست چه پویا و چه ساکن که در بیرون هستی من وجود داشته باشد.»

در بهاگاو جیتا، کریشنا که اهل بها او را صاحب دین حق می‌دانند به صورت انسانی خردمند که ناصح مشفق است و حتی بصورت

خدائی در خور نیایش ارائه می‌شود در حالی که حماسه ماهابهاراتا او را قهرمانی افسانه‌ای که پیروزی‌های فراوان جنگی داشته معرفی می‌کند. در بهاگاو اتا-پورانا داستان زندگی کریشنا عرضه شده است. وی در شکل نیمی خدا - نیمی قهرمان مطرح شده که هم بر دشمنان متعدّد خود غلبه می‌کند و هم محبوب و معشوق دختران چوپان است که در جوار آنان زندگی می‌کند یعنی در پیشه‌ای مقدّس که نزدیک یامونا و ماتورا قرار دارد و در شمال هندوستان واقع است محبوبه مورد پسند او رادانا نام دارد.

در آئین هندوئی کریشنا از محبوبیت و مقبولیت خاص نزد عامه مردم برخوردار است و چنانکه قبلاً اشارت رفت بسیاری او را از تجلیات صوری ویشنو محسوب می‌دارند. آن جمع مؤمنان که به کریشنا اعتقاد خاص دارند نیایش کریشنا را در شرق هندوستان ترویج کرده‌اند. نهضت هاره کریشنا که نمایندگان آن را حتی در ممالک اروپائی با سرهای تراشیده و جامه‌های نارنجی رنگ می‌توان دید که راه می‌روند و هارا کریشنا می‌خوانند کوشش دارند که آئین پیشوای روحانی خود را در سراسر عالم منتشر کنند.

کریشنا معابد متعددی دارد که معروف‌ترین آنها در ماتورا است یعنی همان جا که کریشنا بنا به افسانه‌ها تولد یافت و نیز معبد پوری Puri در اروپا شهرت دارد. تصویر کریشنا در خانواده‌های هندو بصورت کودکی در حال پرواز است که نی می‌نوازد.

جهانی ماده پرست تلقی شده می‌پرهیزند. بهاکتی در آئین هندی دل‌بستگی و نیایش فرد مؤمن است به یک خدا یا حتی یک شخصیت انسانی یعنی گورو یا مرشد که در او تجلی خدای را می‌بیند. بهاکتی با عشق شدید و شور و حرارت شیدائی و وفاداری و البته عبادت و نیایش توأم است و در عین حال

تفاوت میان وجود متعالی و وجودی را که مظهر تجلی‌گاه اوست قائل می‌شود. کلمه بهاگاوات یعنی بسیار نیکبخت است و خدا این نیکبختی را با مؤمنان تقسیم می‌کند. مؤمنان بهاگاواتا خوانده می‌شوند یعنی نیایش کنندگان ویشنوی بسیار نیکبخت، که کریشنا یکی از جلوه‌های اوست. در نتیجه



می‌توان گفت آئین کریشنا آئین صفای درون و رضایت وجدان از طریق ایمان و عشق به یکی از مظاهر وجود مقدس برتر است. این شعر سعدی مناسب حال و مقال است.
بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست ■

قدمت آئین هندوی و کیش کریشنا موجب آن شده که داستان زندگی و شرح تعلیمات او در مه‌غلیظی از تخیلات زاده‌ی ذهن آدمیان مبهم و پیچیده جلوه کند. اما از همان مختصر کلماتی که به کریشنا منسوب است رائقه‌اندیشه‌هایی والا بمشام می‌رسد. نهضت هاره کریشنا را یک روحانی هندو

در سال ۱۹۶۶ تأسیس کرد. نام وی بهاکتیودانتا پرابهوپادا بود (متوفی در ۱۹۷۸) و هدف «انجمن بین‌المللی آگاهی کریشنا» را ترویج اصول روحانیت هندوی (یعنی بهاکتی (Bhakti) قلمداد کرد. از جمله اصول آئین جدید ذکر است، تکرار

پیوسته «هاره کریشنا» که خود نوعی حالت مراقبت یا تفکر روحانی محسوب است. در حین ذکر باید متمرکز در اندیشه کریشنا و محبت او بود. پیروان این مذهب در نوعی صومعه‌های شهری و روستائی «اشرام» در کمال سادگی زندگی می‌کنند و تا حد امکان از تماس و ارتباط نزدیک با عالم پیرامون خود که

دیدگاه رساله مدنیّه درباره تجدّد غربی

این مقاله فصلی است از رساله تحقیقی نویسنده در مهد امرالله زیر عنوان: بررسی تجدّد و توسعه در رساله مدنیّه، ۱۹۹۹ م.

رامین وصلی

یکی از موضوعاتی که در رساله مدنیّه مورد بحث قرار گرفته، موضوع تجدّد می باشد و یکی از جنبه های تجدّد، اشاره به تجدّد غربی است. حضرت عبدالبهاء بسیاری از اصول و مبانی پسندیده تجدّد غربی را به ایرانیان پیشنهاد می نمایند از جمله به بحث قانون و قانونگذاری که در نهایت، شکل گیری جامعه مدنی Civil Society می باشد. از علل مهم پیشرفت و ترقی غرب موضوع قانون گزایی و ایجاد نهادهای سیاسی بوده و اصول پارلمانتاریسم و لیبرالیسم را که از نتایج اندیشه تجدّد می باشد منوط به شروطی می دانند چنانچه حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس، امور چندی است: اول آنکه باید اعضای منتخبه، متدین و مظهر خشیت الله و بلند همت و عقیف النفس باشند. ثانیاً آنکه مطلع بر دقایق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیّه و متفطن در فنون نافعۀ مدنیّه و قانع به مداخل ملکی خود باشند.»

اما حضرت عبدالبهاء تنها ایجاد پارلمان و اصول دموکراسی غربی را کافی نمی دانند. در نظام دموکراسی پیشنهادی ایشان افراد هم

می بایست تغییر و تقلیب یابند و از نظر اخلاقی دارای خصوصیات و ویژگی هایی باشند و الا اینگونه نظام دموکراسی هم بی فایده خواهد بود. به همین جهت است که در راستای یکسویه رفتن غربیان در تمدن مادی، لزوم دین را برای حفظ و ثبات جامعه تأکید می فرمایند، چنانچه می فرمایند: «... در عالم، اکس و سائل الفت و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است» که این موضوع خود تأییدی بر نظریه جامعه شناسانه دورکیم در بحث دین می باشد چنانچه دورکیم کارکرد Function مهم دین را همان حفظ وحدت و انسجام درونی جامعه می داند.

اصول اساسی تجدّد غربی را در کلّ می توان در دو مقوله مورد بررسی قرار داد: یکی خرد باوری ناشی از انسان گزایی رنسانس و عصر روشنگری، و دیگری فردگرای ناشی از لذت طلبی و منفعت طلبی انسان Utilitarianism به معنایی است که در آثار جرمی بنتامی و استوارت میلی آمده، و این دو رکن از اساس تفکر تجدّد غربی می باشد که مظاهر خردباوری در فلسفه و علم منجر به تفکر علم اثباتی Positivism و یکسان نگرستن به انسان و پدیده های مادی می باشد. فردگرای و اصالت لذت و آزادی فردی اساس لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی را در غرب به همراه داشته است. معایب و اثرات منفی این دو جنبه از اندیشه تجدّد غربی را همانطور که گذشت از

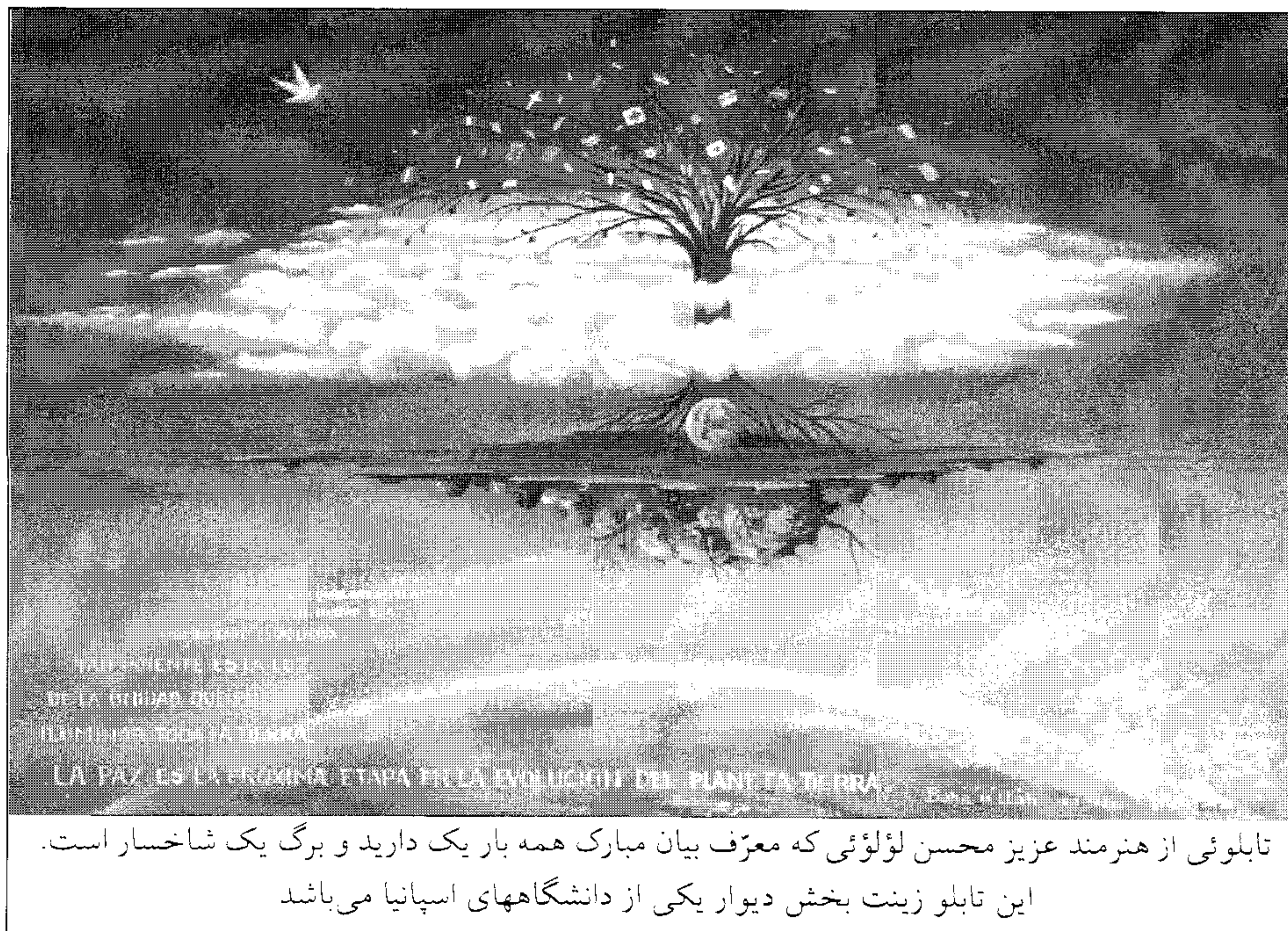
صریحاً اشاره می‌فرمایند: «اولاً آنکه در تواریخ عمومیّه دقت نمائیم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است...»

در این بیان حضرت عبدالبهاء صریحاً عقل را برای ایجاد ارزش‌های اخلاقی ناتوان می‌داند و تأکید می‌فرمایند انسانهایی که در آنان ناموس طبیعی و خرد مانع شرّ باشد چون اکسیر اعظم هستند. لذا برای فعلیت یافتن وجدان اخلاقی، ظهور ادیان در تاریخ بشری ضروری بوده و بطور کلی پیامبران مرتبی انسان بوده‌اند. این جنبه از خردگرایی در راستای اصول اخلاقی نتایج زیان‌باری را برای بشریت داشته چنانچه جنگ جهانی اول و دوم را از عواقب تجدد و خردگرایی می‌دانند.

جنبه دیگر تجدد غربی فردگرایی است که یکی از اصول اساسی تفکر غربی در حال حاضر می‌باشد. طبق نظر اصحاب تجدد، فرد در جامعه مدرن، خود را از یوغ سنت‌ها و دین رها می‌سازد. گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن وضعیّت نابهنجاری Anomie را بوجود می‌آورد، چراکه فرد در جامعه مدرن ارزش‌های سنتی و دینی را کنار گذاشته و ارزش‌های جدید مطابق با نیاز جامعه جدید را نیافته است و تنها به فکر خودپرستی و منفعت شخصی است. در حالیکه در جامعه سنتی انسجام و اتفاق بین اعضاء وجود دارد بالعکس در جامعه جدید فرد از جامعه از نظر وحدت و اتحاد انفکاک یافته است. چنانچه دورکیم در بررسی خودکشی اثرات اینگونه فردگرایی را مورد بررسی قرار داده است. این تصویر از جامعه قدیم و جدید را جامعه‌شناس آلمانی "تونیس" به نحوی مشابه ترسیم نموده است و معتقد است که جامعه سنتی جامعه معنوی

ابتداء، بسیاری از اندیشمندان متذکر شده‌اند، جدا از اینکه محاسن بسیاری را هم برای تمدن بشری به ارمغان آورده است. تمام نقدهایی که بر اندیشه تجدد شده است دال بر بی‌اعتباری آن نمی‌باشد زیرا بسیاری از پیشرفت‌های کنونی بشر در عرصه‌های مختلف انسانی را که حاصل اندیشه تجدد می‌باشد نمی‌توان نادیده انگاشت.

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه ضمن تقدیر و ارج نهادن بر خرد انسان و دستاوردهای مفید اندیشه تجدد، لزوم دین و توجه به دیگر ابعاد وجودی انسان را برای رسیدن به تکامل و اعتلاء مقام انسان پیشنهاد می‌فرمایند و آن بکارگیری خرد در پرتو عقل الهی است که می‌تواند راهگشای سعادت حقیقی برای انسان باشد. از نظر دیانت بهائی خرد مقام شامخی را داراست و در آثار بهائی این موضوع تصریح شده است چنانچه حضرت بهاءالله در کلمات فردوسیّه می‌فرمایند: «خرد پیک رحمان است» و همچنین حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه بارها در ستایش از خرد و حتی لزوم استفاده از خرد برای ایرانیان شواهدی را ذکر می‌فرمایند. از نظر دیانت بهائی خردگرایی مطلق به صورت تجدد غربی مردود است و اینگونه خردباوری مضراتی را داراست که در بحث منتقدان تجدد غربی مطرح شده است. مهم‌ترین آنها همان عقلانیّت ابزاری است که وبر M. Weber و مکتب فرانکفورت مطرح کردند و از نظر دیانت بهائی عقلانیّت ابزاری یکی از وجوهات خرد است. عقلانیّت معنوی هم می‌بایست در پرتو عقل الهی برای انسان تحقق یابد. خردگرایی در اصول اخلاقی و معایب آن را در رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء



نفوس از منافع ذاتیه خود چشم پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا به تدبیر حقیقی».

در هر حال چنانچه ملاحظه شد تجدّد مطروحه در رساله مدنیّه تفاوت بنیادین با تجدّد غربی دارد و در ضمن تمجید و تحسین از محاسن تجدّد غربی به معایب آن نیز اشاره شده است. برای اجتناب و پرهیز از مضرات و نتایج منفی تجدّد غربی و مبتلا نشدن به عقلانیت ابزاری و سلطه به مفهوم «وبری» و احتراز از شیء گشتگی Reificatio، از خودبیگانگی Alienation، و ناهنجاری Anomie به معنای دورکیمی، رساله مدنیّه نگرستن دیگری را به تجدّد در پرتو دیانت حقیقی توصیه می‌نماید. ■

● بیانات حضرت عبدالبهاء مندرج در این مقاله عموماً از رساله مدنیّه نقل شده است.

Gemeinschaft و جامعه جدید جامعه صوری Gesellschaft است. در جامعه معنوی همدردی و همدلی بین اعضاء وجود دارد ولی جامعه صوری، دستخوش فردگرایی و عدم انسجام درونی است.

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه همه این معایب ناشی از یکسویه رفتن بشر را صریحاً بیان فرموده و پیش از دورکیم و تونیس اینگونه اثرات منفی جامعه جدید را متذکر شده‌اند. چنانچه می‌فرمایند: «هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصوّر و میسر نگردد».

و نیز می‌فرمایند:

«اس اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدبیر باید از جمیع اغراض شخصیه خود گذشته بایّ وجه کان در خیریت جمهور بکوشد و ممکن نیست که

یادآوری یک نهاد بد بنیاد

کاشگر

روز ۲۳ اوت (اگست) هر سال به پیشنهاد یونسکو به عنوان روز بین‌المللی برای یادآوری تجارت بردگان و الغاء آن اختصاص یافته است.

نهاد بردگی که از برکت ظهور جدید الهی و مبارزات انسان دوستان در قرن‌های نوزدهم و بیستم رسماً ملغی گردید نهادی است کهن که در بسیار جوامع بشری وجود داشته است. در یونان قدیم - روم قدیم - و در ازمنه جدیدتر در قسمت جنوبی ایالات متحده آمریکا و در جزائر کارائیب و بخش‌هایی از برزیل و عده‌ای ممالک دیگر سراغ بردگی را می‌توان گرفت. آن جا که بردگی به هدف تولیدی خاصه در بخش کشاورزی یاری می‌کرده می‌بایست سه شرط اصلی جمع باشند: اول وجود حق مالکیت خصوصی بر اراضی و نیاز به کارگر خارج از دایره خانوادگی، دوم کمبود کارگران محلی بومی، سوم بسط و توسعه آن تولیدات به قصد فروش در بازار خارجی مانند کشت پنبه یا نیشکر در جنوب آمریکا.

بردگان و کنیزان را به خدمات غیر کشاورزی هم می‌گماشتند و برده به عنوان کالا قابل خرید و فروش بود و قسمت اعظم بردگانی که به اجبار به آمریکا فرستاده شدند از یک میلیون تا سه میلیون نفر از سرزمین‌های آفریقا آمده بودند.

در یونان باستان در ابتدا بردگان به شماره محدود بودند و در کارهای کشاورزی حساس چون ایجاد تاکستان‌ها و تولید سبزی‌ها و

حبوبات مورد استفاده قرار می‌گرفتند. از پایان قرن پنجم و خصوصاً قرن چهارم قبل از میلاد شماره بردگان به سرعت رو به افزایش نهاد و اکثر به کارهای خانگی و انواع کارهای پست و تکالیف مشابه وادار شدند، در حالی که پیش از آن در راه‌سازی، استخراج معادن، تولیدات کشاورزی و صنعتی آن زمان تمرکز داشتند. در پایان قرن پنجم قبل از میلاد عدد بردگان را از ۱۵۰ تا ۴۰۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند.

رومیان وقتی کشوری را فتح می‌کردند سربازان مغلوب را به اسیری و بعد به بردگی می‌گرفتند. در دوره امپراطوری تراژان تعداد بردگان حدود ۴۰۰ هزار نفر بود و همین بردگان بودند که مکرراً شورش کردند و موجب آشفتگی اوضاع امپراطوری روم شدند (مانند قیام اسپارتاکوس در سال ۷۳ م). بردگان باسواد آفریقایی، آسیایی و حتی یونانی نفوذ و تأثیر پایداری بر جامعه رومی نهادند اما دیری نگذشت که جنبش‌های آزادسازی بردگان آغاز شد.

نهضت الغاء بردگی و آزادسازی بردگان در سال‌های مختلف قرون ۱۸-۱۹ پدیدار شد. در انگلستان در سال ۱۸۰۷ و در فرانسه در سال ۱۸۱۵ نهاد بردگی را نظراً ملغی اعلام کردند ولی آزاد ساختن عملی آنها به سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۴۸ محول شد. کشور انگلستان، هم به علل انسانی و هم به ملاحظات اقتصادی در صدد آن برآمد که در سراسر جهان به الغاء عمومی این نهاد نامیمون پردازد لذا به پیشنهاد

دولت آن کشور در کنگره وین (۱۸۱۵) کنگره اکس لا شاپل (۱۸۱۸) و کنگره ورون (۱۸۲۲) تجارت بردگان محکوم گردید و در قراردادهای انگلستان با ممالک دیگر (مثل قرارداد با فرانسه (۱۸۳۱) با اسپانیا (۱۸۳۵)، با پرتغال (۱۸۳۹)) ماده‌ای گنجانده شد که ترک این نوع تجارت را ایجاب می‌کرد.

با برزیل (۱۸۵۰)، جنبش الغاء بردگی کم‌کم به امریکا سرایت کرد. انتشار کتاب کلبه عموت (۱۸۵۲) به قلم خانم هریت بیچر استوو Stowe که یکی از ایادیان امر دورتی بیکر از نسل و تبار اوست بر طرفداران جنبش مزبور افزود و بالاخره جنگ‌های انفصال که بعد از آزادی بردگان در دانمارک و هلند (۱۸۶۰) روی داد موجب رهایی بردگان در ایالات متحده شد (۱۸۶۵). از همان اواخر قرن ۱۹ در مجامع بین‌المللی بردگی مورد محکومیت واقع شد تا بعد به جمعیت اتفاق ملل (عهدنامه ژنو درباره بردگی مورخ ۱۹۲۶) و سازمان ملل متحد (اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸) می‌رسیم که ضربه‌های نهائی را بر این نهاد شوم وارد کردند.

نقش مهمی که انگلستان در الغاء بردگی و تجارت آن ایفاء کرده موجب شده است که حضرت بهاءالله چنان ستایشی را در لوح خطاب به ملکه ویکتوریا به آن کشور در این زمینه بفرماید. اسلام گرچه با بردگی موافق نبود و غفلت در اجرای بعضی احکام در اسلام مستلزم آزاد کردن بردگان می‌شد اما نتوانست این نهاد دیرین را ریشه برکند. گرچه در مجامع بین‌المللی بردگی مردود و ممنوع است و عربستان سعودی هم که متهم به برده‌داری بود در سال ۱۹۶۳ این مؤسسه را ملغی کرد معذک قرائنی هست که تجارت کودکان یعنی خرید و فروش آنان در برخی ممالک به

اعتباری جایگزین نهاد بردگی گذشته شده است. متأسفانه وضع زنان که از ممالک اروپای شرقی به زور فقر یا فریب به اروپای غربی کشانده می‌شوند و به خود فروشی می‌پردازند و شماره‌شان روی در فزونی دارد از وضع بردگان قدیم بهتر نیست.

فراوانند هنرمندانی که علاوه بر فیلسوفان انسان‌دوست (جون مونتسکیو، ولتر، ماریو و برناردن دوسن پیر در فرانسه) از وضع بردگی و بردگان متأثر و متألم بودند. موزه‌ها مجسمه معروف مرمی میکال آنژ را به عنوان برده (۱۵۱۳-۱۵۱۴ م) یا تابلوی تجارت بردگان ژرژ مورلاند (پایان قرن ۱۸) و امثال آن را در مورد تجارت بردگان عرضه می‌کنند که گواه روشن این دلسوزی است.

جوامع اسلامی با همه اهمیتیتی که در قرآن و احادیث نبوی به مقام و منزلت و حیثیت انسانی زن داده شده (هرچند که احکام مدنی به مقتضای زمان حقوق منسوی برای زنان قائل نگردیده) معذک در بسیار مناطق چنان که اخیراً در افغانستان دیده شد زن را به عنوان ملک مطلق مرد می‌پندارند و در حقیقت به مرتبه پست بردگی و کنیزی تنزل می‌دهند.

برای اصلاح چنین احوال و شرائط ناسازگار به زمان بود که پیام جمال ابهی همه صور بردگی و استثمار انسان توسط انسان را خط بطلان بر سر کشید و به ندای «مقام انسان بزرگ است» ناطق شد و خوشبختانه علوم معاصر از جمله ژنتیک بیش از پیش ثابت کرده‌اند که همه انسان‌ها در ذات و اصل با هم برابرند و هیچیک را حق دعوی برتری طبیعی بر دیگران نیست و به راستی به فرموده جمال مبارک برتری و کهنتری که به میان آمد عالم خراب شد. ■

قصه تولد یک کتاب

بر بال خیال تا عصر رسولی

حمید اسلامی

پرنده خیال بال زد و تا سال‌های اولیة تاریخ
امر پرواز کرد. آنجا بر شاخساری نشست و به
تماشا پرداخت.

میرزا آقا خواهرزاده همسر ربّ اعلیٰ است و
حاجی سید محمد بزرگترین دائی ربّ اعلیٰ.
میرزا آقا هنوز دوران نوجوانی را کاملاً سپری
نکرده بود که به امر جدید مؤمن گردید.
گفتگوی او با حاجی سید محمد سبب شد که
وی در باب حقیقت بیشتر اندیشه نماید... و
کتاب ایقان از قلم اعلیٰ نازل شد.

۱

وقتی خاله خانم گفت که دلش هوای
زیارت هفت تن را کرده، میرزا آقا خوشحال
شد. همراهی خاله در یک بعد از ظهر بهاری تا
خارج شهر و زیارت، غنیمت بود.

تا به باغ رسیدند، خاله مستقیم رفت توی
تالار و به نقش چوپانی که در حال شبانی بود
خیره شد. او هم به سراغ مزار درویش‌ها رفت.
با دست روی تمام سنگ قبرها را از خاک و
خاشاک پاک کرد. بعد توی باغ گشتی زد و
گل‌های سرخ وحشی را چید و روی مزار
درویش‌ها ریخت. از لابلای شاخه درخت‌ها به
تالار نگریست، خاله خانم هنوز به نقش دیوار
خیره بود. کنار حوض رفت و سکه‌هایی را که

توی آب، کف حوض، برق می‌زد، شمرد.
وقتی خاله خانم او را صدا زد تا به منزل
برگردند، صورت خاله از اشک خیس بود.

در راه بازگشت، میرزا آقا از خاله جدا شد تا
سری به مادرش بزند. خاله خانم هم وقتی به
خانه رسید یگراست به اطاق خودش رفت و
در را بست.

نام اصلی خاله خانم، "خدیجه بیگم" بود.
اما از وقتی میرزا آقا، "خاله خانم" خطابش
کرده بود، این اسم روی او ماند. با اینکه از دو
خواهر دیگر، کوچکتر بود، همه برایش احترام
مخصوصی قائل بودند. "میرزا آقا" تعلق
غریبی به این خاله‌اش داشت، بطوری که
همیشه با او بود و مثل فرزندش، او را یاری و
همراهی می‌کرد. خاله هم میرزا آقا را بی‌اندازه
دوست داشت.

با صدای در اطاق از جایش برخاست.
عبای زیبای مردانه‌ای را که روی آن مليله‌دوزی
می‌کرد، با دقت تازد و داخل صندوق گذاشت.
بعد به طرف در رفت و آن را گشود.

میرزا آقا بود. وقتی خاله خانم او را بوسید
حس کرد که صورت خاله مرطوب است. از
اشک خیس شده بود. هر بار بعد از زیارت
هفت تن، خاله خانم ساعت‌ها آرام و بی‌صدا
اشک می‌ریخت و مليله‌دوزی می‌کرد.

خاله نشست و میرزا آقا کنارش.

- خاله خانم...؟! -

- جانم.

- برایم قصه عروسی تان را تعریف می کنید؟

خاله لبخند زد. میرزا آقا تا به حال صد بار این قصه را از زبان خاله اش شنیده بود، اما باز دلش می خواست بشنود. و خاله هیچوقت به او نه نمی گفت.

همیشه قصه از خوابی شروع می شد که خاله خانم در سیزده سالگی دیده بود.

- «توی خواب دشت سبز بی انتهایی را دیدم که تا چشم کار می کرد چمن بود و گل های رنگارنگ. خیال می کردم که این دشت و این فضا و هوای دل انگیز در عالمی غیر از این عالم است... و او را دیدم که در حال نیایش بود. توجه او به خداوند، صورتش را چنان درخشان و تابنده کرده بود که از شدت نور آن از خواب بیدار شدم... و قلبم از شادی لبریز بود. با اینکه با هم نسبت فامیلی دوری داشتیم و در کودکی همسایه و همبازی بودیم، ولی سال ها بود که او را ندیده بودم... و حالا یک مرتبه خوابش... شبهای زیادی را با فکر این خواب خوابیدم...»

صورت خاله خانم کم کم روشن و روشنتر می شد. گویا به دوران جوانی اش برگشته است. دورانی که همه اش شادی بود و امید. میرزا آقا با تمام وجود گوش شده بود و خاله ادامه داد: - «هفت سال گذشت و دوباره خواب عجیبی دیدم... حضرت فاطمه، دختر پیامبر، به خانه ما آمد و مرا بوسید و برای پسرش امام حسین، از من خواستگاری کرد... با اینکه از این خواب بی نهایت خوشحال بودم، اما معنی آن را نمی فهمیدم.

عصر همان روز مادر او با جدّه اش به منزل ما آمدند. ساعتی نشستند و با مادر و خواهرانم، که هر دو عروس شده بودند، گفتگو کردند. من دختر خانه بودم و رسم نبود که در جمع بزرگترها بنشینم و در صحبت هایشان شرکت کنم. فقط یک بار برایشان شربت بردم... وقتی برای بدرقه شان رفتم، مادرش، فاطمه بیگم، پیشانی مرا بوسید و خندید. خنده ای شیرین درست مثل خنده ای که در خواب دیده بودم، وقتی حضرت فاطمه مرا بوسید. خیلی تعجب کردم. آنها رفتند و بعد مادر و خواهرانم دور من حلقه زدند و تبریک گفتند. تازه من فهمیدم که او مرا برای تنها پسرش خواستگاری کرده... برای او. و من خوابم را برای آنها تعریف کردم.»

خاله خانم قطره اشکی که بر گونه اش جاری بود، با دست پاک کرد و به میرزا آقا نگریست. و خندید. خنده ای شیرین اما غمناک...

میرزا آقا هم اشکش را پاک کرد. او دنباله ماجرا را مو به مو می دانست اما دلش می خواست باز هم از زبان خاله خانم بشنود. - «خیلی زود همه چیز رو برآه شد و من به خانه شوهر رفتم. با محبت و احترام بی اندازه او، احساس می کردم که خوشبخت ترین زن دنیا هستم... و گاهی اینهمه خوشبختی مرا به وحشت می انداخت. تا اینکه باز خوابی دیدم... خوابی عجیب.

در حیاط منزلی که حالا با او و مادرش زندگی می کردم شیر مهیب عظیم الجثه ای ایستاده بود. من دست در گردن آن شیر انداختم و او دو دور و نیم مرا دور حیاط گرداند و ایستاد... و من وحشت زده از خواب پریدم. وقتی خوابم را برای او تعریف کردم لبخندی

برادرش می زد. حاجی در پنج دری نشسته بود. وقتی خاله خانم وارد شد، حاجی به احترامش از جا برخاست. میرزا آقا که همراه خاله خانم بود، از اینهمه تواضع و بزرگواری حاجی متعجب شد. بعد از تعارف و احوالپرسی، حاجی نگاهی به میرزا آقا انداخت و گفت:

- «ماشاءالله این میرزا آقا است؟ چقدر بزرگ شده... انشاءالله صاحب کمالات است.»
میرزا آقا سرش را زیر انداخت و حرفی نزد. خاله خانم از کمالات او تعریف کرد و او همچنان نگاهش پائین بود. حاجی گمان کرد که او خجالت می کشد. شاید اینطور هم بود اما در حقیقت میرزا آقا به چیز دیگری فکر می کرد...

۲

خیلی زود حاجی از تعریفی که از میرزا آقا کرده بود پشیمان شد. با خود گفت:

- «عجب زبانی دارد.»
و فقط یک هفته بعد...
- «نمی دانم اینهمه بحث و جدل را از کجا یاد گرفته.»

ماجرا از این قرار بود که روز دوم ورود حاجی به شیراز، میرزا آقا در یک فرصت مناسب که او را تنها یافته بود، درباره برادر کوچکترش حاجی سید علی از او سؤال نمود. حاجی که از به یاد آوردن آنچه بر برادر و بستگان مظلومش گذشته بود، احساس خوبی نداشت، خواست با یک جواب کوتاه او را از سر باز کند. اما میرزا آقا کسی نبود که از میدان بدر برود.

حاجی گفت: «در یک فرصت دیگر که سر حال باشم همه چیز را برایت تعریف می کنم» او امیدوار بود که میرزا آقا فراموش کند، اما

زد و گفت: خیلی زود از خواب بیدار شدم. این رؤیا تعبیرش اینست که زندگی مشترک ما دو سال و نیم به طول می انجامد...

مضطرب و پریشان به گریه افتادم، اما او مرا تسلی داد و گفت: «ابداً غمگین مشو. دلتنگ مباش. به اراده او تسلیم شو. آنچه او برای تو خواسته، برای هیچکس، در هیچ زمان نخواسته... تو خوشبخت ترین زن عالم هستی و انشاءالله خواهی بود. قدر این موهبت را بدان. من حتی اگر به ظاهر در کنار تو نباشم، همیشه با تو هستم. هر جا که باشم...» این کلمات مثل نسیم خنکی که بر بیمار تب داری بوزد مرا آرام نمود.

کسی به در زد. میرزا آقا بلند شد و در حالیکه اشک هایش را پاک می کرد، به طرف در رفت و آن را گشود. «فضّه» بود کنیز سیاه و باوفای خاله خانم. از خاله «فاطمه» پیغامی برای خاله خانم داشت.

از وقتی که خاله فاطمه، شوهر و بعد پسر جوانش را از دست داد، تنها بود. خاله خانم هم بعد از رفتن مادر شوهرش به کربلا با فضّه به منزل خواهر داغدیده نقل مکان کرد. او در آن خانه کوچک که بهترین روزهای عمرش را با محبوب گذرانده بود، رنج می کشید. در و دیوار آن خانه سرشار از خاطرات تلخ و شیرینی بود که خاله خانم تحمل یادآوری آن را نداشت.
- «حاجی آقا سید محمد از بوشهر آمده اند. الان هم اینجا هستند می خواهند شما را ملاقات کنند.»

- «الآن می آیم.»
حاجی «سید محمد» در بوشهر تجارتخانه داشت. او با حاجی «سید علی» که حالا دیگر در این عالم نبود - شریک تجارتنی بود. از اینرو هر وقت به شیراز می آمد حتماً سری به همسر

چنین نشد.

روز بعد باز میرزا آقا از حاجی درباره حاجی سید علی سؤال کرد و او گفت:

- «چند سال پیش در طهران از دنیا رفت.»

- «چطوری؟»

میرزا آقا همه چیز را می دانست. اما حاجی نمی دانست که او می داند. گمان می کرد از او مخفی کرده اند. از اینرو در دو کلمه گفت:

- «او را کشتند!»

میرزا آقا این را هم می دانست. اما چنان قیافه متعجبانه و حق به جانبی گرفت که حاجی یقین کرد که برای بار اول است که می شنود.

- «کشتند؟ کی؟ چرا؟ چطور؟»

حاجی همیشه از همین وحشت داشت. در طی سالها با این غم پنهان خو کرده بود. او هرگز به کسی اجازه نمی داد، ماجرای برادرش را اینطور به یادش بیاورد. حالا میرزا آقا با کنجکاوی به او پپله کرده بود و جزئیات ماجرا را می پرسید.

او برادر کوچکترش را بی اندازه دوست داشت. دیگر معلوم است که وقتی خبر کشته شدنش را شنید، چه حالی به او دست داد. و هیچ کاری هم از دستش بر نمی آمد.

«راهزنها او را کشتند؟» میرزا آقا پرسید.

حاجی گفت: «نه کار راهزنها نبود...» و به فکر فرو رفت.

به یاد آن روز غم انگیز افتاد که خبر را شنید... بدتر از خبر، آن بود که باید طوری خواهر و عروس خواهرش را مطلع کند که از وحشت قالب تهی نکنند. او می دانست که خواهرش بعد از آنهمه آزار و اذیتی که دیده، طاقت شنیدن ندارد... یک سال تمام طول کشید تا توانست این خبر را بازگو کند. و بعد

خبر دیگری...

میرزا آقا چشم به دهان حاجی دوخته بود، اما حاجی بی آنکه حرفی بزند بلند شد و از اطاق بیرون رفت.

میرزا آقا آنچه که بین خودش و حاجی سید محمد گذشته بود، برای خاله خانم تعریف کرد. با به یاد آوردن آن روزهای سخت، غمی دردناک سینه خاله را فشرد. بلند شد و از داخل صندوق، زیر عبای زیبایی که مليله دوزی می کرد، کتابچه کوچکی بیرون آورد و آن را به میرزا آقا داد. لازم نبود که خاله چیزی بگوید. میرزا آقا خداحافظی کرد و به منزل خودشان رفت.

تمام کتاب دعاهاى عربی بود که با مرگب قرمز نوشته شده بود. با اشتیاق تمام خواند و خواند و خواند. قبل از این هم از خاله خانم کتابچه های عربی دعا گرفته و خوانده بود. از بس خوانده بود، معنی عبارات عربی آن را به خوبی می فهمید...

و آن شب مخصوصاً برای حاجی دعا کرد...

و صبح روز بعد...

و قبل از ظهر دوباره حاجی را تنها گیر آورد.

و حاجی بالاخره به حرف آمد. از برادرش گفت و خواهرزاده اش.

پسری که تازه پدرش را از دست داده بود و سرپرستی او و مادرش بر عهده آقا سید علی برادر حاجی قرار گرفت. او از خواهرزاده ای گفت که توجه و عبادتش در کودکی تعجب همه را برانگیخته بود و از معلم آن طفل گفت. معلمی که خود را لایق درس دادن به او نمی دانست و به حاجی سید علی سفارش می کرد که در حفظ این کودک بکوشد. گفته بود:

لطافت و زیبایی آن مجذوب‌کننده بود. تعجب میرزا آقا بیشتر از این بود که بعد از اینهمه سال که با خاله خانم بود، برای اولین بار این عبا را می‌دید.

- «این یادگار محبوبم است. هر وقت دلم تنگ می‌شود، خودم را با آن مشغول می‌کنم. در آن حال احساس می‌کنم او کنارم نشسته و در حالی که چای می‌نوشد، با نگاه مهربان و لبخند جانبخشش به من می‌گوید: محبوبم خدا حفظت کند. من همیشه با تو هستم.»

آنوقت آرامشی عمیق مرا در بر می‌گیرد. بعد از زمین فاصله می‌گیرم. بالا و بالاتر می‌روم. خیلی بالا و از آنجا سرزمینی می‌بینم کنار دریایی زیبا و کوهی سبز با باغهایی بسیار زیبا روی آن. و یک نگین درخشان در قلب این کره... وقتی خوب نگاه می‌کنم، سیلی از مردمان، هزاران نفر با نژادهای گوناگون و لباس‌های رنگارنگ - همچون موجی ملایم و آرام - از ساحل دریا بسوی این نگین، که گنبد طلایی و عظیم است، در حرکتند. و کلمات او با آوازی که هزاران نفر با هم آن را زمزمه می‌کنند در آن فضا طنین‌انداز می‌شود. و بعد نوری شدید همه‌جا را در بر می‌گیرد. چشم‌هایم طاقت این نور را ندارد. می‌بندم و باز می‌کنم و خودم را مشغول دوختن می‌بینم... در حالیکه قلبم از شادی می‌خواهد از سینه بیرون بزند...»

صورت خاله خانم مثل چراغ می‌درخشید و اشک‌هایی مثل مروارید بر گونه‌اش جاری بود. میرزا آقا هیچوقت او را در این حالت ندیده بود.

سکوت خاله خانم آنقدر با شکوه بود که جرأت نداشت با کلمه یا حرفی آن را بشکند.

«آقا سید علی بگذارید در منزل بماند، او به معلم احتیاج ندارد.» و از برادرش گفت که به طفل نصیحت می‌نمود که مانند سایر اطفال رفتار کند. و از نیایش و عبادت کودکی گفت که بسیار غریب بود. از سفری تعریف کرد که با بستگان به "سبزپوشان" شیراز رفته بودند و آنجا نیمه شب آقا سید علی متوجه می‌شود که خواهرزاده عزیزش در بستر نیست. با نگرانی به جستجو می‌پردازد و او را در گوشه‌ای خلوت در زیر کمر کوه مشغول راز و نیاز با پروردگار می‌یابد.

کودکی که بزرگ شد، به بوشهر رفت و چند سال در آنجا به تجارت مشغول بود. و وقتی به شیراز برگشت ازدواج کرد.

حاجی با به یاد آوردن آن روزها دستخوش هیجان و نشاط شد. چهره‌اش روشن و چشم‌هایش درخشان‌تر گشت و لبخندی بر لبش نقش بست...

میرزا آقا می‌فهمید که حاجی در نقل ماجرا به اوج شادی‌ها در این چند سال رسیده. دلش نمی‌خواست این احساس خوب او را خراب کند. اتفاقات بعدی بسیار غم‌انگیز بود... حاجی دلش می‌خواست تنها باشد و میرزا آقا این را هم می‌فهمید. بلند شد. خداحافظی کرد و رفت.

میرزا آقا یگراست رفت نزد خاله خانم و باز برایش تعریف کرد که از حاجی چه شنیده. خاله از جا بلند شد و رفت سراغ صندوق. عبا ی زیبایی را از داخل آن بیرون آورد. همان عبا یی که هر بار بعد از برگشتن از هفت تن با نخ و سوزن مليله‌های رنگارنگ به آن می‌دوخت. وقتی خاله نشست و عبا را روی زانوانش گشود، چشم میرزا آقا از زیبایی آن خیره شد. اگرچه هنوز تزیین آن تمام نشده بود، اما

فقط نگاه می‌کرد. احساس کرد موجی از شادی او را در بر می‌گیرد... و او را بالا می‌برد... این تجربه‌ای روحانی و کم‌نظیر بود.

و باز خاله خانم از محبوبش برای میرزا آقا تعریف کرد و زندگی کوتاهی که با او داشت. - «او را بسیار دوست داشتم و او با عشقی بی‌نظیر و احترامی که هرگز نمی‌توانم آن را توصیف کنم با من رفتار می‌کرد از هر حرکت او این عشق و احترام ظاهر بود.

شامگاهان که دفتر و دستک تجارتی را نزدش می‌بردم و او مشغول نوشتن می‌شد، چنان آهنگ روحنازی هنگام تحریر زمزمه می‌کرد که به هیچ حساب و کتابی شبیه نبود. و وقتی با تعجب می‌پرسیدم چه می‌نویسید؟ با تبسم می‌گفت: این حساب خلایق است.»

خاله آهی کشید و گفت: «نمی‌دانم قدر اینهمه خوشی را دانستم یا نه، اما می‌دانم خیلی دوره آن کوتاه بود خیلی...»

میرزا آقا پرسید: «کی او را شناختید؟»

- «یک روز عصر زودتر از همیشه به منزل آمد. عجیب بود. ولی وقتی گفت کار بسیار مهمی دارد، قانع شدم. شام در اطاق صرف شد و زودتر از معمول خوابیدیم... ساعتی بعد وقتی همه جا را سکوت و تاریکی در بر گرفته بود، آهسته از جا برخاست و بیرون رفت. بیدار بودم ولی چیزی نگفتم. لحظات به کندی می‌گذشت. و او بازنگشت. نگران شدم. از اطاق بیرون رفتم و به همه جای منزل سر زدم. او را نیافتم. گمان کردم از منزل خارج شده است. ولی در منزل هم مثل همیشه قفل بود. تنها جایی که جستجو نکرده بودم بالاخانه بود. وقتی به آنجا نگرستم آن را نورانی یافتم. هرگز ندیده بودم آن وقت شب به آن قسمت از خانه بروم، مگر زمانی که مهمان داشتیم. آن شب هم

چیزی راجع به مهمان نگفته بود. مضطرب شدم. آهسته از پله‌ها بالا رفتم. او را دیدم، در حالی که ایستاده و دست‌هایش به آسمان بلند است. صدای مناجاتی که با لحنی بسیار دلنشین تلاوت می‌کرد و اشک‌هایی که بر صورتش جاری بود آنقدر مرا متعجب نکرد که اشعه و انواری که از سر تا سر هیکلش به بیرون می‌تابید. برجا می‌خکوب شده بودم و بی‌اختیار می‌لرزیدم. نه می‌توانستم قدمی به جلو بگذارم نه عقب. بکلی اراده‌ام سلب شده بود. می‌خواستم فریاد بزنم که او با دست اشاره کرد که برگردم. اراده و شهامتم را باز یافتم. برگشتم و به بستر رفتم و تا صبح آشفته و بیخواب به آنچه در اطاق بالا می‌گذشت اندیشیدم. تا چشم بر هم می‌گذاشتم، تصویر اطاق بالا و آنچه دیده بودم جلوی چشمم مجسم می‌شد و بر پریشانیم می‌افزود. با خود می‌گفتم: آیا چه اتفاقی قرار است بیفتد که با این زاری و تضرع به دعا مشغول است؟ آن انوار چه بود؟...»

وقتی برای صرف صبحانه به اطاق مادر رفتم او را دیدم. نشسته بود و در نهایت آرامش جای می‌نوشید. آن شکوه و جلال شب گذشته در نظرم ظاهر شد. رنگم پرید و لرزه بر اندام افتاد. مادر که برای کاری از اطاق خارج می‌شد متوجه حال آشفته من نشد. او به من نگرست. از نگاهش محبت بی‌کران الهی ساطع بود. مرا در کنار خود جای داد و چای خود را که تا نیمه نوشیده بود به من داد. با نوشیدن آن توان رفته‌ام بازگشت. آرام و مهربان پرسید: شما را چه می‌شود؟

گفتم: شما بسیار عوض شده‌اید. دیگر آن کودکی که همسایه و همبازی من بود نیستید. حتی با آن آقا سید علی محمد که با من ازدواج کرد بسیار متفاوتید. بعد از دو سال زندگی زیر

من، محبوب من و ربّ اعلاى من بود.»

۳

میرزا آقا اصلاً از این حرف حاجی سیّد
محمد خوشش نیامد که گفت:

یک سقف، فرد دیگری را مقابل خود می بینم.
شما به کلی تغییر کرده اید... این مرا نگران
می کند...

به من نگاه کرد. نگاهی که هرگز فراموش
نمی کنم.

بعد

لبخندی زد
و گفت: ابدأ
مایل نبودم
که شما مرا
در آن حالت
بینید ولی
اراده الهی
چنین تعلق
گرفته تا
هرگز ذره ای

تردید

نکنید. به
یقین بدانید
که من آن
مظهر ظهور
خداوند

هستم که

عالمیان

هزار سال

است در

انتظار او

هستند. آن

انوار که

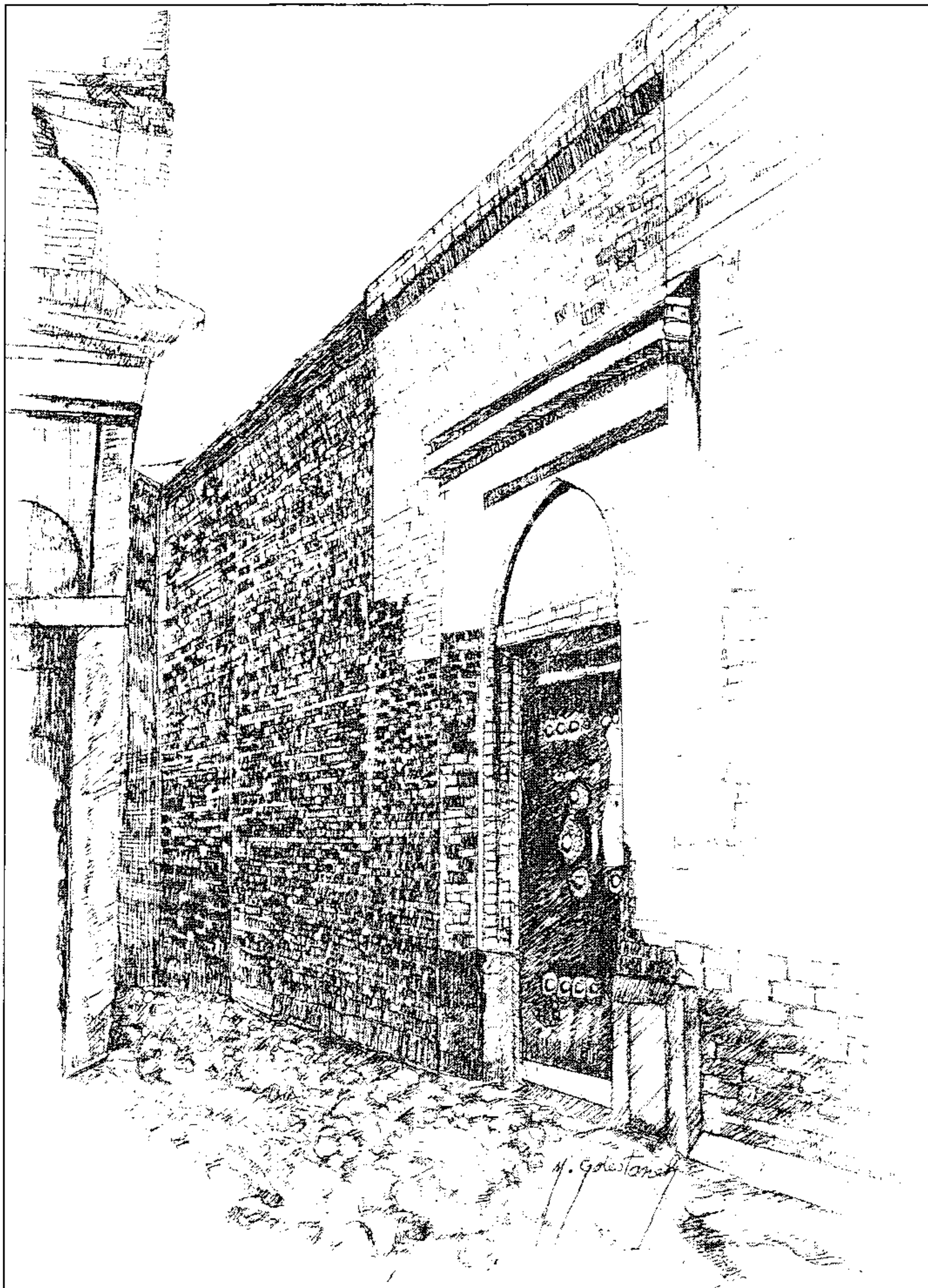
مشاهده نمودید، از دل و جان من ساطع
گشته...

بی اختیار در مقابلش سجده کردم و به او
ایمان آوردم. از آن لحظه به بعد من زنده بودم
برای اینکه به او خدمت کنم. او دیگر مولای

«خواهرزاده ام
هم خودش
را به مهلکه
انداخت و
هم
طایفه اش
را...» دلش
می خواست
جواب
بدهد ولی
رعایت
احترام
نمود و
ساکت،
گوش کرد.
حاجی
گفت:
- «اگر
با اینهمه
فضل و
کمال، این
ادعا را
نمی کرد و
این

حرفها را نمی زد، حالا هم خودش بود هم
برادرم و هم...»

میرزا آقا منظور حاجی را می فهمید. دلش
می خواست جواب او را بدهد اما باز هم
تحمل کرد تا حاجی دنباله ماجرا را بگوید.



حاجی گفت که وقتی خواهرزاده‌اش به "باب" معروف گشت. عده‌ای دور او جمع شدند و بعد حکومت و علما شروع به آزار و اذیت نمودند. از همه عجیب‌تر، برای حاجی سید محمد، این بود که حاجی سید علی دایی باب که از کودکی او را سرپرستی کرده بود، حالا به او مؤمن شده و بندگی او را می‌کرد...

- «او را زندانی کردند. در قلعه‌ای میان کوهی در آذربایجان. با وجود این، کلمات و نوشته‌هایش بین مردم منتشر می‌شد. هزاران نفر تابع او شدند و در راه او جان و مال فدا کردند... هرچه بیشتر آزار کردند، معروفیتش بیشتر شد و پیروان بیشتری پیدا کرد خیلی‌ها در راه او کشته شدند و برادرم...»

بغض گلویش را گرفت. میرزا آقا هم با به یاد آوردن آن روزها اشکش جاری شده بود. خودش چیزی به یاد نداشت اما شرح همه قضایا را از زبان خاله خانم شنیده بود. نکته به نکته آن را چنان از حفظ بود که گاهی حس می‌کرد در تمام وقایع حاضر بوده و اینها را با چشم خودش دیده...

به یاد آورد که آن هفت عاشق شیدایی چگونه سر از پا نشناخته در سبزه میدان طهران برای کشته شدن از همدیگر سبقت می‌گرفتند و حاجی سید علی یکی از آن هفت نفر بود. پس از مدتی کوتاه، باب در تبریز تیر باران شد. حاجی گفت: «وقتی خبرها به شیراز رسید، فقط مردهای فامیل مطلع شدند... آنها نمی‌توانستند این اخبار غم‌انگیز را به مادر و همسر باب برسانند.»

خاله خانم به میرزا آقا گفته بود که بعد از یک سال تازه فهمیده بود که همسر نازنینش دیگر در این عالم نیست. اگر او، باب را شناخته بود و می‌توانست بفهمد که چه شده، مادرش

نمی‌دانست.

شب و روز مادر شده بود گریه و اشک و ضجه... پیوسته زار می‌زد و می‌گفت:

- «پسرم را بیخود به کشتن دادند...»

حاجی در افکار خودش بود و میرزا آقا دلش نمی‌خواست او را از دنیای خود بیرون بیاورد از اینرو آهسته بلند شد و از در بیرون رفت...

۴

- «جناب حاجی، حرف‌هایتان درباره باب تمام فکر مرا مشغول کرده...»

حاجی سید محمد در این چند روز به اندازه تمام عمرش درباره روزهای تلخ و شیرین گذشته حرف زده بود، اگرچه یادآوری خاطرات کودکی خواهرزاده‌اش برای او شادی آور بود، ولی اندوه رنج و عذابی که در جوانی بر باب و همسر و مادرش وارد شد و بعد در بدری و در نهایت قتل او و برادرش، طاقتش را طاق کرده بود. دیگر دلش نمی‌خواست نه حرف بزند و نه حرفی بشنود. اما میرزا آقا دست بردار نبود.

نیم ساعت بعد حاجی کاملاً برافروخته شده بود. باورش نمی‌شد که میرزا آقا اینقدر با او جدل کند.

میرزا آقا که بحث قائمیت را پیش کشیده بود می‌خواست به حاجی ثابت کند که خواهرزاده‌اش سید علی محمد باب همان قائم موعود است.

هر دلیلی که حاجی بر رد می‌آورد، او با دلیل محکم‌تری اثبات می‌کرد. هرچه حاجی می‌گفت «نمی‌شود» او با برهان ثابت می‌کرد که «می‌شود».

آخر حاجی مستأصل شد. هیچ تیری دیگر

- «جناب حاجی، به نظر من بهتر است که شما به عتبات عالیات بروید. به دیدن خواهرتان. او بعد از شهادت پسرش، بسیار افسرده شده. به تسلی و دلداری نیاز دارد. سر راه می‌توانید در بغداد "جناب بهاء" را ملاقات کنید ایشان بهتر از هرکس می‌توانند حقیقت را برای شما روشن کنند...»

حاجی لحظه‌ای اندیشید. بعد گفت: «حق با توست. حتماً همین کار را می‌کنم.»

خاله خانم بعد از سال‌ها خندید. خنده‌ای شادمانه. بخاطر اقبال و توجه حاجی سید محمد... می‌دانست بذری جوانه زده... و هنوز منتظر بود.

۵

حاجی سید محمد تأمل نکرد. همان روز، نامه‌ای به برادر کوچکترش "میرزا حسنعلی" که در یزد بود نوشت. او در نامه، از برادرش خواست که به شیراز بیاید تا با هم برای دیدار خواهرشان به کربلا بروند. برادر قبول کرد.

یک ماه بعد میرزا حسنعلی به شیراز رسید و هر دو با هم عازم کربلا شدند. دعای خاله خانم و میرزا آقا بدرقه راهشان بود. افکار بزرگی ذهن حاجی سید محمد را پر کرده بود، اما برادر کوچکتر هیچ نمی‌دانست. او فقط به دیدار خواهر مظلومش می‌اندیشید.

در تمام طول راه حاجی سید محمد فکر می‌کرد که چگونه مطلب را با برادر در میان بگذارد. او برادر بزرگتر بود. اما وقتی میرزا حسنعلی عصبانی می‌شد، بزرگ و کوچکی سرش نمی‌شد. حاجی این را می‌دانست و همیشه ملاحظه دستش بود.

وقتی به بغداد رسیدند، حاجی سید محمد دل به دریا زد و گفت:

در ترکشش نماند. گفت:

- «یعنی می‌خواهی بگویی پسر خواهر من، که از کودکی پیش ما زندگی می‌کرده، نزد ما بزرگ شده، همین سید علی محمد، قائم آل محمد است؟»

حاجی چنان با حرارت و حیرت صحبت می‌کرد که گویی از این عجیب‌تر، چیزی در عالم ممکن نیست.

میرزا آقا گفت: «چه اشکال دارد؟ اگر اراده حق باشد، خواهرزاده شما هم قائم آل محمد می‌شود. نمی‌شود؟»

حاجی گفت: «نمی‌توانم باور کنم.» و به فکر فرو رفت.

لبخندی که روی لب میرزا آقا نقش بست. از چشم حاجی پنهان نماند. با عصبانیت پرسید: «چرامی خندی؟»

- «جسارت است.»

- «بگو»

- «حرف شما مرا به خنده انداخت. آخر شما همان حرفی را می‌زنید که ابولهب زد. او هم می‌گفت: "یعنی برادرزاده من، محمد، فرستاده خداست؟ مگر می‌شود؟..." آخر دیدید که شد...»

رنگ از روی حاجی پرید. گویا صاعقه بر وجودش زده بود. زبانش بند آمد. چشم‌هایش را بست. میرزا آقا متوجه حال حاجی شد. خودش را ملامت کرد که چرا این حرف را زده... حاجی چشم‌هایش را باز کرد. حالش بهتر شده بود، به میرزا آقا لبخند زد.

- «دهانم را بستی. دیگر حرفی برای گفتن ندارم. بگو تکلیف من چیست؟»

قلب میرزا آقا از شوق تپید. بعد خجالت کشید. خیلی زود فهمید که حرف‌هایش حرف خودش نبوده... و احساس نشاط کرد.

- «بہتر است حالا کہ تا اینجا آمدہ ایم، سری ہم بہ جناب بہاء بزیم و بعضی سوالات بپرسیم تا از اصول دین غفلت نکرده باشیم...»
وقتی میرزا حسنعلی نام جناب بہاء را شنید، چنان برآشفقت کہ حاجی با خودش گفت: «ای کاش اصلاً بہ او چیزی نمی گفتم.»

میرزا حسنعلی فراموش کرد کہ حاجی چقدر از او بزرگتر است و چہ حرمتی در فامیل دارد. او ہنگام عصبانیت ہمہ چیز را فراموش می کرد. با تندی و خشونت گفت کہ ہرگز حاضر بہ چنین کاری نیست و با او بہ ہیچ کجا نخواہد آمد، مگر بہ کربلا، آنہم برای دیدار از خواہر رنجیدہ شان...

حاجی سید محمد کہ تنہا برادرش را مثل جان دوست داشت و ہرگز راضی نبود کہ غبار غم و کدورتی بہ خاطرش بنشیند، با بردباری رفتار تند او را تحمل کرد و وقتی میرزا حسنعلی آرامش خود را باز یافت، با مہربانی و عطفوت بہ او گفت:

«پیشنہادی کردم، مخالفت نمودید. اینکہ اینہمہ تنگ خلقی ندارد. موافق نباشید، من ہم نمی روم.»

او برای رضایت برادر این حرف را می زد اما تہ دلش چیز دیگری می خواست و این را از چشم ہایش می شد فہمید.

وقتی چشم خواہر داغدیدہ بہ برادران مہربان افتاد، آنان را در آغوش گرفت و ہای ہای گریست. گریست بہ یاد پسر مظلومش، کہ گمان می کرد بیہودہ از دست دادہ، و برادری کہ او را عاشقانہ دوست داشت...

در تمام روزها و شب ہایی کہ سید محمد در کنار برادر و خواہر، یاد ایام گذشتہ می کرد، تنہا بہ یک چیز می اندیشید "دیدار با بہاء". ہر بار کہ می خواست حرف دلش را بہ خواہر

دلسوختہ بگوید، بہ یاد جواب تند میرزا حسنعلی می افتاد و منصرف می شد. می دانست کہ خواہر ہم مثل برادر، مایل بہ این مذاکرات نیست.

بالاخرہ زمان خداحافظی رسید. وقتی دو برادر بہ بغداد رسیدند، میرزا حسنعلی در برابر پیشنہاد مجدد برادر، جواب قلبی را بہ سردی تکرار کرد.

- «ہرگز، ہرگز، ہرگز... نہ می خواہم کسی را ببینم و نہ این مذاکرات را بشنوم.»

اما این بار سید محمد عزمش را جزم کردہ بود. او باید با جناب بہاء ملاقات می کرد.

حاجی "سید جواد کربلایی" تا خبر ورود دو برادر را بہ بغداد شنید، بہ دیدارشان شتافت. او از سال ہا قبل با آن دو آشنایی داشت. و بعدہا وقتی خواہرزادہ آنها و آثارش را دیدہ بود بدون کمترین تردیدی، بہ او ایمان آورد. حالا دیگر حاجی سید محمد و حاجی میرزا حسنعلی ہم دوستان قدیم او بودند و ہم دایی ہای حضرت محبوب و مولای او...

ساعتی نشستند و از روزگار گذشتہ سخن گفتند. ہنگام خداحافظی، در فرصتی کوتاہ، بدون اینکہ برادر کوچکتر چیزی بشنود، حاجی سید محمد مقصود خودش را از سفر بہ بغداد بیان کرد. منظورش این بود کہ حاجی سید جواد از جناب بہاء اجازہ حضور بگیرد.

حاجی سید جواد ماجرا را حضور ایشان عرض کرد. جناب بہاء بسیار متعجب شد کہ چرا او با آن دو برادر از امر خداوند و دیانت جدید سخنی بہ میان نیاورده است. بعد از جناب حاجی خواست تا آن دو را بہ نزد ایشان دعوت کند.

معلوم بود کہ حاجی میرزا حسنعلی نخواہد آمد، اما برادر بزرگتر با اشتیاق تمام بہ

گذشته را به دست فراموشی بسپارد، جنگ درونی او را رها می‌کند. اما حرف‌های میرزا آقا در شیراز و اکنون نگاه جناب بهاء در بغداد، به او می‌فهماند که در طول این سال‌ها، هرگز از شر آن مبارزه رها نشده...

- «به منزل بازگردید و آنچه برای شما مبهم است، از سوالات و اشکالات و موانع، همه را بنویسید و بفرستید. البته جواب داده می‌شود.»

...

قلم را زمین گذاشت و یک بار دیگر سوالات را مرور کرد. دیگر حرف ناگفته‌ای نداشت. اگر جواب این سوالات برایش روشن می‌شد... به جناب بهاء اندیشید و قلبش اطمینان یافت.

دو شبانه روز به اندازه‌ی قرنی بر او گذشت. وقتی رساله‌ای به خط پسر ارشد بهاء - عباس - به دستش رسید، با اشتیاق فراوان آن را گشود:

بسم ربنا العلی الاعلی

...

بی‌اختیار به یاد سجده‌هایش در نماز افتاد... بیش از پنجاه سال روز و شب سجده کرده و تسبیح ربّ اعلیٰ نموده بود. نمی‌دانست چرا هرگز به این ارتباط لطیف بین نام علی - علی محمد - و ربّ اعلیٰ و تسبیح خداوند هنگام سجده نیندیشیده بود. با همان آیه‌ی اوّل قلب مشتاقش سرشار از سرور شد. بدون تأمل سجده کرد و سبحان ربّی الاعلیٰ گفت.

و خواند و خواند و خواند...

و با طلوع فجر باز سجده کرد:

سبحان ربّی الابهی... ■

حضور شتافت.

آنچه او در نگاه و کلام جناب بهاء یافت، همان بود که در چشم‌ها و بیان خواهرزاده‌ی مظلومش دیده بود. در نگاه و کلام هر دو سحری بود که دل و جان را مجذوب خود می‌کرد. او وقتی به خود آمد آن جناب برای دوّمین بار می‌پرسید:

- «چه چیزی مانع شما از اقبال به آن حضرت است؟»

به یاد روزهای اوّلی که از خواهرزاده‌اش حرف‌های تازه‌ای شنیده بود، افتاد. چقدر آن کلمات بر دلش می‌نشست. آیات و مناجات و کلماتی که از خواهرزاده‌اش می‌شنید همان آوای قرآن و صحیفه‌ی سجّادیه بود... اما وقتی فهمید خواهرزاده‌اش از ظهور قائم و تجدید دین و کتاب جدید سخن می‌گوید، وحشت‌زده شد. دو نیروی عظیم در وجودش به جنگ برخاستند. یکی به طرفداری از خواهرزاده‌ای که همیشه، دیدن روی او یاد بهشت را برایش زنده می‌کرد و نگاه او... در مقابل، اوهام او بودند. خیالاتی که هزاران سال در فکر او قالب شده بود. اینکه قائم باید چنین و چنان باشد و چنین و چنان کند... و آنچه او در ذهنش از قائم ساخته بود هیچ شباهتی به این جوان مهربان و مظلوم نداشت... نهایت این مبارزه تسلیم در مقابل اوهام بود. اگرچه هرگز محبت خواهرزاده از دلش بیرون نرفت ولی...

حالا یکی پیدا شده و با صراحت از او علّت را می‌پرسید با خود اندیشید:

«یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه؟»

نگاه مهربان و لبخند جانبخش بهاء مرهمی بود بر زخم‌هایی که در طول سال‌ها بر جاننش خورده بود. همیشه خیال می‌کرد اگر

ریشه‌های بنیادگرایی در اسلام

مولانا ابو العلاء مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹)

پژوهنده

در شماره ۲۷۰ (مه ۲۰۰۲) بحثی در مورد بنیادگرایی در اسلام آغاز کردیم. در این شماره با معرفی افکار و شخصیت یکی از بنیادگرایان پاکستان به این بحث ادامه می‌دهیم.

سید مودودی عالم مذهبی بنیادگرایی بود که نقشی اساسی در سیاست در پاکستان ایفا کرد. او مؤسس جماعت اسلامی بود و تأثیر شدید بر روی متفکران و مبارزان اسلام‌گرای در سراسر جهان مسلمان باقی نهاد. تولدش در اورنگ‌آباد روی داد و از تعلیم و تربیتی سنتی که از نفوذ و تأثیر غرب محفوظ بود برخوردار شد. در ۱۶ سالگی پدر خود را از دست داد و ناچار برای تأمین معاش به حرفه روزنامه‌نگاری روی آورد. در ۱۹۳۲ به سردبیری مجله‌ای به عنوان "ترجمان القرآن" منصوب شد و از طریق این مجله توانست در طول عمر خویش افکار خود را اشاعه دهد. هدف او این بود که به روشنفکران مسلمان ثابت کند که اولاً نباید هیچیک از عناصر فرهنگ اسلامی را تغییر داد ثانیاً قانون شرع را باید دقیقاً در چارچوب یک حکومت دینی حقیقی (تئوکراسی) به مورد اجرا نهاد. ثالثاً به عقیده او اسلام هم نظام دینی است و هم سیستم سیاسی و هم منظومه اجتماعی و فرهنگی و بر هرچه که مغرب زمین بخواهد یا بتواند عرضه دارد فائق و مرجح است.

در نزدیکی عهد استقلال هند، یعنی در دهه

چهل قرن پیش مودودی به فعالیت سخت برای تأسیس یک جامعه مسلمان پرداخت و نامش را جماعت اسلامی نهاد. وقتی پاکستان از هند جدا شد به پاکستان رفت و در آنجا از سال ۱۹۴۷ به شکل دادن به دولت جدید پاکستان اهتمام نمود و لزوم پذیرش یک قانون اساسی اسلامی را تأکید کرد و اصولی که برای این کار در سال ۱۹۵۱ پذیرفته شد تا حدی مبداء و منشأ قانون اساسی سال ۱۹۵۶ گردید. پس از آن مودودی با همه رژیم‌هایی که در پاکستان بر سر کار آمدند (جز ژنرال ضیاء الحق) مخالفت نمود و بالاخره در سال ۱۹۷۹ پس از عمری دفاع از یک ایدئولوژی مذهبی/سیاسی سخت و متصلب، جان سپرد.

ابو العلاء مودودی بعضی از افکار شیخ فضل‌الله نوری و سید قطب یعنی متفکر معروف اخوان المسلمین را قبول کرد ولی اندیشه‌های او از آن دو در بعضی زمینه‌ها متمایز بود. به عقیده مودودی اسلام خود شکل خاص دموکراسی خویش را دارد و آن نوع دموکراسی که بر اساس حاکمیت مردم است و غربیان مدافع آن هستند از نظر مسلمانان مردود است زیرا اسلام نوعی قطب مخالف یا آنتی‌تئز دموکراسی عرفی غربی است. به زعم او در حدی محدود حاکمیت عامه خلق را می‌توان قبول کرد اما این حاکمیت حدش قانون خداست و خداست که

هندو را یک مسلمان به قتل رسانده بود. در رساله دینیه (۱۹۳۲) ترس او از نفوذ و تأثیر "فسادانگیز" تمدن غرب منعکس است.

بر اثر نوشته‌های او و پشتیبانی جماعت اسلامی بود که قانون اساسی پاکستان بجای آنکه به جهت عرفی رود به سوی اهداف یک دولت اسلامی گرایش یافت و ۲۲ اصل چنین دولتی را شامل گردید.

در سفرهای به خارج کشور که مودودی از سال ۱۹۵۶ انجام داد توانست در تأسیس دانشگاه اسلامی مدینه و اتحادیه مسلمانان جهان مؤثر افتد.

آثار قلمی او زمینه‌های متعددی را در بر می‌گیرد: حقوق، فلسفه، تاریخ، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و تئولوژی از آن جمله هستند. تفسیر او از قرآن (تفهیم القرآن) که سی سال عمر او به آن اختصاص یافت مهم‌ترین اثر او محسوب است. بسیاری از آثار او به زبان‌های دیگر هم ترجمه شده است.

از جمله عقائد او این است که تنها خداست که حاکم است و انسانی که شاهان یا حکومت‌های ملی را به عنوان حاکم پذیرفته گمراه است. آنچه انسان بدان نیازمند است در شریعت وجود دارد و وظیفه دولت اسلامی اجرای شریعت است و دولت باید در اختیار کسانی باشد که به خدا عقیده راسخ دارند و معتقدند که این فقط خداست که واضع قوانین است و دولت تنها خلیفه‌الله علی الارض است معذک دولت باید در تمشیت امور با مردم شور و مشورت کند لذا شکل صحیح حکومت نوعی "تئو دموکراسی" است. قانون‌گذاری مجلس شوری به چهار صورت ممکن است: ۱- تفسیر شرعی. ۲- مقایسه و مشابهه با احکام شرع (قیاس). ۳- استنتاج از احکام شرع و

حاکم حقیقی است، به عقیده او باید دنبال "تئو دموکراسی" رفت. این اندیشه، انعکاس مثبتی در مبارزان سیاسی اسلام از جمله در ایران داشت چنان که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در آن واحد به حاکمیت خدا و حاکمیت مردم تأکید می‌کند.^۱ اصل اول قانون اساسی به حاکمیت خلق رجوع می‌دهد و اصل دوم می‌گوید حکمرانی و اجرای قانون الهی همه در دست خدا است و باید اوامر او را اطاعت کرد.^۲

در سال ۱۹۸۲ شیخ محمد متولی الشراوی که از زعمای مهم مذهبی مصر بود قدم را از آنچه مودودی گفته بود فراتر نهاد و در نطق‌های تلویزیونی خود گفت که اسلام و دموکراسی مطلقاً با هم سازگاری ندارند و معنی اصل شور و مشورت (شوری) این نیست که اکثریت مردم حق حاکمیت دارند.

مانند او یک اندیشمند الجزایری بنام علی بالحجّ ادعا کرد که دموکراسی یک مفهوم یهودی/مسیحی است^۳ و باید بر جای آن اصول حکومتی اسلام را قرار داد. در نتیجه او اندیشه حکومت اکثریت را مردود شمرد زیرا کثرت آراء لزوماً به معنی وزن اخلاقی بیشتر نیست. سلطان فهد پادشاه عربستان سعودی هم بر آن بود که دموکراسی یک نهاد غربی و در عالم اسلام بیگانه بوده و آن سیستم دموکراتیک که در سایر نقاط عالم مجری است مناسب این سرزمین و این منطقه نیست.

از نوشته‌های اولیه مودودی رساله‌ای درباره حکم جهاد^۴ بوده که در نیمه دهه بیست متدرجاً در مجله "جمعیت" که وی سردبیر آن بود نشر شد. در این رساله عناصر اصلی تفکرات آینده او را می‌توان باز یافت. این رساله وقتی نوشته می‌شد که یکی از رهبران

بالاخره ۴- قضاوت مستقل.

سجیه مهم تفکر مودودی تبدیل اسلام است به یک ایدئولوژی سیاسی و اوست که

کاملترین بیان را، به عقیده مؤلفان دائرة المعارف اسلام، در مورد حکومت و دولت اسلامی در زمان حاضر ارائه کرده است. به زعم او اسلام نه نیازمند ملیت‌گرایی است نه موافق با عرف‌گرایی. از جمله

اندیشمندانی که مودودی از افکار آنان تأثیر پذیرفته ابن خلدون، شاه ولی الله، محمد اقبال و حسن البنا نام برده شده‌اند و او هم

به نوبت خود در اندیشه رهبران نهضت‌های اسلامی در مصر و سوریه و ایران مؤثر بوده است.

گمان نباید برد که اندیشه دموکراسی در تمام جهان اسلام به همان نظر نگریده شده که نزد مولانا مودودی. از یک طرف جمعی از متفکران به اصل شور و مشورت که در قرآن

مذکور است ارجاع می‌دهند و ضمناً عده‌ای نیز می‌گویند اسلام دیانتی است که استقلال فکری و عقلی را می‌پذیرد (اجتهاد) و به اصل اجماع یعنی توافق علما

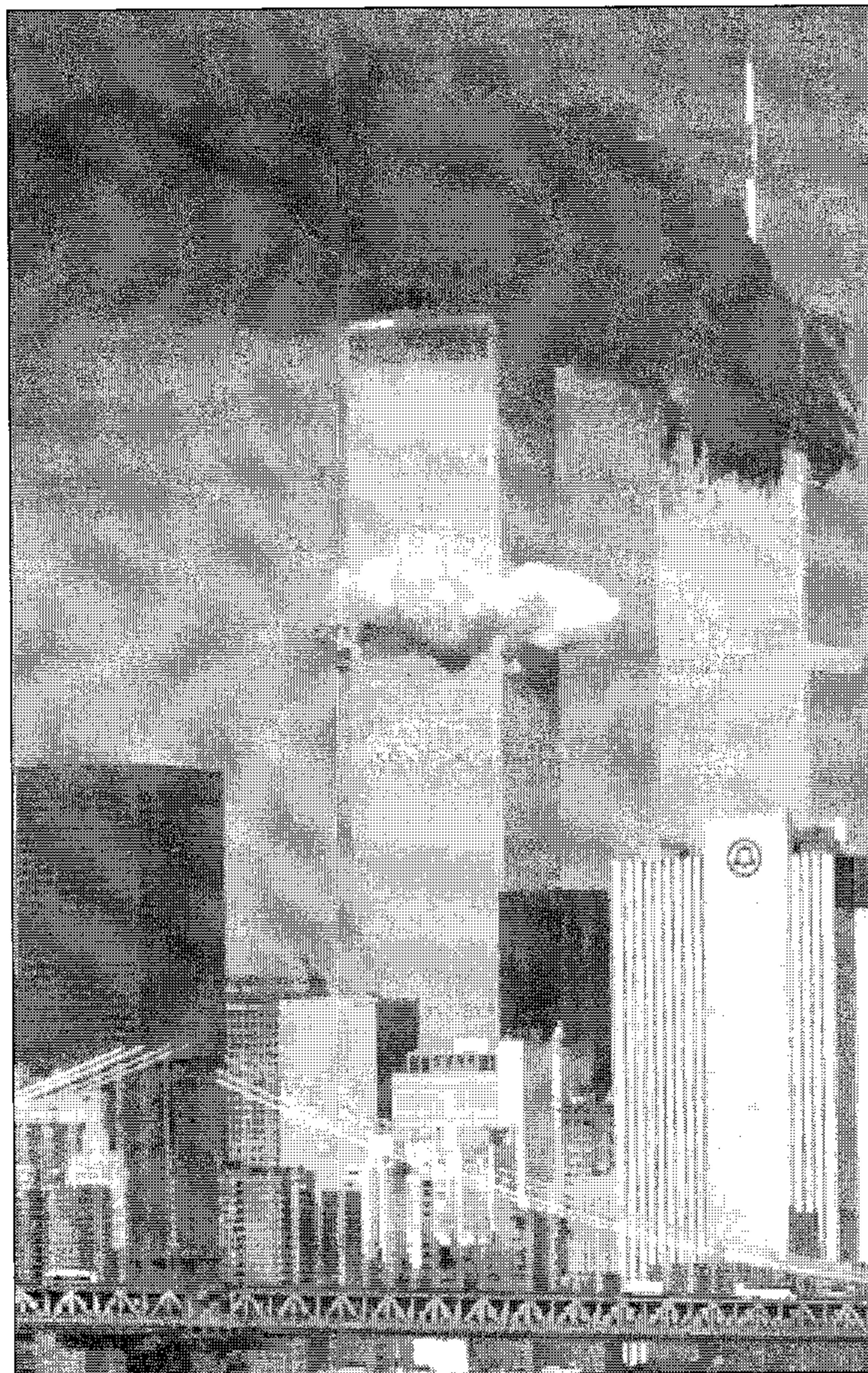
در قضیه‌ای اهمیت می‌دهد و نه فقط وجود مجلس شوری را ضرور می‌دانند و دموکراسی

پارلمانی را تأیید می‌کنند بلکه قائل به آن هستند که انتخابات هم باید حق عموم اعم از مرد و زن باشد.^۵ اما البته بحث درباره حاکمیت خدا و حاکمیت ملت بحث پر جدالی است که در جهان اسلام ادامه دارد.^۶

یادداشت‌ها

۱- ر.ک. مقاله John Esposito درباره

اسلام عصر حاضر در کتاب: تاریخ اسلام توسط دانشگاه اکسفورد، ۱۹۹۹، ص ۶۷۶. ۲- مضمون آن دو اصل. ۳- سابقه دموکراسی را به یونان قدیم می‌رسانند و نمی‌توان گفت که فرهنگ یونان ولو تمدن مسیحی از آن الهام گرفته مفهومی "یهودی/مسیحی" است. ۴- الجهاد فی اسلام. ۵- محمد اسد: اصول دولت و حکومت در اسلام ۱۹۸۰. ۶- مأخذ ۱، صص ۶۷۷-۶۸۰.



دین، سیاست و

بی‌اعتباری ادیان

«... سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده
براستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشرار افزود
و نتیجه بالاخره هرج و مرج است...» حضرت بهاء‌الله

نقل از کتاب: اصول عقاید بهائیان، صفحه ۵۳

پرویز ایزدی

رهبری اخلاق فردی و گروهی جامعه به سوی
کمالات روحانی است، نه در دست گرفتن
قدرت حکومتی.

اگر تاریخ ادیان را با دیده انصاف و بیطرفی
مطالعه نمائیم متوجه می‌شویم که این حکام و
دارندگان قدرت‌های حکومتی بودند که در
سرتاسر تاریخ ادیان، از دین سوء استفاده
نموده‌اند و دیانت را به عنوان حربه‌ای برای
سرکوبی دشمنان سیاسی بکار گرفته‌اند. و الا
دین همیشه بدور از سیاست بوده است و قصد
نهائی تمام ادیان، بالا بردن سطح اخلاق،
گسترده نمودن روحیه مهرورزی، تقویت
خصلت تعاون و تعاضد بین توده مردم بوده
است.

به عنوان مثال مسیحیت تا سال ۳۲۴
میلادی به دور از سیاست و در نتیجه فارغ از
خشم و زور حکام دینی بود. پیروان این دیانت
مظلوم در تمام این دوران با صفای باطن توأم با
مظلومیت مروج مهرورزی و انسان دوستی
بودند چنانکه در جلد دوم کتاب رگ تاک چنین
می‌خوانیم: «... مسیحیان اولیه در جامعه
بی‌نهایت سازمان یافته، زیر سلطه امپراطوری

آنچه که نه تنها مردم ایران، بلکه جامعه
جهانی را به چالش می‌طلبد، مشکلات
سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی نیست بلکه
باید قبول کرد که تمام مشکلات در سر تا سر
عالم، ریشه در خلاء روحانی‌ای دارند که در اثر
سست شدن اصول و ارکان دین بوجود آمده
است.

اصول دینی که باید بر مبنای دوستی،
مهرورزی و عدم خشونت استوار باشند به
هیچوجه با اعمال خشونت‌آمیز و
خونریزی‌هایی که به اسم دین صورت می‌گیرد
نمی‌خوانند. همین ناخوانی و یا تناقض اقوال
و اعمال است که سبب قطع امید تعداد زیادی
از مردم مخصوصاً طبقه روشنفکر از کارایی
دین گردیده است. علی‌الخصوص که در ادیان
گذشته به علت نبودن حکمی صریح درباره
عدم مداخله دین در امر حکومت، این دو
پدیده اجتماعی چنان درهم آمیخته شده‌اند که
حدّ مسئولیت هیچیک از آنها مشخص و معین
نیست.

یکی از وظایف دین علاوه بر ارتباط
منطقی و صلح‌آمیز بین خالق و مخلوق،

با مشکل بزرگی روبرو بودند... و دو قرن با توسل به شیوه نوینی از تشکل و سازماندهی اجتماعی در جهت درهم شکستن امپراطوری رم کوشیدند، تا آنکه به سال ۳۲۴ میلادی، با مسیحی شدن کنستانتین، جهان غرب را متصرف شدند... تاکتیک مبارزه‌شان، بر سه محور گسست‌ناپذیر قرار داشت:

۱- رفتار قانونی: چنین رفتاری دستگاه رم را در مقابل مسیحیان خلع سلاح می‌نمود...
 ۲- فعالیت منفعل... مسیحیان اولیه کاشف این مکانیسم گشتند، که فساد اجتماعی، انسانهایی را که به ناگزیر از زندگی در اجتماع فاسدند، به فساد عادت می‌دهد، اما از سوی دیگر ابراز خصایص مثبت انسانی و آنچه که فرد را در حفظ عزت نفس و تحقق منش انسانی یاری می‌دهد نیز به نوبه خود از کشتی در میان همه طبقات و گروه‌های اجتماعی برخوردار است. بدین سبب مسیحیان از هرگونه مقابله و مقاومت در مقابل دستگاه سرکوب‌رُم طفره می‌رفتند و حملات دشمن را بطور "منفعل" پذیرا بودند و از کینه‌جویی و یا انتقام سر باز می‌زدند...

۳- ایجاد الترناتیو اجتماعی، مسیحیان اولیه نه تنها ارزش‌های رایج رُم را رد می‌نمودند، بلکه می‌کوشیدند میان مؤمنان ارزش‌های دیگر را رواج دهند، که در جامعه آن روز امپراطوری موجب سرشکستگی بود...»

(رگ تاک، اثر دلارام مشهوری صص. ۲-۲۵۱)
 ولکن متأسفانه ایمان مصلحتی‌کنستانتین به مسیحیت، برای بهره‌وری حکومت از نیروی ایمان جمعی معتقد پاک نهاد، مسیحیت را با حکومت و سیاست در آمیخت. زیرا به امر او لشکریانش با غسل تعمید در رودخانه مسیحی گشتند بدون آنکه فلسفه مسیحیت را که بر

اصول سه‌گانه بالا استوار بود بفهمند. با این ایمان بدون تحقیق همزادی به نام تعصب متولد گردید، که از آن به بعد نه تنها دنیای مسیحیت را بلکه جامعه قرون وسطایی را به آتش خشونت، قتل و جنگ کشانید، دینی را که باید سبب راحت جسم و آسایش روان فردی و گروهی باشد مایه کینه و فرسایش روابط جوامع ساخت، چه افراد بیگناه که زنده زنده در آتش تعصب سوختند و چه خانمان‌های دگراندیشی که آواره دیار و سرگردان غربت گردیدند و یا بالکل به نابودی کشیده شدند.

متأسفانه آنچه در این میان قربانی شد، امر الهی بود که به فساد گرایید و از ارزش و اعتبار افتاد.

اگر دیانت حضرت عیسی ۳۰۰ سال و اندی به دور از آلودگی سیاست بود متأسفانه دیانت اسلام پس از ۲۳ سال بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول اکرم، دچار آلودگی سیاسی و کشمکش‌های خونین گردید. «ولایت یا وصایت» جای خود را به «خلافت یا حکومت» داد، سیاست و حکومت با دین درهم آمیخت و در نتیجه، قدرت‌طلبی با حربۀ قتل و کشتار برای خود جایی مستحکم در دیانت مقدس اسلام باز کرد.

این پدیده آنچنان واضح و آشکار است که در کتاب "آئین و اندیشه در دام خودکامگی" نوشته آقای سید محمد خاتمی چنین می‌خوانیم: «با درگذشت پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) اولین اختلافی که پیش آمد سیاسی بود که بعدها نیز موضوع اساسی اختلاف کلامی در سراسر تاریخ مسلمانان شد... گروهی که در تاریخ اسلام به "شیعه" معروف شدند باور داشتند که حکومت از آن

الهی سبب انشقاق و در نتیجه آلوده شدن دین به سیاست برای دسترسی بر قدرت شده است، نبودن مدرک یا سندی است که صریحاً تکلیف مؤمنین و غیر مؤمنین را مشخص کرده باشد، نبودن اینچنین سندی نه تنها تنشی در درون جامعه بوجود می آورد بلکه از برون نیز تعدادی فرصت طلب خواهان قدرت، به درون می آیند تا با استفاده از این ابهام، مقام رهبری را در دست گیرند و بدین وسیله دین پاک را به آلودگی های قدرت، مقام و مال بیالایند. متأسفانه این سرنوشتی است که تمام ادیان سنتی به آن دچار شده اند.

نتیجه نهائی این بلاتکلیفی، کشمکش های داخلی، رواج خشونت و بالاخره بی اعتباری ادیان بوده و هست. در کتاب آئین و اندیشه در دام خودکامگی در این مورد چنین می خوانیم: «... برداشت های گوناگون از آئین، که امری طبیعی است و بخصوص در غیبت شخصیت ممتازی که همگان از ژرفای دل مرجعیت و پیشوایی او را پذیرایند و گفتار و کردار او را فصل الخطاب به حساب می آورند افزون می شود. از یک سو تردیدهایی را در دل مؤمنان پدید می آورد، و از سوی دیگر بیشتر کسانی که گرفتار تنگ نظری و خودبینی هستند هیچ گاه نظر و برداشتی غیر از آنچه خود با آن خو گرفته اند بر نمی تابند. این اختلاف های طبیعی چه بسا به رویارویی های خونین و آشوبزا بدل شود و همین امر نیز به ایمان مردم عادی زیان می زند...»

مسئله جانشینی مظهر ظهور از آنچنان اهمیتی برخوردار است، که حتی بعضی از پیروان این ادیان معتقد به تحریف یا تغییر کتاب دینی نه تنها دیگران بلکه کتاب خود گردیده اند، غافل از اینکه بدین وسیله اصول

فضیلتی است که وجود معصوم تبلور آن است و چنین فضیلتی را فقط خدا می شناسد و مانند همه موازین دین مبین وحی الهی متکفل بیان آن است. اما گروهی که "اهل سنت" نام گرفتند بر این باور بودند که امر حکومت به امت واگذار شده است و هرکس را که مردم و معتمدان و خردمندان آنان (اهل حل و عقد) برگزینند، حاکم مشروع است... بحران مشروعیت سیاسی پس از دورانی که به «خلافت راشده» آوازه یافته است شدت گرفت و حاکمان نیز راه بیرون رفتن از بحران را تکیه هرچه بیشتر بر زور و تیغ و سرکوبی مخالفان و بکارگیری خشونت یافتند...» (ص. ۲۳)

این نکته را از یاد نبریم که آمیخته شدن حکومت و سیاست با دین چون جذام تمام ارکان اجتماع را می فرساید و همه را در چنبره خشونت و قدرت طلبی درگیر می سازد، نفس این درگیری سبب می شود که جامعه مخصوصاً رهبران دینی به تناقض آشکار قول و عمل یا به عبارت دیگر به مرض ریب و ریا دچار گردند، چه که بنا بر طبیعت دین، در مساجد و کلیساها دم از مهر، محبت، صداقت، قناعت و عدالت می زنند اما در عمل به حکم سیاست، مجبورند خلاف آنچه گفته اند انجام دهند و همین تناقض سبب سست شدن ارکان دین و در نتیجه ناپسامانی های اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی می گردد.

عواملی که سبب در آمیختن دین با حکومت گردیده است

۱- نبودن سند و مدرکی که مسئله جانشینی بعد از مظهر ظهور را دقیقاً مشخص و معین سازد. مهم ترین مسئله ای که بعد از صعود مظاهر

بالاخره ۴- قضاوت مستقل.

سجیه مهم تفکر مودودی تبدیل اسلام است به یک ایدئولوژی سیاسی و اوست که

کاملترین بیان را، به عقیده مؤلفان دائرة المعارف اسلام، در مورد حکومت و دولت اسلامی در زمان حاضر ارائه کرده است. به زعم او اسلام نه نیازمند ملیت‌گرایی است نه موافق با عرف‌گرایی. از جمله

اندیشمندانی که مودودی از افکار آنان تأثیر پذیرفته ابن خلدون، شاه ولی الله، محمد اقبال و حسن البنا نام برده شده‌اند و او هم

به نوبت خود در اندیشه رهبران نهضت‌های اسلامی در مصر و سوریه و ایران مؤثر بوده است.

گمان نباید برد که اندیشه دموکراسی در تمام جهان اسلام به همان نظر نگریده شده که نزد مولانا مودودی. از یک طرف جمعی از متفکران به اصل شور و مشورت که در قرآن

مذکور است ارجاع می‌دهند و ضمناً عده‌ای نیز می‌گویند اسلام دیانتی است که استقلال فکری و عقلی را می‌پذیرد (اجتهاد) و به اصل اجماع یعنی توافق علما در قضیه‌ای اهمیت می‌دهد و نه فقط وجود مجلس شوری را ضرور می‌دانند و دموکراسی

پارلمانی را تأیید می‌کنند بلکه قائل به آن هستند که انتخابات هم باید حق عموم اعم از مرد و زن باشد.^۵ اما البته بحث درباره حاکمیت خدا و حاکمیت ملت بحث است که در جهان اسلام ادامه دارد.^۶

یادداشت‌ها

۱- ر.ک. مقاله John Esposito درباره

اسلام عصر حاضر در کتاب: تاریخ اسلام توسط دانشگاه اکسفورد، ۱۹۹۹، ص ۶۷۶-۲. مضمون آن دو اصل. ۳- سابقه دموکراسی را به یونان قدیم می‌رسانند و نمی‌توان گفت که فرهنگ یونان ولو تمدن مسیحی از آن الهام گرفته مفهومی "یهودی/مسیحی" است. ۴- الجهاد فی اسلام. ۵- محمد اسد: اصول دولت و حکومت در اسلام ۱۹۸۰. ۶- مأخذ ۱، صص ۶۷۷-۶۸۰.



دین، سیاست

بی اعتبار

پرویز ایزدی

آنچه که نه جهانی را به سیاسی، اجتماعی باید قبول کرد که عالم، ریشه در خاست شدن دارد است.

اصول دینی مهرورزی و عدل هیچوجه خونریزی‌هایی نمی‌خوانند. همب و اعمال است که از مردم مخصوص دین گردیده است گذشته به عدل عدم مداخله در پدیده اجتماعی حد مسئولیت هر نیست.

یکی از وظایف منطقی و صحیح

دین، سیاست و

بی‌اعتباری ادیان

«... سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده
براستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشرار افزود
و نتیجه بالاخره هرج و مرج است...» حضرت بهاء‌الله

نقل از کتاب: اصول عقاید بهائیان، صفحه ۵۳

پرویز ایزدی

رهبری اخلاق فردی و گروهی جامعه به سوی
کمالات روحانی است، نه در دست گرفتن
قدرت حکومتی.

اگر تاریخ ادیان را با دیده انصاف و بیطرفی
مطالعه نمائیم متوجه می‌شویم که این حکام و
دارندگان قدرت‌های حکومتی بودند که در
سرتاسر تاریخ ادیان، از دین سوء استفاده
نموده‌اند و دیانت را به عنوان حربه‌ای برای
سرکوبی دشمنان سیاسی بکار گرفته‌اند. و الا
دین همیشه بدور از سیاست بوده است و قصد
نهائی تمام ادیان، بالا بردن سطح اخلاق،
گسترده نمودن روحیه مهرورزی، تقویت
خصلت تعاون و تعاضد بین توده مردم بوده
است.

به عنوان مثال مسیحیت تا سال ۳۲۴
میلادی به دور از سیاست و در نتیجه فارغ از
خشم و زور حکام دینی بود. پیروان این دیانت
مظلوم در تمام این دوران با صفای باطن توأم با
مظلومیت مروج مهرورزی و انسان دوستی
بودند چنانکه در جلد دوم کتاب رگ تاک چنین
می‌خوانیم: «... مسیحیان اولیه در جامعه
بی‌نهایت سازمان یافته، زیر سلطه امپراطوری

آنچه که نه تنها مردم ایران، بلکه جامعه
جهانی را به چالش می‌طلبد، مشکلات
سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی نیست بلکه
باید قبول کرد که تمام مشکلات در سر تا سر
عالم، ریشه در خلاء روحانی‌ای دارند که در اثر
سستی شدن اصول و ارکان دین بوجود آمده
است.

اصول دینی که باید بر مبنای دوستی،
مهرورزی و عدم خشونت استوار باشند به
هیچوجه با اعمال خشونت‌آمیز و
خونریزی‌هایی که به اسم دین صورت می‌گیرد
نمی‌خوانند. همین ناخوانی و یا تناقض اقوال
و اعمال است که سبب قطع امید تعداد زیادی
از مردم مخصوصاً طبقه روشنفکر از کارآیی
دین گردیده است. علی‌الخصوص که در ادیان
گذشته به علت نبودن حکمی صریح درباره
عدم مداخله دین در امر حکومت، این دو
پدیده اجتماعی چنان درهم آمیخته شده‌اند که
حدّ مسئولیت هیچیک از آنها مشخص و معین
نیست.

یکی از وظایف دین علاوه بر ارتباط
منطقی و صلح‌آمیز بین خالق و مخلوق،

با مشکل بزرگی روبرو بودند... و دو قرن با توسل به شیوه نوینی از تشکل و سازماندهی اجتماعی در جهت درهم شکستن امپراطوری رم کوشیدند، تا آنکه به سال ۳۲۴ میلادی، با مسیحی شدن کنستانتین، جهان غرب را متصرف شدند... تاکتیک مبارزه‌شان، بر سه محور گسست‌ناپذیر قرار داشت:

۱- رفتار قانونی: چنین رفتاری دستگاه رم را در مقابل مسیحیان خلع سلاح می‌نمود...
 ۲- فعالیت منفعل... مسیحیان اولیه کاشف این مکانیسم گشتند، که فساد اجتماعی، انسانهایی را که به ناگزیر از زندگی در اجتماع فاسدند، به فساد عادت می‌دهد، اما از سوی دیگر ابراز خصایص مثبت انسانی و آنچه که فرد را در حفظ عزت نفس و تحقق منش انسانی یاری می‌دهد نیز به نوبه خود از کشتی در میان همه طبقات و گروه‌های اجتماعی برخوردار است. بدین سبب مسیحیان از هرگونه مقابله و مقاومت در مقابل دستگاه سرکوب رُم طفره می‌رفتند و حملات دشمن را بطور "منفعل" پذیرا بودند و از کینه‌جویی و یا انتقام سر باز می‌زدند...

۳- ایجاد الترناتیو اجتماعی، مسیحیان اولیه نه تنها ارزش‌های رایج رُم را رد می‌نمودند، بلکه می‌کوشیدند میان مؤمنان ارزش‌های دیگر را رواج دهند، که در جامعه آن روز امپراطوری موجب سرشکستگی بود...»

(رگ تاک، اثر دلارام مشهوری صص. ۲-۲۵۱)
 ولکن متأسفانه ایمان مصلحتی کنستانتین به مسیحیت، برای بهره‌وری حکومت از نیروی ایمان جمعی معتقد پاک نهاد، مسیحیت را با حکومت و سیاست در آمیخت. زیرا به امر او لشکریانش با غسل تعمید در رودخانه مسیحی گشتند بدون آنکه فلسفه مسیحیت را که بر

اصول سه‌گانه بالا استوار بود بفهمند.

با این ایمان بدون تحقیق همزادی به نام تعصب متولد گردید، که از آن به بعد نه تنها دنیای مسیحیت را بلکه جامعه قرون وسطایی را به آتش خشونت، قتل و جنگ کشانید، دینی را که باید سبب راحت جسم و آسایش روان فردی و گروهی باشد مایه کینه و فرسایش روابط جوامع ساخت، چه افراد بیگناه که زنده زنده در آتش تعصب سوختند و چه خانمان‌های دگراندیشی که آواره دیار و سرگردان غربت گردیدند و یا بالکل نابودی کشیده شدند.

متأسفانه آنچه در این میان قربانی شد، امر الهی بود که به فساد گرایید و از ارزش و اعتبار افتاد.

اگر دیانت حضرت عیسی ۳۰۰ سال و اندی به دور از آلودگی سیاست بود متأسفانه دیانت اسلام پس از ۲۳ سال بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول اکرم، دچار آلودگی سیاسی و کشمکش‌های خونین گردید. «ولایت یا وصایت» جای خود را به «خلافت یا حکومت» داد، سیاست و حکومت با دین درهم آمیخت و در نتیجه، قدرت طلبی با حربه قتل و کشتار برای خود جایی مستحکم در دیانت مقدس اسلام باز کرد.

این پدیده آنچنان واضح و آشکار است که در کتاب "آئین و اندیشه در دام خودکامگی" نوشته آقای سید محمد خاتمی چنین می‌خوانیم: «با درگذشت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) اولین اختلافی که پیش آمد سیاسی بود که بعدها نیز موضوع اساسی اختلاف کلامی در سراسر تاریخ مسلمانان شد... گروهی که در تاریخ اسلام به "شیعه" معروف شدند باور داشتند که حکومت از آن

الهی سبب انشقاق و در نتیجه آلوده شدن دین به سیاست برای دسترسی بر قدرت شده است، نبودن مدرک یا سندی است که صریحاً تکلیف مؤمنین و غیر مؤمنین را مشخص کرده باشد، نبودن اینچنین سندی نه تنها تنشی در درون جامعه بوجود می‌آورد بلکه از برون نیز تعدادی فرصت طلب خواهان قدرت، به درون می‌آیند تا با استفاده از این ابهام، مقام رهبری را در دست گیرند و بدین وسیله دین پاک را به آلودگی‌های قدرت، مقام و مال بیالایند. متأسفانه این سرنوشتی است که تمام ادیان سنتی به آن دچار شده‌اند.

نتیجه نهائی این بلا تکلیفی، کشمکش‌های داخلی، رواج خشونت و بالاخره بی‌اعتباری ادیان بوده و هست. در کتاب آئین و اندیشه در دام خودکامگی در این مورد چنین می‌خوانیم: «... برداشت‌های گوناگون از آئین، که امری طبیعی است و بخصوص در غیبت شخصیت ممتازی که همگان از ژرفای دل مرجعیت و پیشوایی او را پذیرایند و گفتار و کردار او را فصل الخطاب به حساب می‌آورند افزون می‌شود. از یک سو تردیدهایی را در دل مؤمنان پدید می‌آورد، و از سوی دیگر بیشتر کسانی که گرفتار تنگ‌نظری و خودبینی هستند هیچ‌گاه نظر و برداشتی غیر از آنچه خود با آن خو گرفته‌اند بر نمی‌تابند. این اختلاف‌های طبیعی چه بسا به رویارویی‌های خونین و آشوب‌زا بدل شود و همین امر نیز به ایمان مردم عادی زیان می‌زند...»

مسئله جانشینی مظهر ظهور از آنچنان اهمیتی برخوردار است، که حتی بعضی از پیروان این ادیان معتقد به تحریف یا تغییر کتاب دینی نه تنها دیگران بلکه کتاب خود گردیده‌اند، غافل از اینکه بدین وسیله اصول

فضیلتی است که وجود معصوم تبلور آن است و چنین فضیلتی را فقط خدا می‌شناسد و مانند همه موازین دین مبین وحی الهی متکفل بیان آن است. اما گروهی که "اهل سنت" نام گرفتند بر این باور بودند که امر حکومت به امت واگذار شده است و هرکس را که مردم و معتمدان و خردمندان آنان (اهل حل و عقد) برگزینند، حاکم مشروع است... بحران مشروعیت سیاسی پس از دورانی که به «خلافت راشده» آوازه یافته است شدت گرفت و حاکمان نیز راه بیرون رفتن از بحران را تکیه هرچه بیشتر بر زور و تیغ و سرکوبی مخالفان و بکارگیری خشونت یافتند...» (ص. ۲۳)

این نکته را از یاد نبریم که آمیخته شدن حکومت و سیاست با دین چون جذام تمام ارکان اجتماع را می‌فرساید و همه را در چنبره خشونت و قدرت‌طلبی درگیر می‌سازد، نفس این درگیری سبب می‌شود که جامعه مخصوصاً رهبران دینی به تناقض آشکار قول و عمل یا به عبارت دیگر به مرض ریب و ریا دچار گردند، چه که بنا بر طبیعت دین، در مساجد و کلیساها دم از مهر، محبت، صداقت، قناعت و عدالت می‌زنند اما در عمل به حکم سیاست، مجبورند خلاف آنچه گفته‌اند انجام دهند و همین تناقض سبب سست شدن ارکان دین و در نتیجه نابسامانی‌های اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی می‌گردد.

عواملی که سبب در آمیختن دین با حکومت گردیده است

۱- نبودن سند و مدرکی که مسئله جانشینی بعد از مظهر ظهور را دقیقاً مشخص و معین سازد.
مهمترین مسئله‌ای که بعد از صعود مظاهر

دینی را که بر محتویات این کتب استوار است، به دست خود از اعتبار و ارزش انداخته‌اند، و مخالفین آنان نیز به عنوان حربه برنده‌ای از این مسئله علیه آنان استفاده کرده و می‌کنند.

۲- نبودن دستور صریح منع

دخالت دین در حکومت

نبودن اینچنین دستوری از دو طرف دیانت را در معرض هجوم سیاست قرار می‌دهد، یکی از طرف پیشوایان دینی که گاهی از روی حسن نظر و بخاطر پیشرفت امر الهی می‌خواهند از روش‌های سیاسی استفاده کنند، و یا اینکه دانسته برای قدرت‌طلبی و مال اندوزی می‌خواهند دین را به شیوه‌ها و روش‌های سیاسی بکشانند. سیاستمداران که مردمی باهوش و فرصت طلبند، دین را وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود قرار می‌دهند، که در هر حال این گرایش دین به سیاست، یا سیاست به دین، سبب آلودگی امر الهی می‌گردد، و دینی که باید برای رسیدن به اهدافی روحانی و ساینلی اخلاقی برگزیند، به شیوه‌های سیاسی روی می‌آورد که از اخلاق و روحانیت بدور می‌گردد.

نتیجه آن که دینی که باید بنا بر ضرورت راه راستی، امانت، مهرورزی را پیشه سازد موجب کثی، خیانت و خشونت می‌گردد و از اعتبار خویش می‌کاهد.

۳- وجود حکام خودکامه که احکام و فرامین زمان خود را به رعایا دیکته می‌کردند و توده مردم نیز ملزم بودند که بدون چون و چرا این احکام را بپذیرند و از ترس جان تن به انجام آنها دهند.

شک نیست که در گذشته‌ای نه چندان دور مدار گردش اجتماع بر محور دین استوار بود و لازم است به این حقیقت اعتراف داشته باشیم

که حکام عرف، بنا به جبر زمان بدون پشتیبانی و تأیید حکام شرع نه تنها نفوذی نداشتند بلکه بدون تأیید حکام دین به قدرت نمی‌رسیدند یا دوام و قوامی نداشتند، به همین دلیل پادشاهان که به اهمّیت قول استاد سخن سعدی: «... الناس علی دین ملوکهم...» واقف بودند دین و رهبران دینی را به عنوان عاملی مؤثر در پیشبرد مقاصد سیاسی خود به کار می‌گرفتند، که نتیجه نهائی این عمل آلودگی جامعه به شیوه‌های غیر اخلاقی سیاسی و از دست رفتن اعتبار دین بود.

۴- نقش پیشوایان مذهبی که گاه به علت

صفای قلب و بخاطر انتشار دین مورد سوء استفاده سیاستمداران قرار می‌گرفتند و یا رهبران دینی‌ای که برای کسب قدرت و شهرت، دانسته دین را در خدمت سیاست قرار می‌دادند و بعضی از آنان آنقدر در این راه پیش رفتند که دست به تشکیل حکومت دینی زدند و با این عمل دین را به سیاست که راهی غیر از راه راستی دین دارد، آلوده ساختند. این پدیده نه تنها از اعتبار و نفوذ دین نزد روشنفکران می‌کاهد بلکه ارزش آن را نزد توده متدین نیز پایین می‌آورد.

۵- رسم تقلید شرعی، مورد سوء استفاده

حکام عرف قرار می‌گرفت و می‌گیرد و بطوری که بعضی از حکام شرع از روی پاکی طینت و برای پیشبرد دین، و بعضی از آنان برای سهم شدن در قدرت و ثروت با حکام عرف از در ائتلاف در می‌آمدند و پیروان معصوم مقلد خود را در خدمت قدرتمندان سیاسی قرار می‌دادند. در این ائتلاف آنچه را نیکو بود به حساب خویش واریز می‌کردند و آنچه را که پسندیده نبود به حکام زمان نسبت می‌دادند و با این شیوه دشمنی عمیق و دائم التزایدی بین

چاپ جدید بهجت الصدور

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی یکی از بزرگترین شخصیت‌های امر بهائی در عصر رسولی است. حاجی در عنفوان جوانی به امر حضرت اعلی مؤمن شد و بعدها جزء مبلغین طراز اول امر جمال مبارک در آمد. در ادرنه مدت هفت سال مشرف و مجاور بود. سال‌ها در اسیری و حبس و دربدری در مصر و سودان بسر برد. دوبار دیگر در عکا به حضور جمال مبارک مشرف شد و بعد بقول خودش سی سال در ایران و قفقاز و ترکستان از شهری به شهری و از یک آبادی به آبادی دیگر مسافرت می نمود و امرالله را با شور و عشقی بی نظیر تبلیغ می کرد. در دوره حضرت عبدالبهاء مدافع نستوه عهد و میثاق الهی در مقابل ناقضین بود، بالاخره سال‌های آخر حیات را به اراده حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس گذرانید. صعود او در حیفا در سال ۱۹۲۰ میلادی در سن متجاوز از نود واقع شد. (نقل از سخن ناشر)

بهجت الصدور که شامل خاطرات شیرین و خواندنی او از یک عمر سفر و تبلیغ است در دهه‌های متوالی مونس احباب بوده و داستان‌ها و نکته‌های لطیف و روح پردازش حال و هوای روزهای نخستین امر را زنده می سازد.

این کتاب اخیراً با چاپ نفیس و فهرست اعلام و مطالب - که دسترسی به اطلاعات مورد نیاز را آسان می سازد- در ۴۸۰ صفحه از طرف مؤسسه مطبوعات امری آلمان نشر شده است. تلفن سفارش ۲۲۹۲۱-۶۱۹۲-۴۹ (+)

فکس: ۲۲۹۳۶-۶۱۹۲-۴۹ (+)

ئی میل office@bahai-verlag.de

ملت و دولت ایجاد می کردند که نفس این دشمنی ضمن آنکه سبب ضعف اعتبار دین می گردید، سدّی محکم نیز در راه قانون و قانونمندی بوجود آورده و می آورد.

شک نیست که برای برگرداندن اعتبار از دست رفته، باید عوامل فوق را از بین برد و با عدم دخالت در سیاست اعتبار از دست رفته در سطحی جهانی را به دست آورد، و با تکیه بر روحانیت و اخلاق، آسایش جسم و آرامش روان فردی و گروهی را میسر ساخت.

این بحث را با بیانی از حضرت عبدالبهاء مزین می سازیم که می فرمایند:

«... دین از سیاست جداست. دین را در امور سیاسی مداخلی نه، بلکه تعلق دین به عالم اخلاق است و امری روحانی و وجدانی، تعلق به قلوب دارد، نه عالم اجسام، رؤسای دین باید به تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند، ولی در امور سیاسی مداخله نمایند...»

خطابات مبارکه، صفحه ۲۵۴

● **پیام بهائی:** نکته‌ای اساسی که در این مقاله مورد بحث و تحلیل قرار نگرفته تعریف و ماهیت سیاست است. نویسنده محترم سیاست را در اینجا به معنای متعارف کلمه یعنی مبارزه برای تحصیل و اعمال قدرت و کسب منفعت برای گروهی گرفته‌اند در حالیکه می توان تعریف دیگری را نیز پذیرفت که عبارت از تمشیت امور عمومی برای تأمین سعادت اکثریت مردم باشد (تعریف ارسطویی). در آثار بهائی تفاوت میان سیاست بشری و سیاست الهی مطرح شده که این خود درخور تحقیق و تشریح مفصل است. ■

به تاریخ امر التفات بیشتری کنیم

سیروس توفیق (شاخسار)

تحصیلات عالی داشتند و نه تنها به تعلیم کودکان و نوجوانان و تبلیغ بزرگسالان در شهر قائم بودند، بلکه روزهای تعطیل همراه دوستان محلی به روستاها رفته در کلاس‌های کوچک اصول بهداشت و اخلاق و سواد خواندن و نوشتن و سرودهای روحانی به اطفال کشاورزان می‌آموختند.

یک خدمت مهاجران کمک به برگزاری انتخابات محافل روحانی بود، که چون وسیله نقلیه در اختیار داشتند می‌توانستند به همه نقاط سفر کرده شرکت احباء را در انتخابات و انجمن‌های شور تشویق و تسهیل کنند. در آن اوقات طرح‌های تبلیغ جمهور افراد بسیاری از بومیان را به سراپرده یگانگی آورده بود، ولی استواری آنها در امر و حضورشان در تشکیلات بهائی نیاز به دیدارهای مکرر و اظهار محبت صمیمانه داشت و مهاجران آماده صرف وقت در این زمینه بودند.

تشکیل گروه مطالعه

لسوتو در اجرای توصیه بیت العدل اعظم، دائر بر تکمیل معلومات امری تازه تصدیقان، چند کلاس برای بزرگسالان در حظیره القدس پایتخت ماسرو^۵ تشکیل داد و قرار شد روزهای یکشنبه سه ماده تاریخ امر، مبادی روحانی و احکام، و نظم اداری تدریس شود. راهنمایان کلاس، هم از مهاجران، و هم از احبای محلی بودند.

حدود بیست سال پیش بخت با من یاری کرد، و توفیق خدمت در کشور لسوتو^۱ در جنوب افریقا به من داده شد. صرفنظر از احبای بومی آن اقلیم، که نزدیک نیم قرن در امر سابقه داشتند، قریب بیست تن از دوستان نقاط دیگر به آنجا هجرت کرده در تبلیغ و تربیت نفوس و استقرار مبانی امر کوشا بودند. لسوتو مانند سوازیلند^۲ در داخل جمهوری افریقای جنوبی^۳ قرار دارد، و روابط احبای این سه کشور با نقاط دیگر منطقه گسترده است: وقتی کنفرانس‌های امری در ژوهانسبورگ، بزرگترین شهر افریقای جنوبی، تشکیل می‌شود همه دوستان آن صفحات حاضر می‌شوند، و مهاجران و مبلغان و مشاوران قاره‌ای و اعضای هیئت معاونت به آسانی به نقاط مختلف سفر کرده در صورت اقتضا محل خدمت و اقامت خود را تغییر می‌دهند. قاطبه مردم بومیان افریقای می‌باشند ولی سکنه اروپایی، چینی و هندی هم بسیارند و خود را یک جامعه ملل متحد در مقیاس کوچک می‌خوانند.

در آن سال (۱۹۸۲) دوستان مهاجر از کانادا، انگلستان، ایالات متحده آمریکا، بلژیک، موریس و ایران آمده بودند و سه تن اعضای هیئت معاونت تابعیت لسوتو، افریقای جنوبی و موریس را داشتند. اعضای محفل روحانی ملی هم مختلط از بومی و مهاجر بودند، و یک تن عضو ایرانی آن، شهید جاودان ریاض رضوی، چندی بعد وقتی مقیم افریقای جنوبی شده بود به درجه شهادت رسید^۴ اکثر مهاجران

خواندن و مراجعه به کتاب را برای ما ارمغان آوردند. عادت و رسم ما آن بود که سرگذشت اسلاف را از پدر بشنویم و به فرزند نقل کنیم. تاریخ را ما نمی‌نویسیم و نمی‌خوانیم بلکه سینه به سینه به آیندگان می‌رسانیم. نمی‌دانید چقدر مرهون این هدیه معنوی شما مهاجران هستیم.^۶

تاریخ خواستار بسیار دارد

پاسخگوی دوّم یکی از مهاجران ایرانی بود که جانب اختصار را گرفته گفت تاریخ قصّه گذشتگان است، و قصّه همیشه شنونده و خواهان دارد. در برخی از یادداشت‌های تاریخی ما تعالیم و مبادی روحانی امر هم به تکرار مذکور شده و یک نمونه آن سفرنامه حضرت عبدالبهاء به امریکا و اروپا است که اخیراً مختصر آن به انگلیسی منتشر شده است. اگر اینگونه کتابها را مطالعه کنیم دو منظور حاصل شده است: هم تاریخ را خوانده‌ایم و هم تعالیم را آموخته‌ایم.

تاریخ‌های بنیادی اهمّیت دارند

نفر سوّم، مهاجر انگلیسی، فرمود تاریخ‌های بنیادی و تفصیلی جای خود را دارند، و بهتر است به صورت مستقل مطالعه شوند، مورّخ وقایع را چنانکه دیده و تحقیق کرده به نحو کامل و بی‌دخال عقیده خود ثبت می‌کند و آن را به امانت به خوانندگان و آیندگان می‌رساند. مسلماً وقتی امری، مانند ظهور موعود امم عظیم باشد، تاریخ آنهم اثر بزرگی بر خواننده می‌گذارد. تاریخ نبیل بهترین نمونه است: وقایع از آغاز، حتّی پیش از اظهار امر طلعت اعلیٰ، به تفصیل نقل شده و طبعاً صحنه‌هایی چون مناظره حضرت باب و

چند هفته پس از تشکیل کلاس تزئید معلومات مشاهده شد که حضور دوستان در ساعتی که تاریخ مورد بحث قرار می‌گیرد منظم‌تر و علاقه به دانستن تاریخ امر، چه مربوط به ایران و چه اقالیم دیگر، بیشتر است. چند تن از احبّای دانش پژوه محلی و اکثر مهاجران ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل (مطالع الانوار *The Dawn-Breakers*)، کتاب دکتر اسلمنت *Bahá'U'lláh and the New Era* و لوح قرن حضرت ولیّ امرالله *God Passes By* را در اختیار داشتند، و در کتابخانه حظیره القدس هم تاریخ‌های مشروح دیگری مانند تألیفات جنابان: حسن بالیوزی، ادیب طاهرزاده و دکتر موژان مؤمن آماده استفاده دوستان بود. از این‌روی، اعضای محفل مقدّس تصمیم گرفتند در یکی از جلسات کلاس حاضر شوند و از مذاکرات و درس و کتاب ارزیابی کنند. در یک روز سرد و بارانی ماه اوت (که فصل سرما در نیمکره جنوبی است) در حالیکه مردان لسوتویی به رسم خود پتو بر دوش انداخته بودند و زنان جوان کودک خردسال خود را به پشت بسته بودند در سالن حظیره القدس حاضر شدیم و بر سگوها و صندلی‌های اطراف نشستیم، آتش مطبوعی در بخاری می‌سوخت و جسم‌ها را چون جان‌ها گرم می‌ساخت.

تاریخ را به حافظه می‌سپردیم

نخستین پاسخگو در برابر پرسش از کیفیت کلاس، یکی از احبّای سالمند لسوتویی بود که بسیار سفر می‌کرد و پیام ملکوت را در شهر و روستا و کوهستان به گوش همزیانانش می‌رساند. او گفت پیش از همه، ما از مهاجرین و مبلغین بهائی تشکر فراوان داریم که عادت

جناب ملا حسین بشرویه‌ای یا خطابه حضرت اعلیٰ به حروف حی هنگام گسیل آنها به شرق و غرب یا کیفیت استقامت مؤمنین اولیه در برابر دشمنان امر خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بر ایمان او می‌افزاید. کسانی را می‌شناسیم که تاریخ نبیل را از روی کنجکاوی و برای مطالعه بدست گرفته‌اند، ولی وقتی به سخنان حضرت باب به حروف حی رسیده‌اند منقلب شده ایمان خود را اظهار نموده‌اند. البته اگر فرصت کم باشد می‌توان از تاریخهایی که کوتاه‌تر و کلی‌تر است استفاده کرد. حضرت عبدالبهاء در اواسط حیات خود تاریخی را به نام مقاله شخصی سیاح در ظهور حضرت باب و سال‌های نخست عهد ابهی مرقوم فرمودند و بعداً هم تاریخی را که دکتر اسلمنت در فصول نخستین کتاب معروف خود نوشته بود ملاحظه و اصلاح فرمودند. اکثر کتب و جزوه‌هایی که امروز بر سبیل معرفی امر برای استفاده مبتدیان تألیف می‌شود، خواه توسط افراد یا محافل روحانی، شامل دو سه فصل در بیان وقایع عصر رسولی و تکوین است، و خوب است دوستان آنها را مطالعه کنند و در اختیار متحرّیان حقیقت و آشنایان مستعد قرار دهند.

تاریخ برای کودکان و مبتدیان

شرکت‌کننده دیگر در بحث، خانم مهاجری از امریکا بود. او گفت: تاریخ یکی است، گاه به صورت مشروح در دسترس محققین قرار می‌گیرد و گاه به صورت موجز و کلی برای مبتدیان و کودکان منتشر می‌شود. بزرگسالان می‌توانند تاریخ‌های بنیادی را نظیر تألیفات نبیل اعظم و حسن موقر بالیوزی مطالعه کنند، ولی برای کودکان که احساسات رقیقی دارند،

مشکل است خونریزی‌های اعداء و کیفیت جانبازی مؤمنین اولیه را به تفصیل شرح داد. از این‌روی تاریخ‌های مختصری هم به زبان کودکان و به صورت داستان نوشته می‌شود که مغایر با تاریخ‌های مستند و مشروح نیست. وقتی طفل بزرگ شد خود به آن منابع مراجعه می‌کند و بر معلومات و ایقان خود می‌افزاید. نویسندگان غربی این اجازه را دارند که بر مبنای وقایع مسلم تاریخی صحنه‌ها و افکار و حالات اشخاص را بسط و توصیف دهند و از این طریق بر جذابیّت ماجرا خصوصاً برای کودکان و جوانان بیفزایند. ولی نمی‌دانم این رسم معمول و مورد قبول نویسندگان شرق هست یا نه.

زبان شیوا در نگارش تاریخ امر

پاسخگوی دیگر خانم جوانی از مهاجران ایرانی بود که در ادبیات فارسی و انگلیسی تحصیلات عالی داشت. او با اشاره به قسمت اخیر سخنان خانم امریکایی گفت درست است که در گذشته مورّخین ما زیاد به حاشیه نمی‌رفتند و کاری به حالات و احساسات افراد داستان یا سردی و گرمی هوا نداشتند، ولی در نوشته‌های اخیر این رسم شکسته شده و مثلاً در شرح حال شهدای اخیر احساسات بازماندگان را به تفصیل ذکر می‌کنند یا تصویری کامل از آخرین وداع شهید با همسر و فرزند بدست می‌دهند.

ولی مهمتر آنست که مورّخین در آثار خود چنان زبان سلیس و جذاب و غنی و روانی به کار برده‌اند که شایسته آن وقایع بزرگ بوده است، و اگر محصلی بخواهد درس ادب و نگارش بگیرد بهترین نمونه و سرمشق همین کتاب‌های تاریخی امر است. وقتی جناب نبیل

رسید که با بیصبری می خواست درباره تاریخ دوره معاصر سخن بگوید. او فرمود امر بهائی به فاصله کمی از صعود جمال قدم به خطه آمریکا آورده شد، و تاریخ توسعه آن در ایالات متحده و کانادا از همان اوان ثبت شد. امروز کتاب های جالب و متعددی در این زمینه منتشر شده است، و یکی از نتایج مطالعه آنها درک یگانگی شرق و غرب است: در اوایل کار احبای شرقی از جمله جناب ابوالفضائل به تبلیغ و تعلیم در آمریکا پرداختند، و در سال ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء بشخصه به آمریکا و کانادا و اروپا سفر فرمودند. کمی بعد احباء فرامین تبلیغی ایشان را گردن نهادند و پیام ملکوت را به سایر نقاط در نیمکره غربی و اقیانوسیّه بردند. آقا و خانم دان از آمریکا به استرالیا و نیوزیلند رفتند و جناب شافلاخر کانادایی و میس مارثا روت امریکایی یک چند در هندوستان و دیگر اقالیم خدمت نمودند. تاریخ بسط امر را می توان در شرح حال خادمان امر خصوصاً حضرات ایادی آموخت: شرح حال جناب بنانی، جناب اولینگا، جناب دکتر مهاجر و جناب سیرز موقفیت طرح های تبلیغ جمهور را در افریقا نشان می دهد و سفرهای متعدد جناب دان و همسرشان، و یا میس الکساندر و جناب فدرستون در اقیانوسیّه و خاور دور کیفیت استقرار امر را در آن اقالیم آشکار می سازد. بیت العدل اعظم تصریح فرموده اند که باید از جریانات معاصر امر هم آگاه شویم و با بصیرت کامل در پیشرفت امر شرکت کنیم.

تبیین و تفسیر تاریخ

آخرین شرکت کننده در بحث، یک مهاجر ایرانی، نظر خود را چنین اظهار کرد: ما اصولاً

اعظم واقعه شهادت حضرت اعلیٰ یا اظهار امر جمال مبارک را در باغ رضوان بغداد بیان می کند و اشعاری به مناسبت می سراید، یا وقتی حضرت عبدالبهاء احوال جناب طاهره را در تذکرة الوفاء شرح می دهند، قدرت قلم و دلپذیری کلام به حدی است که بر خواننده اثر مضاعف می گذارد و می خواهد آن شرح را باز هم بخواند. مطالعه تاریخ نه تنها ما را از احوال و وقایع گذشته و تعالیم امر مطلع می کند، بلکه گنجینه ای غنی هم از ادبیات و حماسه های واقعی در اختیار ما قرار می دهد. منابع تاریخی امر به انگلیسی، عربی و زبان های دیگر هم دارای این مزیت و اثر هستند.

به عصر تکوین هم توجه کنیم

خانم مهاجره مورسی، که عضو هیئت معاونت هم بود، فرمود مطالعه تاریخ امر در عصر رسولی البته مفید و لازم است، ولی حضرت ولی امرالله در لوح قرن به عصر تکوین هم اشاره فرموده اند و تاریخ اشتهار و استقرار امر را در پهنه جهان ثبت نموده اند. همانطور که حضرت عبدالبهاء احوال مؤمنین اولیّه را در کتاب تذکرة الوفاء شرح داده اند، حضرت ولی امرالله هم شرح حال برخی از ایادیان را چون میس مارثا روت و میسیس کهلر، یا تاریخ بنای مشرق الاذکارها یا اخذ رسمیت امر را مرقوم فرموده اند و ما را به مطالعه این قسمت از تاریخ اندرز داده اند. من خود هندی تبارم و بسیار مایلم تاریخ ورود و بسط امر را در هندوستان یا افریقا یا خاور زمین بدانم.

تاریخ استقرار امر

سپس نوبت صحبت به دوست کانادایی ما

خواهان تاریخ به صورت مطلق و بنیادی هستیم و آثاری را مثل تاریخ نبیل یا تألیفات جناب حسن بالیوزی با علاقه می خوانیم و عبرت می گیریم. ولی حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در مقامی بوده اند که تاریخ امر را تبیین فرمایند و به خواننده در گرفتن نتیجه کمک فرمایند.

شرح حال حضرت بهاء الله را در چند تاریخ تفصیلی امر می خوانیم، اما شرحی که از حضرت عبدالبهاء در اوائل کتاب مفاوضات ایشان نقل شده نه تنها تاریخ مختصر حیات جمال مبارک است، بلکه حاوی استدلال هم هست و بصیرت دیگری به خواننده می دهد. همینطور است لوح قرن حضرت ولی امرالله که اگرچه تاریخ امر را در قرن اول آن ۱۸۴۴-۱۹۴۴ بیان فرموده اند ولی قسمت هایی هم در روشن کردن نکات تاریخی و اهمیّت وقایع و رابطه آنها با یکدیگر دارد. به بیانی که درباره توالی دو ظهور حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی به فاصله ای کوتاه از یکدیگر دارند، یا به شرحی که در بیان رسالت و خدمات حضرت عبدالبهاء پس از شرح صعودشان نوشته اند مراجعه کنید، می بینید که اینها هم حقایقی است که هر پژوهشگری می خواهد بداند.

حاصل این مذاکرات آن شد که احباء با علاقه بیشتری به کلاس بیایند و نه تنها به شنیدن و فراگرفتن تاریخ امر بلکه به مبادی روحانی و نظم اداری هم توجه کنند و از آنچه در عالم امر می گذرد مطلع شوند.

اخیراً چه نوشته اند؟

در این بیست سال که از آن تاریخ می گذرد محققین و نویسندگان بهائی به تألیفات گرانمایه دیگری مربوط به عهد رسولی دست

یافته اند که سرآمد آنها دو کتاب عهد اعلی، زندگانی حضرت باب اثر جناب ابوالقاسم افنان و حضرت باب تألیف دکتر نصرت الله محمد حسینی است. همچنین در دنباله تاریخ های مربوط به خادمان امر آثار تازه ای به فارسی و انگلیسی تألیف شده است، از جمله اند: پیشگامان پارسی نژاد تألیف جناب عنایت خدا سفیدوش، تاریخ امر بهائی در امریکا به قلم دکتر رابرت استاکمن، انوار اصطبار (شرح حال کامل ایادیان امرالله) به اهتمام دکتر بارن هارپر، شرح حال جناب ذکرالله خادم ایادی امرالله به قلم همسرشان خانم جاوید دخت خادم، و شرح حال جناب دکتر رحمت مهاجر ایادی امرالله تألیف همسرشان خانم ایران فروتن مهاجر، تألیف اخیر، در ۶۷۵ صفحه، نه تنها خدمات و سفرها و احوال جناب مهاجر را به تفصیلی مفید و جالب باز می گوید بلکه چگونگی تبلیغ جمهور و استقرار مبانی امر را در چند کشور آسیا و افریقا و امریکای جنوبی و پایمردی ایشان را در تجهیز و تشویق مهاجرین، خاصه جوانان، نمایان می سازد. اثر نفیس دیگر در این سالها مجموعه شرح حال ۲۱۵ تن از شهدای دوره اخیر است که به اهتمام خانم ماه مهر گلستانه طبع و انتشار یافته است. چند رشته دیگر که توجه مورّخین اخیر را جلب نموده اینها است: - خاطرات و اتوبیوگرافی های دوستانی که حضور حضرت عبدالبهاء یا حضرت ولی امرالله مشرف بوده اند، مانند شاهراه منتخب اثر لیدی بلامفلید، حکایت دل به قلم جناب علی اکبر فروتن ایادی امرالله، خاطرات حبیب نوشته جناب دکتر حبیب مؤید، تاج و هاج یا مجموعه تقریرات جناب عزیزالله عزیزی، حضرت ولی امرالله به قلم جناب یوگو

سمندری، ورقا، علائی، راسخ، میثاقیه، عطائی، عزیزی و ارجمند.

- یادداشت‌های خصوصی زائرین از ایام تشرّف، و صدها شرح حال و تاریخچه دیگر.

قول جناب ابوالقاسم فیضی

احصای همه کتب تاریخی امر و نام مورّخین، مخصوصاً کتبی که تا پیش از بیست ساله اخیر انتشار یافته (مانند تألیفات جنابان: فاضل مازندرانی، دکتر یونس افروخته، محمد علی فیضی، عزیزالله سلیمانی، عبدالحمید اشراق خاوری و روح‌الله مهرباخانی) و تألیفات مربوط به قرن اول بدیع (مانند: تاریخ شهدای یزد و بهجت الصدور) در این مختصر میسر نیست، و فهرست کامل آن و همچنین آنچه مورّخین غیر بهائی به فارسی یا زبان‌های دیگر نوشته‌اند در مآخذ مربوط ثبت است. برای حسن ختام این یادداشت قول جناب ابوالقاسم فیضی ایادی امرالله را در تقریظی که بر کتاب انگلیسی برخی از نخستین بهائیان غرب تألیف جناب زبی وایت هد نوشته‌اند نقل می‌کنیم تا اهمّیت تحقیق و تألیف و نگارش تاریخ امر روشن شود (جناب فیضی نقش مهمی در تشویق و راهنمایی دوستان در نگارش تاریخ داشته‌اند، و بسیاری از مورّخین اخیر خود را مرهون کمک و الطاف ایشان می‌دانند).

«تاریخ درس‌های فراوانی به ما می‌دهد. بر ما است که از آن عبرت بگیریم و به اندرز آن گوش دهیم... ما در دوران نخستین امر بهائی به سر می‌بریم، و باید احساس خود را نسبت به آن محکم کنیم. مؤمنین اولیه، که خود در معرض تضییقات و صدمات مختلف - از جمله شهادت - بودند، به ندرت فرصتی برای نگارش تاریخ داشتند. به این سبب حفره‌ها و

جیاگری ایادی امرالله، خاطراتی از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله از جناب علی یزدی، دو کتاب گوهر یکتا و ولی امر بهائی اثر قلم امة البهاء روحیه خانم ربّانی ایادی امرالله، سرگذشت حبیب ثابت به قلم خودشان و شرح حال و خدمات جناب عبدالمیثاق میثاقیه به قلم جناب محمد علی فیضی (تاریخ اخیر هنوز به چاپ نرسیده است).

- تاریخ مشروعات و مؤسّسات امری، مانند تاریخچه مدرسه تربیت تألیف جناب عباس ثابت، تاریخچه درس اخلاق به قلم جناب سیاوش راستانی، تاریخ بنای مشرق الاذکار ویلمت به قلم جناب بروس وستمور، در این رشته می‌توان تحقیقات مفید فراوانی انجام داد.

تاریخ استقرار امر در ممالک و اقالیم خاص، بسیاری از اینها ضمن شرح حال منادیان امر در خارج آمده است، مانند شرح حال جناب موسی بنانی ایادی امرالله که شامل تاریخ استقرار امر در افریقا است یا کتاب خاطرات فراموش نشدنی به قلم جناب جواد قوچانی که تاریخ استقرار تشکیلات بهائی را در ترکیه نشان می‌دهد. تاریخچه استقرار امر در استرالیا، کانادا، آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی هم نوشته شده و بعضاً در نشریات امری منتشر شده است.

- تاریخ گسترش امر در نواحی خاصی از ایران، مانند کتاب اقلیم نور نگارش جناب محمد علی ملک خسروی و تألیفات جناب موسی امانت در کیفیت اقبال احبّای همدان و کاشان از سلالة خلیل که امیدست روزی نشر یابد.

- تاریخچه و نسب‌نامه برخی خاندان‌های گسترده و با سابقه امر مانند خاندان افنان،

نکات تاریکی وجود دارد که نسل حاضر می تواند به آن پردازد و تا وقت باقی است در روشنی آن بکوشد. ■
(ترجمه آزاد از تقریظ مذکور، مورخ ۱۹۷۶)

یادداشت‌ها

1- Lesotho. 2- Swaziland. 3- Republic of South Africa.

۴- در ۱۳ مارس ۱۹۹۴ سه تن از احبای خدوم ایرانی که مهاجر ایالت سیسکای در کشور افریقای جنوبی بودند هنگام خدمت در بهائی سنتر مورد هجوم اعداء قرار گرفته به ضرب گلوله از پای درآمدند. نام دو شهید جاودان دیگر جناب هوشمند انوری و دکتر شمام بخشندگی بود.

۵- Maseru.

۶- در تعریفی که حضرت ولی امرالله از Deepening، تزئید معلومات امری، فرموده‌اند آن را شامل دو جزء اصلی، یکی فراگرفتن و دیگری آموختن به دیگران دانسته‌اند. ترجمه (آزاد) بیان مبارک (درنامه‌ای به یکی از احبای غرب در ۱۶ اوت ۱۹۲۶) چنین است:

«عمیق شدن در امر بهائی یعنی مطالعه آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء به نحوی که بتوان پیام الهی را به صورت خالص و ساده به دیگران ابلاغ کرد.» در مقامی دیگر مطالعه تاریخ امر، تعالیم و احکام، مبادی اداری و تأمل در مقاصد و اهداف امر، به حافظه سپردن برخی از بیانات مبارکه و مناجات‌ها و آگاهی از پیشرفت‌ها و جریانات اخیر امر را توصیه فرموده‌اند. (نقل از: Wendi Momen, *A Basic Bahá'í*

Dictionary, p.68)

۷- در گذشته در برخی از مناطق افریقا حساب داریی و بدهی فرمانروایان و رؤسای قبائل را زنان موظف و مخصوصی به حافظه می سپردند و در مواقع لازم آن را آ.ا. به اطلاع می رساندند. قول این زنان سندیت داشت.

حکایت غربت*

همکار پیام بهائی

ما سوختیم و قطره آبی نمی رسد
فریاد می زنیم و جوابی نمی رسد

از کوی خویش رانده و از راه مانده ایم
دردا که جز نمای سرابی نمی رسد

مشتاق یک تبسم صبحیم و دست ما
جز بر سرشگ شمع مذابی نمی رسد

گمگشته ایم در دل این دشت پر غبار
از هیچ گوشه نور صوابی نمی رسد

راز و نیاز و نذر و دعا می کنیم لیک
از بارگاه قدس خطابی نمی رسد

سوز فراق یار و دیارم جگر گذاخت
وز فیض دوست جام گلابی نمی رسد

در بزم عشق باده صافی طمع مدار
کز عذب او به غیر عذابی نمی رسد

درد وطن چو یک شبه مویم سپید کرد
دیگر شمیم عهد شبابی نمی رسد

خوش کرده ایم دل که خرابی ز حد گذشت
آوخ، عمار بعد خرابی نمی رسد**

* این اثر هفده سال پیش در ژوئن ۱۹۸۵ سروده شده است.

** اشاره به مصرع شعر معروف: خرابی چون که از حد بگذرد آباد می گردد.

جای خدا در مغز انسان

این مقاله ترجمه خلاصه شده‌ای از سرمقاله هفته نامه اشپگل چاپ آلمان شماره ۲۱ سال جاری (۲۰۰۲) است که به بررسی احساسات دینی از دیدگاه عصب‌شناسی اختصاص یافته.

بهر روز بهرامی

در ژرفای همین بخش شقیقه‌ای یکی از جالب‌ترین قسمت‌های مغز جای دارد، چیزی که به اندازه یک لوبیا و خمیده است و نام آن نظام لیمبیک limbic system است. در ابتدای آن هسته بادامی amygdala قرار دارد. همه اطلاعات حسی از جمله بینایی، شنوایی، بویایی و لمسی از این هسته عبور کرده و پس از آن معنی پیدا می‌کنند. در اینجا است که خشم، انزجار، شادی و سرور بوجود می‌آیند. به دنبال این هسته و در همین نظام، مجموعه عصبی دیگری قرار دارد که به آن هیپوکمپوس Hippocampus می‌گویند. این ساختار کوچک دروازه‌ای بسوی گذشته است. به این معنی که فقط تحریکات عصبی‌ای که از هیپوکمپوس بگذرند در حافظه باقی می‌مانند. بقیه تحریکات فراموش می‌شوند. هیپوکمپوس برای اطلاعات دریافت شده مانند غربال و یا "سانسور" است که تعیین می‌کند چه چیزی مهم، بامعنی و درست است و چه چیزی بی‌اهمیت، بی‌معنی و نادرست است. اولی را نگه می‌دارد و دومی را به دور می‌اندازد. او داده‌ها را با آنچه که از آن انتظار می‌رود مقایسه می‌کند. هرچه را که غیر عادی باشد دور می‌اندازد. این کارکرد در زندگی روزانه اهمیت فوق العاده دارد. هنگامی که در رستورانی با

در دانش عصب‌شناسی به رشته جدیدی بر می‌خوریم که به آن عصب‌شناسی دینی neurotheology می‌گویند. کار عصب‌شناسان دینی این است که به پژوهش در تأثیرات احساسات دینی بر سلسله اعصاب و مغز می‌پردازند. پدیده‌های دینی که بیشتر مورد پژوهش واقع شده‌اند یکی حالت شهود و کشف و خلسه است، و دیگری حالت تفکر و در خود فرورفتن یا مراقبت meditation. عصب‌شناسان از دو راه به بررسی پدیده‌های دینی پرداخته‌اند: یکی نگارش و ثبت امواج الکتریکی مغز پس از تحریک، و دیگری عکسبرداری از مغز پس از تزریق ماده رادیواکتیو single photon emission computed tomography = SPECT. مثلاً در حالت خود فرورفتن فعالیت بخش طرفی مغز کم می‌شود و مغز در آرامش بسر می‌برد. پژوهندگان دریافته‌اند که افرادی که به یک نوع بیماری صرع با تحریکات الکتریکی کانونی در بخش شقیقه‌ای مغز temporal lobe مبتلا هستند بیشتر دارای احساسات دینی می‌باشند. حالت از خود بیخود شدن، دیدن نوری درخشان و احساس جذب و شعف با تحریکات الکتریکی کانونی در این بخش مغز توجیه می‌شود.

دوستی مشغول غذا خوردن هستید تحریکات شنوایی بی شماری از راه گوش وارد مغز شما می شود: صدای خودروها در خیابان مجاور و همهمه مردم دیگری را که در رستوران هستند نمی شنوید. هیپوکمپوس تمام این صداها را "سانسور" کرده است. شما فقط صدای دوست خود را که جلوی شما نشسته است و با شما صحبت می کند درک می نمائید. بدون کارکرد انتخابی هیپوکمپوس، انسان در دریایی از اطلاعات بی معنی سرگردان می بود. با وجود اهمیت زیاد این موضوع، نتیجه سانسور - اگر شدید باشد - این است که انسان فقط آنچه را که باید درک کند درک می کند، نه بیشتر. آفرینندگی هنگامی حاصل می شود که دستگاه غربالی مغز فریب داده شود و از کار افتد. به نظر برخی پژوهندگان اکتشافات روحانی و شهود با به کنار رفتن غربال هیپوکمپوس خود را نمایان می سازند. در همین راستا نیز توهمات بیماران روانی و افرادی که تحت تأثیر مواد مخدر می باشند قابل توجیه است.

پرسشی که پیش می آید این است که اگر مغز انسان جایی برای دین و خدا دارد، این توانایی از کی بوجود آمده است. وقتی که از دین صحبت می کنیم منظورمان این است که: همه ادیان، چه ادیان بزرگ و چه ادیان ابتدائی، به وجود موجوداتی ماورای طبیعت و ارواحی خارج از جسم مادی باور دارند. همه با بیان افسانه ها و اساطیر پیدایش جهان را توجیه می نمایند. از این گذشته همه ادیان هنجارهای اخلاقی نهاده اند و باعث وحدت قومی و جمعی شده اند.

با آنکه پاره ای از پژوهندگان کوشیده اند اثراتی از رفتار دینی در حیوانات بیابند، ولی اکثر دانشمندانی که در این موضوع (جامعه -

زیست شناسی = sociobiology) به تحقیق برخاسته اند، برآنند که رفتار دینی تنها در انسان وجود دارد. در این رابطه پرسشی که مطرح است این است که آیا این دین بود که از آغاز پیدایش انسان در کره خاک عامل پیشرفت و تکامل اجتماعی او بوده است؟ مطمئن نیستیم که به این پرسش پاسخی بتوان داد. در اینکه انسان همو ساپینس *homo sapiens* از ابتدای پیدایش موجودی دینی و دیندار بوده است بین مردم شناسان و باستان شناسان تردیدی وجود ندارد. مطلب مورد اختلاف این است که آیا انسان از نوع دیگر مثلاً انسان نئاندرتال *neandertal* و یا انسان پیش از هموساپینس یعنی همو ارکتوس *homo erectus* (انسان ایستاده) نیز رفتار دینی داشته اند؟ در حفاری هایی که مربوط به همین نوع انسان در ۳۷۵/۰۰۰ پیش است و در استان تورینگن آلمان به عمل آمده جایی پیدا شده است که شبیه محل قربانی است و این حاکی از یک سنت دینی است. دست کم در ۵۰ هزار سال پیش انسان هموساپینس، و احتمالاً انسان نئاندرتال، مردگان خود را دفن می کرده اند. به خاک سپردن مردگان به باور مردم شناسان نشانه ای از ایمان به جهان دیگر است بخصوص هنگامی که هدایایی هم در کنار مرده دفن شود. مشهورترین گوری که از انسان عصر حجر کشف شده است، در روسیه و مربوط به یک شخص بزرگ، فرماندار و یا رهبر دینی، همراه با دو کودک است که ۲۸/۰۰۰ سال پیش زندگی می کرده اند. هر سه این جسد با تراشه ها و گردنبندهایی از عاج فیل آرایش شده بودند. شواهد باز هم قویتر از زندگی روحانی انسان در نقاشی روی سنگها نمودار است. قدیمی ترین آنها در غار شوه در جنوب فرانسه

ماورای حسّی و دینی مولود جانبی خودآگاهی می‌باشند، بدون اینکه برای تنازع بقا نفعی داشته باشند. فی‌المثل انسان پس از آنکه "خودآگاه" شد خود را در برابر طبیعت قهار عاجز و ناچیز دید. بخصوص از اینکه دریافت "خود" او پس از مرگ برای همیشه از بین می‌رود بی‌اندازه پریشان شد. همین واقعیت امید به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به ارواح را در دل او زنده کرد. به عبارت دیگر باورهای دینی تسلی خاطر انسان در مقابله با طبیعت است. بدیهی است که این نظریه مخالفان زیادی دارد.

هواداران نظریه تطابق بیشتر بر ارزش‌های اخلاقی دین تکیه می‌کنند. با بر آمدن انسان، نوع جدیدی از همزیستی جمعی بوجود آمد که تا آن زمان بی‌سابقه بود. رابطه بین جنس نر و ماده، تغذیه فرزندان و سلسله مراتب قدرت در یک رمة گاومیش و یا در انبوه پرندگان با غریزه هدایت می‌شود. در مورد انسان قضیه فرق می‌کند. طبیعت او را از زنجیر غریزه آزاد ساخت. و با آنکه غریزه‌ها هنوز تأثیری در زندگی انسان دارند ولی چگونگی کارکرد آنها در اجتماع تعیین نشده است. در هر قبیله، ملت و فرهنگی زندگی اجتماعی به گونه‌ای دیگر است. این که انسان تعدد زوجات را معمول دارد، از بیماران مراقبت کند، تسلیم اراده کدام مرجعی شود، چطور فرزندان را پرورد، هیچیک از آنها در ژن‌های او نقش نبسته است. مسأله‌ای که از همان ابتداء برای زندگی اجتماعی حیاتی بوده است اینست که چطور می‌توان فرد را ملزم به رعایت قواعد و هنجارهای متداول در گروه اجتماعی کرد. در اینجا می‌بایست چیزی جایگزین غریزه می‌شد- و به احتمال زیاد آن چیز دین است.

است. انسان‌ها حدود ۳۲/۰۰۰ سال پیش شاهکارهای نقّاشی روی سنگ غارها پدید آوردند که نسبت به زمان خود دست کمی از آثار پیکاسو و رمبراند ندارند. چه چیزی باعث این آفرینندگی هنری شده است؟ برخی از پژوهشگران باور دارند که اینها تراوش‌های ذهنی روحانیون و شمن‌ها است که آنچه را که در حالت شهود دیده‌اند ترسیم کرده‌اند.

امروزه بیشتر پژوهندگان برآنند که ادیان از همان آغاز پیدایش انسان به همراه او وجود داشته‌اند. این ادیان شباهت به ادیان قبیله‌های ابتدائی کنونی داشته‌اند. تمام محیط زیست انسان عصر حجر، کوه و آب، آسمان، گیاه و حیوان از دید او پر از ارواح و پریان بوده است. پرسش اینجاست که چرا باید طبیعت مغزی بوجود بیاورد که قادر است چیزهایی را در مکاشفه حس کند که در عالم مادی وجود ندارند؟ و یا چرا طبیعت تجربه پدیده‌های دینی را با شیوه‌های گوناگون پاداش می‌دهد؟ فی‌المثل ثابت شده است که خلسه و یا جذب به همراه با ترشح هورمون‌های شادی‌آور مانند اندورفین است. فرضیه‌ها و نظریه‌های متفاوتی در ارتباط به پاسخ به این پرسش وجود دارند. از بین این نظریه‌ها دو مورد حائز اهمیت‌اند:

نخست نظریه تطابق adaptation که می‌گوید: طبیعت مغز را با توانایی احساس دینی مجهز ساخته است. از این رو می‌بایست دین در منازعه بقا برای انسان عامل امتیاز دهنده‌ای باشد. در انتخاب طبیعی، افراد با احساسات دینی ارجحیت داشته‌اند.

دو دیگر نظریه عدم تطابق exaptation که می‌گوید: ابتدا مغز انسان تکامل یافت، و پس از آن خودآگاهی رشد یافت. ادراک پدیده‌های

تحقیق
در انسان
که مطرح
که ز آغاز
یشرفت و
شن نیستیم
در اینکه
ابتدای
بوده است
تردیدی
ست که
تندرताल
پینس
انسان
در
انسان در
تورینگن
ست که
کی ز یک
هزار سال
انسان
کرده‌اند. به
تندسان
مگر است
کنز مرده
عصر
مروض به
هیر دینی،
سال پیش
ترشه‌ها
بودند.
روحانی
ست.
ب فرسه

در توحید باری عزّ اسمه

نظامی گنجوی

فلک جنبش، زمین آرام از او یافت
گواهی مطلق آمد بر وجودش
خرد را بی میانجی حکمت آموز
به روز آرنده شبهای تاریک
شب و روز آفرین و ماه و خورشید
گوا بر هستی او جمله هستی
طبایع را به صنعت گوهر آرای

به نام آنکه هستی نام از او یافت
خدایی، کافرینش در سجودش
فلک بر پای دار و، انجم افروز
جوهر بخش فکرتهای باریک
غم و شادی نگار و بیم و امید
نگه دارنده بالا و پستی
کواکب را به قدرت کار فرمای

مساوی انگاشتن شهود روحانی در کنار خلسه و یا حالت یک فرد مصروع. مع هذا دو نتیجه مهم از این جستار می توان گرفت:

نخست: توانایی ادراک دینی در مغز انسان "حکاکی" شده است و از وجود او غیر قابل انفکاک است، و اصولاً یکی از تفاوت های بنیادی بین انسان و حیوان "دینی" بودن انسان است. به عبارت دیگر آنچه که انسان را انسان می کند همین توانایی احساس دینی است.

دو دیگر: و از همین رو به نظر اکثریت متخصصین فن، دینداری نه تنها از ابتدای پیدایش انسان بر روی کره خاک به همراه او بوده است، بلکه همین عامل است که انسان را موجودی اجتماعی کرده است و منشأ پیدایش فرهنگ و تمدن شده است. با قدری تأمل در می یابیم که این نظرات، با آنکه از دیدگاه مادی و فرضیه های علمی بیان شده اند، تا چه حد به روح تعالیم بهائی نزدیکند. توگویی آنچه که در امر الهی با قلم عشق و عرفان نگاشته شده است اینجا به زبان دانش ادا می شود. ■

چه چیزی بهتر از باور به حقیقتی متعالی و بالاتر از انسان - که با بیم و امید همراه بود - می توانست نظم اجتماعی را برقرار سازد؟ تسلیم به هنجار دینی البته امتیاز بزرگی برای فرد به ارمغان می آورد و آن حمایت اجتماع از او است. به باور برخی از جامعه-زیست شناسان بخاطر همین امتیازات است که طبیعت در روند تکامل بیولوژیکی evolution، مغز انسان را به گونه ای شکل داد که توانایی احساس پدیده های دینی را داشته باشد. به باور همین دانشمندان، دین آنچنان در تار و پود انسان تنیده شده است که مدت زمان درازی به عنوان بالاترین نیروی حیاتی جامعه ما باقی خواهد ماند.

*

همانطور که خوانندگان ارجمند ملاحظه می نمایند شیوه نگارش این مقاله کاملاً علمی - که قابل تحسین است - و دیدگاه نویسنده یک بعدی است، یعنی خالی از جنبه های روحانی و عرفانی است از جمله

اوت / سپتامبر در جوهانسبورگ

پژوهشگر

با گرایش به جهانی شدن امور، تعداد کنفرانس‌های بین‌المللی که همه ساله در جهان بر پا می‌گردد رو به افزونی است و این بجز کنفرانس‌های ناحیه‌ای مانند اتحادیه اروپا و نظایر آنست.

ظاهراً مهم‌ترین کنفرانس سران که در سال ۲۰۰۲ برپا خواهد شد کنفرانس ژوهانسبورگ درباره توسعه بادوام است که توسط سازمان ملل متحد برای روزهای ۲۶ اوت تا ۴ سپتامبر دعوت شده است. وقتی سخن از توسعه بادوام می‌رود منظور آن نوع توسعه اقتصادی است که شامل جنبه‌های اجتماعی و رعایت محیط زیست نیز هست و در حقیقت امکان رشد طولانی را بدون لطمه به منابع طبیعی بوجود می‌آورد. کنفرانس ژوهانسبورگ دنباله‌ای است بر اول کنفرانس سران در این زمینه که در سال ۱۹۹۲ در ریو دو ژانیرو سران دولت‌ها و حکومت‌ها را گرد هم آورد و موفق به تصویب یک برنامه عملیات به نام Agenda 21 شد که هنوز در همه مجامع به آن رجوع و استناد می‌شود.

در بیستم دسامبر ۲۰۰۱ دبیر کل سازمان ملل متحد کوفی عنان گزارشی را منتشر کرد که پیشرفت‌ها یا عقب‌ماندگی‌های اجرای مصوبات ریو دو ژانیرو را نشان می‌دهد. این گزارش ضمناً شامل یک برنامه ده ماده‌ای است که کشورها و سازمان‌های غیر دولتی می‌باید ضمن مذاکرات و مطالعات خود قبل از کنفرانس ژوهانسبورگ، در مد نظر داشته

باشند.

به عقیده کوفی عنان یکی از مهمترین اثرات وقایع ۱۱ سپتامبر آن بوده که بیش از پیش معلوم داشته که همه ما در دنیای واحدی زندگی می‌کنیم و هیچ منطقه‌ای از جهان نمی‌تواند از آگاهی بر مسائلی که در مناطق دیگر می‌گذرد غفلت کند.

از زمان برگزاری کنفرانس ریو تاکنون تحولات عظیمی در جهان روی داده که ناچار باید مورد توجه تصمیم‌گیرندگان قرار گیرد چون سیر امور به سوی جهانی شدن، انقلاب وسائل ارتباطات و مخابرات، شیوع بیماری سیدا (ایدز) و همچنین ظریف و شکننده‌تر شدن محیط زیست انسانی و این مسائل نباید از خاطرها محو شود. گزارش آقای کوفی عنان، عوامل بازدارنده اجرای مصوبات ریو دو ژانیرو را بر می‌شمرد از جمله: برخورد ناقص و غیر جامع به مسائل محیط زیست، استفاده بلکه سوء استفاده بیش از حد از منابع محیط و طبیعت، فقدان سیاست‌های ملی هم‌آهنگ در زمینه امور مالی - تجاری، سرمایه‌گذاری در تکنولوژی جدید و همچنین فقدان سیاست‌های دراز مدت آینده‌نگر و بالاخره کمبود منابع مالی، فنی و انسانی که برای اجرای برنامه عملیات مصوب در ریو به کار انداخته شده است. در دهه اخیر رشد و توسعه اقتصادی در ممالک غرب و برخی ممالک جهان سوم بر روی هم رضایت‌بخش بود اما قاره‌ای چون آفریقا نتوانست از حرکت جهانی

و رشد و توسعه بهره و نصیبی بگیرد.
گزارش دبیر کل ملل متحد اطلاعات
سودمندی دربارهٔ روالها و روندهای فعلی
جهان بدست می‌دهد که به مجمل آن اشاره
خواهد شد:

○ جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ به ۶
میلیارد نفر رسید در حالیکه در سال ۱۹۵۰
فقط ۲/۵ میلیارد و در سال ۱۹۸۰، ۴/۴
میلیارد بود. پیش‌بینی می‌شود که این جمعیت
در سال ۲۰۲۵ به ۸ میلیارد بالغ گردد و در سال
۲۰۵۰ به ۹/۳ میلیارد رسد.

○ ۱۵٪ جمعیت عالم که در ممالک پر
درآمد زیست می‌کند ۵۶٪ کل مصارف دنیا را
به خود اختصاص داده است در حالیکه ۴۰٪
جمعیت که در ممالک در حال رشد زندگی
می‌کند فقط ۱۱٪ مصارف جهانی را در
دسترس دارد. متوسط میزان مصرف خانوار در
قارهٔ آفریقا از یک ربع قرن پیش حدود ۲۰٪
کاهش یافته است.

○ اگر رقم یک دلار درآمد سرانه در روز را
مقیاس قرار دهیم نسبت فقیران پائین‌تر از این
سطح درآمد، در ممالک فقیر از ۲۹٪ در سال
۱۹۹۰ به ۲۳٪ در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته،
اکنون حدود ۱ میلیارد نفر از مردم دنیا در فقر
مطلق بسر می‌برند.

○ حدود ۱/۱ میلیارد نفوس دنیا دسترس
به آب آشامیدنی سالم ندارند و حدود ۲/۴
میلیارد نفر از شرائط بهداشتی ضرور برخوردار
نیستند، هنوز ۸٪ کودکان قبل از سن ۵ سالگی
در ممالک در حال رشد می‌میرند و حدود
۱۱۳ میلیون کودک در سن دبستان خصوصاً
دختران (۶۰٪) به مدرسه راه ندارند.

○ در ممالک در حال رشد وجود آب
آلوده، بهداشت ناقص و درمان نارسا موجب

بیش از ۸۰٪ بیماری‌ها است، مالاریا به تنهایی
سالی یک میلیون نفر یا بیشتر را به بستر مرگ
می‌فرستد.

○ جهان، احتیاج به مقدار بیشتری آب دارد.
در بیست سال آینده در کشورهای در حال رشد
نیاز به ۱۷٪ منابع آب فزون بر منابع موجود
است تا بتوان کشت مواد غذایی برای جمعیت
روز افزون را تأمین کرد در حالیکه کل مصرف
آب در ۲۰ سال آینده ۴۰٪ اضافه خواهد شد.
○ در سال ۲۰۲۵ دو ثلث جمعیت دنیا
م احتمالاً در مناطقی خواهد زیست که مشکل
خفیف یا شدید کم‌آبی در آنها محسوس و
مشهود خواهد بود.

○ حدود ۱۱ هزار انواع گیاهی - حیوانی در
معرض تهدید نابودی هستند. حدود ۸۰۰ نوع
قبلاً معدوم شده‌اند و ۵ هزار نوع دیگر اگر
اقداماتی برای حفظ آنها نشود از صفحهٔ روزگار
محو خواهند شد.

○ ظرفیت ماهی‌گیری آب‌های دنیا زیر
فشارهای معادل ۲۵٪ مازاد بر حد معقول قرار
گرفته است.

○ هر سال حدود ۱۴/۶ میلیون هکتار
جنگل‌ها معدوم می‌شوند و در مقابل فقط ۵/۲
میلیون هکتار بر سطح بیشه‌ها و جنگل‌ها بر اثر
نشاندن درختان افزوده می‌شود.

○ مردم کشورهای پیشرفته صنعتی بطور
متوسط ده برابر مردم کشورهای عقب‌مانده
مصرف انرژی دارند و به همان نسبت بیشتر
محیط زیست را در معرض تهدید قرار می‌دهند
○ از جمله عوامل اصلی آلودگی هوا و
تغییر اقلیمی همان تصاعد گازهای اکسید
کربون است که متأسفانه خطر آن هست که در
فاصلهٔ ۱۹۹۷ و ۲۰۲۵ افزایشی در حد ۷۵٪
پیدا کند.

● پیام بهائی: همه مسائل عظیم امروز جهان که ابعاد گسترده دارند نه فقط مدیریت بین‌المللی از نوع آنچه به اهتمام سازمان ملل متحد و مؤسسات تخصصی آن صورت می‌گیرد بلکه حاکمیت جهانی را اقتضاء می‌کنند. ده سال از کنفرانس ریو گذشته اما یکی از بزرگترین مسائل که گرم شدن جو کره زمین بر اثر آلودگی متزاید محیط است هنوز لاینحل مانده. منابع کمیاب زمین به سرعت در حال زوال هستند (مثل نفت) و جایگزین مطمئنی برای آنها یافت نشده، اقیانوس‌ها در خطر آلودگی شدیدند و صحراهای لم یزرع در حال پیشروی.

آن جهش و جنبشی که تصور می‌رفت با درک خطر در وجدان بشری پدیدار شود هنوز به چشم نمی‌خورد و چه بسا مدارس که هنوز تعلیم اخلاقیات مربوط به حفظ و حرمت محیط زیست را بطور جدی وارد دروس خود نکرده‌اند. امر بهائی نه فقط همبستگی همه عناصر طبیعت را تصدیق می‌کند (وحدت جهان خلقت) بلکه در هر یک از این عناصر جلوه‌ای از صفات جلالیه و جمالیه خدا را می‌بیند و ناچار به هر یک احترام می‌نهد و از تصرف بیهوده و مفرط پرهیز می‌کند. در هر امری، این آئین مبین متذکر به مصلحت کل عالم بشری است حتی توسعه علم و صنعت هم باید از هدف والای او که ترقی بشر و افزایش رفاه و سعادت اوست لحظه‌ای غافل نگردد. سودجویی و مادیت مفرط و تضييع منابع و اسراف همه در اخلاقیات بهائی محکوم شده‌اند و اگر سازمان ملل متحد باید برای تحقق منویات کنفرانس ریو اقدامی جدی‌تر از گذشته کند از توجه به بُعد روحانی و تربیت اخلاقی نمی‌تواند فارغ شود. ■

گزارش‌های کوفی عنان فهرستی از اولویتهای و زمینه‌هایی که وصول به اهداف در آنها بالنسبه سهل است ارائه می‌کند و از آن جمله است:

- ۱- اقدامات سراسری جهانی برای تأمین توسعه بادوام.
 - ۲- ریشه برکندن فقر و فاقه و بهبود معیشت در شهر و روستا.
 - ۳- جلوگیری از روش‌های زیان‌خیز تولید و مصرف که محیط زیست را تباہ می‌کند و در نتیجه ضرورت بهره‌برداری بیشتر و صحیح‌تر و "کارا"تر از منابع انرژی موجود.
 - ۴- بهبود بخشیدن به سلامت و بهداشت مردم از طریق تأمین دسترس به آب سالم و سالم‌سازی هوا.
 - ۵- استفاده بیشتر از تکنولوژی مؤثرتر و مفیدتر در زمینه انرژی و کاربرد انرژی‌های قابل تجدید و پیشگیری از مصرف انرژی‌های موجب تباہی محیط.
 - ۶- بهبود مدیریت آب‌های سالم و توزیع عادلانه‌تر منابع آبی.
 - ۷- ایجاد منابع مالی و توسعه تکنولوژی‌هایی که ضرر بر محیط زیست وارد نمی‌کنند.
 - ۸- حمایت از توسعه بادوام و مستمر در افریقا از طریق برنامه‌ای اختصاصی که به مبارزه با گرسنگی، تأمین سلامت، حفظ محیط زیست و طبیعت و اداره با کفایت و صحیح منابع پردازد.
 - ۹- تقویت مدیریت Governance بین‌المللی در جهت تأمین توسعه مداوم.
- اجلاس آینده اجتماعی که باید مقدمات کنفرانس سران در ژوهانسبورگ را آماده سازد در فاصله ۲۸ ژانویه و دو فوریه در نیویورک تشکیل می‌شود.

ایرانی در آینه دیده دیگران*

نیرومند بوده که هنوز آثار آن در کلیه شوون و مظاهر زندگی کنونی مردم این کشور آشکارا هویدا است.

اوژن فلاندن در سال ۱۸۴۰ ضمن تمجید از هوش فطری و قابلیت ترقی ایرانی و استعداد وی برای پذیرش و انجام هر کار می نویسد: هیچ کشوری مثل ایران نیست که هر کس در صورت حائز شرائط ترقی بودن بتواند از طبقه پست به مقام بلند برسد. تاریخ ایران از اینگونه جابجایی های فردی در اجتماع از پائین به بالا بسیار دیده و در هر مورد نشان می دهد که چگونه اشخاص از طبقات پست به مقامات بالا رسیده اند.

موریس پرونو در ۱۹۲۵ نوشته: پیروزی های نظامی و انقلابات مسلکی بر سر ایران فرود می آیند ولی بی آنکه در آن نفوذ کنند خود در آن غرق می شوند. ایران به دلخواه خود یا به عبارت دیگری بر حسب نبوغ خود، شکل مذهب و فرهنگ و هنر یا حکومتی را که باعث جاودانگی و پیشرفت حیات اوست قالب ریزی می کند. پایداری شگفت ملت ایران در برابر آن همه مصائب مرگبار طی چند هزار سال تاریخ امروز دکتر "هرتسفلد" را متعجب ساخته، همچنان که دیروز کنت دو گوبینو را به شگفتی انداخته بود و اکنون هم مرا به نوبه خود به تحسین واداشته است.

ارنست اورسل در سفرنامه خود نوشت (۱۸۸۲): ملت ایران چون یک ملت کهنسال است ریشه هایی مستحکم در قرون و اعصار گذشته دارد، بدین سبب یک ملت پا بر جا و پر جاذبه است. این ملت چنان اصلتی دارد که تمامی اقوام و عناصر خارجی را که طی چند هزار سال به دفعات به ایران یورش آورده و ساکن شده اند در خود مستحیل کرده و همسان خود گردانده است.

گرنٹ واتسن در سال ۱۸۶۰ نوشته است: سرزمین ایران با همه طبایع گوناگونش مورد تحسین و علاقه هر ایرانی واقعی است. او می پندارد که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با ایران باشد وجود ندارد. علاقه ایرانیان به سرزمین نیاکان خویش نظیر دلبستگی اخلاف یهود به بیت المقدس است.

ویلسن در سفرنامه خود که به سال ۱۹۰۷ نشر شده می گوید: فراموش نباید کرد که ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ گیتی به شمار می رفته و در زمان داریوش و خشایار شاه آوازه کوس عظمت آن از آفاق تا آفاق می رسیده است. در آن روزگاران که ایرانیان با اصول تمدن و فرهنگ آگاه و آشنا بودند مردم اروپا فرسنگ ها با کاروان تمدن فاصله داشته و شاید هم در توحش و بربریت بسر می برده اند. کیفیت تمدن ایران در روزگاران گذشته بقدری

* با استفاده از کتاب "ایران و ایرانی" به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجاریه تألیف غلامرضا انصاف پور، نشر کتابفروشی زوار، چاپ اول، ۱۳۶۳. در فهرست آخر کتاب مذکور مراجع مستندات متن کتاب مشروحاً آورده شده.



را نگه دارند.

اوژن فلانندن در سال ۱۸۴۰ هنگام حفاری و استخراج تخت جمشید با تیره‌های مختلفی از کارگران ایرانی سر و کار داشت و درباره آنها نوشت: ایرانیان پشتکار عجیبی دارند.

هانری رنه دالمانی در ۱۸۸۰ نوشته: گرچه چینی‌ها در مراعات ادب و احترام نسبت به مهمانان معروف هستند ولی اگر جهانیان ایرانیان را آنچنان که بایست می‌شناختند مسلماً آنان را در صفت مهمان‌نوازی بر چینی‌ها ترجیح می‌دادند. ■

ادوارد براون در ۱۸۸۰ نوشته است: یکی از عادات ایرانی افسوس گذشته خوردن است. از جمله، پیوسته از درخشندگی و عظمت مقام علمی و ادبی گذشتگان سخن می‌گویند و مقام علمی و ادبی معاصران را در برابر آنان ناچیز می‌شمرند.

اورسل در همان اثر خود (۱۸۸۲) می‌نویسد: باید اعتراف کرد که ایرانیان قلباً آدم‌های متعصبی نیستند. ملت ایران در عین مسلمان بودن افرادی آزاداندیش هستند. عقل سلیم ایرانی ایجاب می‌کند که حرمت مذهب

معرفی کتاب

نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان

پژوهش و نگارش از عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، طهران، ۱۳۷۸، ۵۷۴ صفحه

در کتاب "تاریخ فرهنگ ایران" گفته بود درباره ویژگی‌های مشارکت ایرانیان در تمدن جهانی تأیید می‌کند و از اهم آنهاست: ۱- کمک به اختلاط فرهنگ‌های شرق و غرب و نیز انتقال تمدن به مغرب زمین. ۲- محافظه فرهنگ و تمدن در برابر اقوام بربر مهاجم چون مغولان و تاتارها. ۳- پاسداری ارزش‌های انسانی و اخلاقی که نمونه‌اش را در فرمان کورش کبیر مبنی بر آزادی مذهبی و فرهنگی ملل تابعه و در عرفان لطیف ایرانی با اندیشه انسان سالاریش می‌توان دید. ۴- سرزمین پذیرش یا مهد ظهور ادیان و مذاهب و روحانیت‌های متعدد بودن از آئین مزدیسنا و زردشتی و میتراثیسم گرفته تا مذاهب مانی و مزدک و دیرتر از آن تشیع. ۵- سهم عظیم ایرانیان در

در آستانه تشکیل کنفرانس انجمن دوستداران فرهنگ ایران در شیکاگو (آخر آگست) که به موضوع سهم فرهنگ ایران در تمدن جهانی اختصاص دارد توجه به کتب و رسالات و مقالاتی که در این زمینه تاکنون انتشار یافته قابل توصیه است. از جمله این کتاب‌ها "نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان" است باهتمام آقای عبدالرفیع حقیقت که هرچند تحقیق اصیل و بدیع و مستقلى نیست اما مطالعه‌اش سودمند است و ظاهراً مجموعه تکمیل شده سخنرانی‌هایی است که نویسنده در مجامع مختلف علمی و فرهنگی امریکا محتملاً در سال ۱۹۹۸ ایراد کرده است.

نویسنده با نقل قول از بعضی دانشمندان غرب چند نکته را که سابقاً دکتر عیسی صدیق

ایجاد و توسعه تمدن اسلام و از جمله در زمینه علوم ریاضی، جغرافیا، نجوم، پزشکی و حتی شیمی (کیمیا) و نیز در عرصه فلسفه و حکمت. ۶- نقش ستودنی ایرانیان در پرورش تصوّف و عرفان با جنبه عمیقاً انسانی آن. ۷- سابقه و تجربه وسیع ایرانیان در عرصه مملکت‌داری (دوره هخامنشی) و امور اداری و محاسبات (دوره تسلط اسلام). ۸- سهم ایرانیان در تحریر دستور زبان عربی (سیبویه) و در عین استفاده از زبان عربی وارد کردن لغات بسیاری در زبان مذکور با وجود آوردن برخی از شاهکارهای نثر تازی (ابن مقفع).

علاوه بر آنچه رفت اکتشافات متعددی هست که مدیون ایرانیان است چون کشف الکل توسط محمد زکریای رازی، کشف آلرژى و سیاه سرفه به اهتمام بهاء‌الدوله طبیب طرشتی.^۱

فهرست مآخذ و منابع کتاب مفصل است (۱۲ صفحه) ولی نه کامل است (غالباً تاریخ و محل نشر و نام ناشر مسکوت مانده است) و نه جامع زیرا مطالعات و تحقیقات معتبر غربیان را که تاکنون به فارسی ترجمه نشده در بر نمی‌گیرد.

کتاب فاقد طرح روشن و منطقی است و مطالب تکراری در آن فراوان است و در بسیار موارد نظرهای مختلفی که نزد محققان هست با هم مقایسه و ارزیابی نشده است معذک در این روزگاران که ایرانیان درباره هویت حقیقی خود سرگردان هستند و سخن‌ها غالباً در حول فقه و کلام و حدیث و سنت می‌گردد خوشایند است که کتابی از هویت ملی و دستاوردهای فرهنگی ایرانیان در خلال تاریخ سخن می‌گوید و عزت نفس از دست رفته را به بسیار کسان باز می‌گرداند. مؤلف کتاب ضمناً

شاعر است و جابجا در خلال این کتاب برخی اشعار و آثار منظوم خود را گنجانده است مانند: "نغمه جان سوز وطن" در آخر کتاب در بحث از "عرفان ایرانی عالی‌ترین پیام‌دهنده وحدت انسانی در جهان" (ص ۲۷۷ به بعد) مؤلف می‌نویسد که طبق پژوهش ایشان^۲ عرفان ایرانی دارای ۱۲ ویژگی به شرح زیر است:

۱- احترام به انسانیت. ۲- تعادل مذهب و جلوگیری از تعصب. ۳- انتخاب و گزینش هنر و اندیشه و کار نیک از هرکس. ۴- تعلیم و ارستگى و آزادگى. ۵- تعلیم صفا و بیزاری از ریا و ظاهربینی. ۶- ننگ نداشتن از بدنامان و دعوت آنان به اجتماع. ۷- بی‌اعتنایی به مرگ. ۸- ستم‌ستیزی و مبارزه با فرمانروایان و بزرگان جابر. ۹- روان‌پژوهی عمیق و راستین. ۱۰- تعلیم عشق و صمیمیت و القاء ایمان. ۱۱- منع مال‌پرستی و تعلیم ایثار. ۱۲- توکل به ذات هستی همراه با فعالیت و پشتکار.

اگر این اصول را به عنوان جوهر عرفان ایرانی بپذیریم یکی از عللی را که به موجب آن آثار عرفای بزرگ مورد تجلیل امر بهائی قرار گرفته در خواهیم یافت. ■

یادداشت‌ها

۱- مؤلف وضع تاریخ هجری قمری را هم به ایرانیان منسوب می‌کند (هرمزان نام در عصر عمر خلیفه) و ایرانیان را نخستین پایه‌گذار پست در جهان می‌داند (به گفته بنونیست فرانسوی) و بر آن است که اول پیشنهاد حکومت مردمی هم در ایران صورت گرفت و هم مهندسان ایرانی بودند که متعهد ایجاد کانال سوئز در مصر شدند.

۲- یکی از آثار آقای حقیقت، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی است (۱۳۷۱) در مورد چند عارف از جمله بایزید بسطامی هم جداگانه کتاب نوشته است.

لئونارا آرمسترانگ،

Leonora Sirling H. Armstrong

مادر روحانی امریکای جنوبی

دکتر هوشنگ رأفت

جایزه بهترین جشن هنری و فرهنگی را به خود اختصاص داده است.

یقین است خوانندگان علاقمند مایلند بدانند که نخستین نفس فداکاری که به آن دیار مهاجرت کرد و اساس امر را گذاشت کیست؟ بدو باید یادآور شد که پس از افتتاح رسمی الواح فرامین ملکوتی در کانونشن سالیانه بهائیان امریکا در شهر نیویورک مبلغ شهیر میس مارثا روت قدم به میدان گذاشت و بی‌درنگ عازم یک سفر تبلیغی به ممالک مختلف امریکای جنوبی شد، شرح مبسوط اسفار و خدماتش در کتاب *Martha Ruth* فصل ۸-۹ مندرج است.

هم او بود که پس از مراجعت چنانکه بعداً ذکر خواهد شد مشوق و راهنمای اولین مهاجر مقیم آن اقلیم خانم لئونارا آرمسترانگ Leonora Armstrong گردید.

لئونارا در یک خانواده ثروتمند امریکایی در ۲۳ جون ۱۸۹۵ به دنیا آمد، مادرش را در سن ۵ سالگی از دست داد و لذا از محبت و مهر مادری محروم گشت. در ازاء در دامان مادر بزرگ خویش به رشد و نمو خود ادامه داد. این مادر بزرگ که اصلاً انگلیسی بود در همه عمر در جستجوی حقیقت و روحانیت تلاش

در دهه‌های اخیر اخبار و بشارات پیشرفت امر الهی در قطعه امریکای جنوبی را مرتباً در صفحات اخبار مطالعه می‌کنیم. از آنجمله اقبال ده‌ها هزار نفر از بومیان و ساکنان اصلی آن قاره در کشورهای: بولیوی، پرو، کلمبیا و برزیل، تأسیس دانشگاه بهائی نور در بولیوی، و بنیاد آموزش و کاربرد علوم Fundaec که مرکز آن در کلمبیا است ولی سطح فعالیت آن در سائر ممالک امریکای لاتین و آسیا گسترش یافته.

انستیتو روحی که در سال ۱۹۷۴ تحت اشراف محفل ملی کلمبیا برای توسعه منابع انسانی و ترقی و تکامل اجتماعی و فرهنگی و تربیت معلم آغاز به کار کرده و اکنون اسلوب تدریس آن در سراسر جهان مورد استفاده است و بالاخره استقرار امر در کشور وسیع برزیل و توجه مقامات رسمی به اهمیت تعالیم روحانی آن که به صورت برگزاری جلسه رسمی در پارلمان آن کشور به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاء‌الله در سال ۱۹۹۲ و نیز ارتفاع ستون یادبود صلح می‌توان مشاهده کرد. همچنین با تأسیس چند رادیوی بهائی برنامه‌های منظم روحانی و فرهنگی مورد استفاده عموم اهالی است و در یک مورد

می‌کرد و در سن ۷۶ سالگی در شهر نیویورک از امر الهی مطلع و موفق به ایمان گردید و هم او بود که به تدریج حقائق امری و مناجات و اشعار را به لئونارا نوه خود و خواهر کوچکش تعلیم می‌داد و خودش با نواختن پیانو، سرود و آواز آنها را همراهی می‌کرد.

شوق و علاقه مادر بزرگ به ابلاغ امر به نفوس مختلف از جمله به کشیش شهرشان در هودسن Hudson نیویورک و نیز در هنگام مکاتبه با دوستان و آشنایانش سرمشقی برای لئونارا شد که بعدها به همان کیفیت و ذوق بشارت ظهور را به گوش مستعدان رسانید.

لئونارا در ایام کودکی هوش و ذکاوت فراوانی از خود بروز داد بطوری که در چهار سالگی او را به مدرسه گذاشتند و در سن پانزده سالگی دوره دبیرستان را به پایان رساند (با رتبه اول) و توانست وارد دانشگاه کرنل شده و در رشته ادبیات لاتین و آلمانی، فیزیک و نجوم تحصیل کند. وی در نوزده سالگی به دریافت لیسانس B.A نائل شد. پس از فراغت از تحصیل به مدت پنج سال به عنوان دبیر زبان‌های لاتین و خدمات اجتماعی به تدریس پرداخت. در دو سال آخر خدمتش در شهر Boston با احباء قدیم و ثابت قدم همچون عائله Ober آشنا شد و سپس با خانم می مکسول May Maxwell مادر حضرت روحیه خانم آشنا شد و از آنان کسب معارف امری کرد. مشارالیه از نیویورک به بوستن برای ملاقات احباء سفر می‌کردند و گاهی لئونارا خود به نیویورک می‌رفت. نقش می مکسول در تقویت روحیه معنوی لئونارا و ایجاد علاقه و محبت نسبت به جمال قدم و حضرت عبدالبهاء چندان مؤثر بود که وی بارها آن را نقل می‌کرد. ضمناً ضمن آشنایی با خانم می

مکسول با دختر والاگهر و هوشمندش دوشیزه مری مکسول (روحیه خانم) نیز آشنا شد و گاهی هنگام نقاهت خانم مکسول او را برای گردش و تفریح از منزل بیرون می‌برد تا خانم مکسول استراحت کند. لئونارا تعریف می‌کرد در سال‌های بعد که از سفرهای تبلیغی و مهاجرتی به امریکا و کانادا می‌رفت شاهد تکامل و رشد روحانی آن دختر والاگهر می‌شد که همچون مادر در راه ترقی فکری و معنوی گام بر می‌داشت.

در کانونشن سالیانه ۱۹۱۹ لئونارا شرکت کرد و در آنجا بود که الواح فرامین ملکوتی زیارت و مورد بحث و مشورت قرار گرفت. وی بلافاصله عریضه‌ای به محضر حضرت عبدالبهاء ارسال داشت و اشتیاق خویش را به مهاجرت و تبلیغ امر ابراز نمود. در پاسخ وی لوحی واصل شد که ضمن تشویق و تحسین او اظهار امیدواری فرمودند که وی "طیب روحانی" گردد و داروی ایمان به مردم ارزان کند. در خلال آن سال‌ها به تحصیل در رشته مددکاری اجتماعی نیز پرداخت و فارغ التحصیل شد.

در اوائل سال ۱۹۲۰ بود با مطالعه الواح صادره به افتخار میس مارثا روت که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از خدمات تبلیغی او در امریکای جنوبی تقدیر فرموده بودند به فکر مهاجرت به امریکای جنوبی افتاد. لذا نامه‌ای به میس مارثا روت نگاشت و در جواب پاسخ گرم و پر محبت از مشارالیه دریافت کرد که نیت او را تأیید کرد و وی را به هجرت به آرژانتین تشویق نمود. لئونارا شروع به آموختن زبان اسپانیولی کرد. چندی بعد مجدداً نامه‌ای از میس مارثا روت دریافت کرد به این مضمون که به تازگی سه نفر از اعضاء انجمن تتوسوفی



لئونارا آرسترانگ

شهر Santos حرکت کرد و با سه عضو جمعیت تئوسوفی ملاقات نمود. پس از چندی برای کسب درآمد شروع به تدریس زبان انگلیسی نمود. در همان حال با سایر اعضاء تئوسوفی آشنا شد و پیام الهی را به آنان ابلاغ کرد. در ضمن با کمک آنان برخی از مناجات‌ها و قسمتی از خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء را به پرتغالی ترجمه و تایپ کرد. پس از چندی لئونارا به کنگره اسپرانتیست‌های برزیلی در ریودوژانیرو دعوت شد و اولین نطق رسمی و عمومی را در حضور چند صد نفر به زبان اسپرانتو که با زحمت آموخته بود ایراد کرد. رئیس کنگره شخصاً تحت تأثیر نطق لئونارا قرار گرفته و علاقمند شد ترتیب یک مصاحبه با روزنامه مهم O Jornal را فراهم کرد.

شهر Santos برزیل که آنان را در سفر به آن کشور ملاقات کرده بودم نامه‌ای نوشته و خواسته‌اند که شخصی برای معرفی این آئین جدید به آن شهر سفر کند، در این نامه میس مارثا روت لئونارا را به سفر برزیل (بجای آرژانتین) راهنمایی نمود. لئونارا شروع به تهیه مقدمات سفر کرد ولی فامیل و دوستانش او را از خطرات و مشکلات سفر به سرزمین‌های دور و غریب و با بی‌زبانی و بی‌کسی، بر حذر می‌داشتند و نزدیک بود او را از عزیمت منصرف کنند. در همان حال سفری به شمال ایالت نیویورک دست داد و او فرصت را مغتنم شمرده به کانادا جهت دیدار خانم مکسول که به ایشان ارادت خاص داشت رفت. ایشان بیمار و بستری بودند و در همان حال هنگامی که از قصد هجرت او به امریکای جنوبی

مطلع شدند در بستر نیم‌خیز شده و با شور و حرارت اظهار داشتند "حرکت کن - چرا معطلی" با این جواب عزمش جزم شده و بلیط کشتی برای سفر به امریکای جنوبی تهیه کرد، با پس‌انداز کم و با توکل به حق در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ سوار کشتی واساری S.S. Vasari شد و از بندر نیویورک عازم برزیل گردید. در طی سفر با سرنشینان کشتی هم صحبت امری به میان آورد و یک خانم جوان برزیلی که در صدد مراجعت به وطن بود با او دوستی عمیق پیدا کرد و از همان وقت لئونارا اولین درس زبان پرتغالی را از او گرفت. در روز اول فوریه ۲۱ وارد ریودوژانیرو شدند و همان بانوی برزیلی لئونارا را همراهی کرده و در هتلی مستقر شدند. پس از ۱۲ روز لئونارا با کشتی به عزم آن

شهر دوشیزه
شنا شد و
را برای
تا خانم
می‌کرد
تبلیغی و
رفت شاهد
می‌شد
معنوی

شونز شرکت
مبین ملکوتی
فر گرفت.
حضرت
خویش را به
پسوخ وی
توسه تحسین
وی "طیب
مردم ارزان
در رشته
فارغ

مصنعه الواح
ت که هیکل
تبلیغی او
بودند به فکر
نامه‌ای
جواب پاسخ
رفت کرد که
هجرت به
به موختن
جمده نامه‌ای
مضمون
تئوسوفی

این روزنامه مقاله مبسوطی درباره امر با چاپ شمائل حضرت عبدالبهاء و عکس خود لئونارا منتشر و باعث اعلان امر شد. در ظرف ۲ سال اول اقامت زندگی او به سختی می گذشت. از راه تدریس زبان انگلیسی چندان درآمدی نداشت و لذا گاهی با صرف یک موز در روز تغذیه می کرد. در این زمان به علت ابتلاء بیماری حصبه جسماً ضعیف شد و پدرش با ارسال وجهی او را برای مراجعت به امریکا دعوت کرد. لئونارا موقعیت را غنیمت شمرده از راه رودخانه آمازون حرکت کرد و در مسیر هر جا کشتی توقف می کرد و امکان ابلاغ کلمه برای او دست می داد موقعیت را غنیمت می شمرد، با انجمن تئوسوفی ها، اسپرانتیست ها و جرائد در شهرها و قصبات بین راه تماس گرفته و تا هر مدتی که لازم بود مذاکره امری می نمود. در شهر Salvador ایالت بهیه Bahia کنسول امریکا از وی خواهش کرد که مدّت سه ماه برای تدریس زبان انگلیسی به کودکانش توقف نماید. وی این دعوت را پذیرفت و هم زمان محلی مجاور انجمن تئوسوفی ها را اجاره کرد و هر روز و شب جلسات تبلیغی (فایر ساید) برقرار نمود. از جمله نفوسی که با علاقه در آن جلسات شرکت می کرد کلودنورلوس Claudenor Luz بود که مبتدیان و متحرّیان حقیقت را می آورد و در غیبت یکساله لئونارا همان جلسات تبلیغی را ادامه داد و باعث ترویج و اعلان امر الهی در آن شهر گردید. پس از ترک سالوادر لئونارا به شهر رسیف Recife (در منتهالیه شرقی برزیل) رفته و سه هفته در منزل یک خانواده تئوسوفی اقامت کرد و در آن مدّت موفق شد در یک کنفرانس عمومی با شرکت ۶۰۰ نفر در مرکز تئوسوفی ها پیام بدیع را به گوش مردم آن

سامان برساند و همچنین چندین مصاحبه مطبوعاتی در رسیف باعث نشر مقالات متعدّدی همراه عکس در جرائد محلی شد. آنگاه به شهر بلم Belem رفت و با کمک تئوسوفی ها مدّتی به ابلاغ امر پرداخت و هم در آن شهر بود که اولین کتاب خطابات حضرت عبدالبهاء Paris Talks را که خود ترجمه کرده بود، چاپ و منتشر نمود و سپس عازم امریکا شد.

اقامت لئونارا مدّت یکسال در امریکا به طول کشید ولی آتش شوق خدمت در دلش زبانه کشید و همراه با یک دوست بهائی جوان به نام Maud Mickle به همان شهر سالوادر (بهیه) مراجعت کرد و مدّت ۱۵ سال در آن شهر اقامت گزید.

در خلال این احوال او کلاس انگلیسی دائر نمود و رفته رفته توانست به محلّ آبرومندی منتقل شده و یک مدرسه انگلیسی تأسیس کند. از جمله شاگردان مدرسه خانم جوانی به نام مارگو گلیگ (بعداً مارگو ورلی) Margot Worley است که کم کم در امر الهی بسیار مؤمن شد و اطلاعاتش عمیق گردید و با شور و علاقه به خدمت امر پرداخت و سالیان بعد به عضویت محافل ناحیه ای ملی امریکای جنوبی و سپس عضویت محفل ملی برزیل انتخاب شد و مدّتی هم در هیئت معاونت به خدمت قائم بود.

و همچنین کلودنورلوس در امر ثابت و در خدمت تبلیغی پیشقدم گردید و نفوس متعدّدی را برای تحقیق و تحرّی به جلسات امری راهنمایی کرده و باعث ایمان جمعی از آنان گشت. لئونارا جریان وقایع و پیشرفت امور را پس از صعود حضرت عبدالبهاء در اوآن دوران ولایت مرتّباً به اطلاع هیکل مبارک

نمی‌گفت بلکه بیشتر از خدمات دیگران تمجید می‌نمود. بیت العدل اعظم الهی در سال ۱۹۷۳ وی را به عنوان مشاور قاره‌ای منصوب فرمودند. در این سمت او با دقت تمام معدودی از برجسته‌ترین یاران را به عنوان اعضاء هیأت معاونت برگزید که هریک مصدر خدمات مهمی گردیدند. در ضمن خدمات محوله، او به ترجمه و نشر آثار امری به زبان پرتغالی اهتمام ورزید و یکی از آخرین ترجمه‌هایش منتخبی از آثار حضرت اعلیٰ است. قبلاً بیشتر آثار حضرت بهاء‌الله و عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله را ترجمه کرده بود. لئونارا در سال‌های اخیر با کمک همسرش املاک و مستغلات متعددی را خریداری و پس از تعمیر به فروش می‌رساند. در این موقع توانست چندین موقوفه و حظیره القدس و مرکز امری نیز خریداری و تقدیم نماید که از آن جمله در محل اقامتش در ژوئیز دو فورד Juiz du Ford است.

بزرگترین موهبتی که نصیب او شد زیارت حضرت ولی امرالله در ارض اقدس در سال ۱۹۳۰ بود. در این زیارت از تعلیمات و ارشادات و عنایات مبارک برخوردار شد.

صعود این مهاجر ثابت قدم و فداکار در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۰ (در سن ۸۵ سالگی) پس از یک دوره بیماری ممتد اتفاق افتاد. بیت العدل اعظم پیام عنایت‌آمیزی خطاب به بازماندگان و جامعه بهائی صادر فرموده و طی آن ضمن ستودن از خدمات مشارالیه او را مادر روحانی امریکای جنوبی، کنیز عزیز حضرت عبدالبهاء نامیده و از خدمات درخشان شصت ساله او در آن قاره تمجید فرمودند. جلسات تذکر شایسته‌ای نیز در مشرق الاذکار پاناما و شیکاگو به یاد او تشکیل شد. ■

حضرت ولی امرالله می‌رساند و با دریافت توقیعات محبت‌آمیز از راهنمایی‌های مبارک در مورد برنامه کارش در برزیل استفاده می‌کرد. حضرت ولی امرالله به او توصیه فرموده بودند که در وهله اول خدمات تبلیغی را مقدم بر هر امری محسوب دارد، سپس به ترجمه و طبع آثار و کتب مبارکه و بالاخره خدمات اجتماعی و کمک به محرومان که مورد علاقه شخصی او بود پردازد.

در سال‌های بعد لئونارا به شهرهای مختلف برزیل سفر کرد و هر جا ضرورت تبلیغ و تحکیم اساس امر اقتضا می‌نمود مدتی اقامت می‌کرد. در شهر رسیف با یک مهندس انگلیسی (هارولد آرمسترانگ) ازدواج کرد و این پیوند به مدت ۳۲ سال تا فوت مشارالیه در سال ۱۹۷۳ ادامه یافت. وی با مطالعه کتب امری و رفتار و اخلاق همسر بهائیش موفق به ایمان شد و چون از نظر مادی مستغنی بود از هرگونه کمک دریغ نداشت. لئونارا تمام وقت و فرصتش را در سال‌های بعد منحصراً وقف خدمت، اعلان امر و تقویت جامعه بهائی برزیل نمود. لئونارا به اقامت در برزیل اکتفا نکرد بلکه با کمک چند تن از احبای امریکایی در سال ۱۹۴۵ اولین محفل روحانی ریودوژانیرو را تشکیل داد. کم‌کم مسافرین و مبلغین سیار امریکایی برای ملاقات لئونارا و کمک به جوامع نو بنیاد به برزیل آمد و شد نمودند که از آن جمله خانم امیلیا کالینز، فیلیپ اسپراک، رفیع و میلدرد متحده، امریک و ژزماری سالا و ویرجینا اربیسن Virginia Orbison را می‌توان نام برد.

لئونارا شخصاً فردی فروتن بود و هرگز در ضمن گزارش اخبار امری برزیل به نجم باختر و بعدها مجله اخبار امری از خود سخن

نشین مصاحبه
نشر مقالات
نمی‌گفت
کمک
خت و هم
خطبات
که خود
سپس

ریکا به
دلش
جوان
سالوادور
شهر

گیسی دائر
رومندی
تاسیس
جوانی به
Margot

سیر مؤمن
شور و
بعد به
ریکای
برزیل
عونت به

ت و در
نفوس
جسبات
جمعی از
بیشرفت
نروان
مبارک

نامه‌ای به خاله جان نازنینم

ایراندخت رسایی (مشرفزاده)

در طول تاریخ امر خانواده‌های بیشماری ترک علائق مادّی و دنیوی کرده و در کمال و ارستگی و انقطاع نقد جان را فدای خدمت و مهاجرت نموده‌اند. نکته جالب آنست که صرفنظر از باسلان و دلاوران اولیّه عهد اعلی که اکثریت با مردها بوده و زنانی مانند طاهره و رستمعلی انگشت شمار بوده‌اند در عصر تکوین اکثریت این خدمات و مهاجرت‌ها به همت و فداکاری و پشتیبانی خانمها انجام شده است. می‌توان گفت که اگر خانم خانه حاضر به ترک وطن و گسستن علائق مادّی نمی‌شد همسر او به ندرت می‌توانست در خدمت و مهاجرت موفق گردد. با بررسی خانواده‌های وارسته و فداکار می‌توان به این نتیجه رسید که بسیاری از خانمها مشوّق و تکان‌دهنده مردها برای حرکت و مهاجرت بوده‌اند. این کمینه به عنوان نمونه یکی از این مظاهر گذشت و فداکاری را انتخاب و حماسه زیر را تقدیم او می‌نمایم.

باشد که دوشیزگان و دختران جوان بهائی با مطالعه شرح حال دلاوران پیشین در زمره خدمتگزاران و وارستگان پسین درآیند و پایه زندگی آتیه خود را بر اساس خدمت و رضای حقّ پی‌ریزی کنند.

به تو ای کنیز دادار بی‌نیاز، ای همواره به ذکر حقّ دمساز، ای روحانیّه تیرانداز.
از زمان‌های دور که من نوزاد شیرخواری بودم و تو به علّت کم‌شیری خواهر عزیزت مرا از پستان محبّت شیر دادی و با دستان مهرپرور خود مرا در آغوش کشیدی و از ریشه جان خود مرا نیز چون فرزند عزیز خودت سیراب نمودی آنچنان مهر و محبّت را در دل نشاندی که با شیر اندرون شد و با جان بدر شود.
همانگونه که خودت با قلم ساده و شیرین خود شرح داده‌ای از ابتدای جوانی همواره مشتاق خدمت به آستان حقّ بوده‌ای و همانند آن پیر زنی که با کلاف نخ خریدار یوسف بود تو هم خریدار رضای حقّ بوده‌ای و به دیگران

به زبان حال می‌گفتی:
«لیک می‌خواهم که چه دشمن چه دوست گوید اینهم از خریداران اوست».
با شوهر مهربانت اردشیر تیرانداز از اعضاء ثابت لجنه ضیافات بودی، و در تشکیل جلسات مفید برای نفوس کم‌حشر طهران و مسافرین صرف وقت فراوان می‌نمودی و در یکی از همین جلسات پس از شنیدن سخنرانی ایادی عزیز امرالله جناب سمندری که مطرّز به بیان و دستور مولای عزیزت «واهجروا اوطانکم و انفقوا اموالکم و انصرفوا عما لدیکم...» بود آنچنان شوق و ذوق مهاجرت در رگ و خونت دمید که شوهر را وادار نمودی ترک تجارت و مناقصات دولتی و همه علائق



سرکشی و کمک به مهاجرین سلیمانیّه بیایند و جالب اینجاست که روز بعد از ورودشان حکمت امریّه مبارک معلوم شد. جناب خدادوست و جناب اسعدالحکماء در خیابان قدم می زدند و ندانسته وارد محوطه ممنوعه نظامی گردیده و بلافاصله جلب و زندانی شدند و با همّت خانم گولیک که محلی و زبان دان و معلّم رسمی و متنفّذ بودند از زندان آزاد گردیدند. در سلیمانیّه موفق به زیارت تکیه خالویه که گاه گاهی محلّ نزول اجلال جمال مبارک بود شدید.

بالاخره به همّت مهاجرین عزیز، محفل روحانی سلیمانیّه تشکیل شد که باعث شادی هیکل مبارک گردید. در آن زمان خانمها حقّ عضویت محفل را نداشتند و لذا اعضاء اولین محفل سلیمانیّه از جمله عبارت بودند از: عبدالحسین ایمانی، مظفر برجیس، اردشیر تیرانداز، نورالدین رأفت، حسین خدادوست، نورالدین عبّاسی و علی اکبر رستمی نژاد.

در شهر کوچک سلیمانیّه زندگی خوشی داشتید. روزهای سه شنبه که تنها باغ ملی شهر اختصاص به خانمها داشت با چادر به پارک می رفتید و در آنجا بود که با خانواده قاضی که از نواده های قاضی خانقائین بودند آشنا شدید. همه آنها می گفتند که ما نسل به نسل به «حضرت ایشان» ایمان داریم و لکن نمی توانیم اظهار نمائیم. تولیت نامه ای را که جمال مبارک برای قاضی خانقین مرقوم فرموده بودند پسر ایشان شیخ عبدالله در صندوقه آهنی در جای امنی در منزل نگهداری می نمود و به عنوان برکت خانواده به کسی نشان نمی داد و فقط آقای نورالدین عبّاسی که معلّم بچه های ایشان بودند یک مرتبه به زیارت آن نائل شدند. در جنگ مابین کردها و عراق تنها جایی که از آن

ر نموده و حتی پاساژی را که در خیابان ناصرخسرو در اختیار او بوده و درآمد شایانی داشت به صاحبش پس دهد که باعث حیرت و تعجب صاحب پاساژ گردید و رسماً به او گفت که تو عقلت را از دست داده ای، بالاخره در اواسط جنگ دوّم جهانی و اردیبهشت ۱۹۴۲ میلادی پس از مقابله با هزاران مشکل با شوهر و سه فرزند ۱۰ ساله، ۵ ساله و ۱۱ ماهه وارد بغداد شدید. کودکی خردسال بودم، اما درست یادم هست که شما عزیزان را در ایستگاه راه آهن طهران مشایعت کردیم و پس از برگشتن به منزل قاب عکس شما را شکستم تا شاید خاله جان عزیزم از آن بیرون آمده و مسافرت نکند. این خاطره ۵ سالگی را هرگز فراموش نخواهم کرد.

خوشا به حالت که در بغداد به معیت ایادی عزیز امرالله موفق به طواف بیت مبارک بغداد شدی و جمال مبارک با چنین موهبتی که فقط شامل حال مهاجرین می شد اجر و نصیب جزیل خود را به پاداش آنهمه سختی ها و مشقّات به تو ارزانی فرمود. از بغداد به امر محفل مرکزی عراق در هوای گرم زیر چادر و روبند عربی با فرزند ۱۱ ماهه در بغل روانه سلیمانیّه شدید. در آن موقع وسائل زندگی کمیاب، منزل برای اجاره نایاب، خیابان های سلیمانیّه بدون آسفالت، فقدان برق و آب لوله کشی رنج آور بود تا بالاخره در خرابه ای به نام منزل که هنوز اطاق هایش کاه گل نشده بود جایگزین شدید. الحمدلله که از لحاظ روحانی با خانواده های فائز، برجیس، خدادوست و ایمانی همدم و همزیان بودید و همواره به ترتیل آیات و مناجات مشغول.

هیکل مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله خانم بهیّه فرّج (گولیک) را امر فرمودند که برای

منزل سالم باقی ماند همان اطاق محتوی صندوقچه تولیت نامه بود و بعداً که پس از اقداماتی آن را به ارض اقدس می فرستند هیکل مبارک پس از اظهار مسرت و خشنودی فرمودند که خط اصل است.

متأسفانه پس از دو سال اقامت در سلیمانیه چون تعداد مهاجرین احباب زیاد شده بود و علما احساس خطر نمودند دولت را وادار نمودند به ابلاغ اینکه ایرانی ها در ظرف ۲۴ ساعت خاک عراق را ترک کنند و لکن اولیاء امور سلیمانیه به علت ارادت باطنی به جمال مبارک به شما یک ماه مهلت دادند. خلاصه با چشم گریان و جگر سوزان و با ضرر هنگفت مالی عراق را ترک و وارد خرمشهر و سپس اهواز شدید.

چون در آن زمان اهواز احتیاج به مهاجر داشت تصمیم گرفتید که در اهواز بمانید متأسفانه پس از اندک زمانی اسب درشکه لگدی به پیشانی هوشمند زد (آقای دکتر هوشمند تیرانداز اکنون ساکن تگزاس) و چون در اهواز وسیله معالجه نبود به ناچار به دستور پزشک محلی برای نجات جان فرزند خود به طهران مراجعت نمودید.

در نقشه ۴۵ ماهه مهاجرت که به دستور محفل مقدس ملی قرار شد ۱۰ خانواده برای تقویت روحیه ایمانی احباء به شیراز مهاجرت کنند خانواده شما نیز داوطلب گردید و با وجود گرفتاری های مالی خانه و گاراژ و چند مغازه را که در چهارراه عباسی داشتید فروختید و دستور حق را صمیمانه اجراء کردید. خدمات شبانه روزی شما و جناب تیرانداز را در ایجاد کلاس ها و شرکت در تشکیلات و تربیت اطفال و هرگونه خدمتی که رجوع می شد همه کسانی که در آن زمان در شیراز

بودند به یاد دارند. بالاخره جناب تیرانداز بیمار شد و مدت ۴۵ شبانه روز به علت سنگ کلیه و سایر عوارض در بیمارستان بستری بود و کسی امید به بهبود ایشان نداشت تا اینکه ایادی عزیز امرالله جناب سمندری تلگراف طلب شفا به حضور مبارک مخابره می نمایند و شب بعد جناب تیرانداز برای اولین مرتبه بدون درد خوابید و روز بعد خانم طاهره علائی (جذاب) مژده وصول تلگراف مبارک و حصول شفا را به شما ابلاغ نمودند.

تصمیم محفل مقدس روحانی آن بود که به همت سایر خانم های بهائی هیچیک از خانم های بهائی کمتر از ۴۵ ساله بی سواد نمانند و شما با سفرهای متعدد به اطراف شیراز مخصوصاً سعدیه در اجرای این تصمیم حد اعلائی وقت و همت خود را صرف نمودید. باز هم پس از سه سال و چندی استقامت به علت وضع مادی مجبور به مراجعت به طهران شدید.

چند سالی در طهران ماندید تا اینکه در سال ۱۹۵۳ نقشه جهاد کبیر اکبر اعلام شد و با وجود موانع مالی بالاخره موفق شدید که ارثیه پدر بزرگوار خود را در شرکت نونهالان به گرو گذارده و با شرط اینکه ماهیانه از اصل و فرع برداشت نمایند حاضر به مهاجرت خارج از ایران شدید. از جناب ملک خسروی که عازم کوی دوست بودند درخواست نمودید که از پیشگاه هیکل مبارک محل مهاجرتی را استفسار کنند، هیکل مبارک فرمودند: «اردشیر برود تونس».

خود شما دانشجوی سال دوم دانشکده حقوق بودید، فرزند ارشد شما آقای عزت الله تیرانداز نیز دانشجوی دانشکده معماری بود و سایر اطفال نیز مشغول تحصیل و تأمین آتیه

وسائل و جشن عروسی فرزندان آقای عزت‌الله به طهران بیایند که یک روز صبح پس از درد سینه مختصری در کمال آرامش صعود می‌فرمایند.

تلگراف مبارک حاکی از کمال رضایت و اظهار عنایت درباره ایشان موجب آرامش روح و قلب شما شد.

بارها گفته‌اید که در تمام مشقات وارده خنده می‌کردید ولی در صعود تیرانداز اشک چشم را جانشین خنده نمودید.

خوشا به حالتان که اطاق‌نشیمنتان تبدیل به غسلخانه شوهرتان شد و با پافشاری و همکاری سایر احباء توانستید قطعه زمینی را به عنوان گلستان جاوید از دولت بگیرید و این موضوع باعث مسرت خاطر هیکل مبارک گردید.

ترجمه مکتوب مبارک، که به امضاء جناب لوری آیواس است، چنین است:

«مکتوب محبت‌آمیز شما به تاریخ اول نوامبر به موقع خود رسید و به محضر انور حضرت ولی عزیز امرالله تقدیم شد. از خبر عروج برادر عزیز جناب تیرانداز حقیقتاً خیلی متالم شدند. ایشان از خادمین مخلص امرالله بودند و مصالح آن را در نهایت جانفشانی و شایستگی خدمت نمودند. روح فداکاری ایشان سرمشقی است از برای جمیع یاران، امیدواری مبارکشان چنان است که یاران دیگر قیام نمایند و خدمات جلیله ایشان را تعقیب کنند. خبر تعیین زمین مخصوص جهت گلستان جاوید بهائی سبب سرور قلب مبارک شد و اینکه اولین شخص بهائی که در چنین محلی دفن شدند جناب تیرانداز بودند دارای مزیت مخصوص و اهمیّت تاریخی است.

و اما در خصوص عائله جناب تیرانداز نظر

خود بودند و با وجود مخالفت فامیل و نصایح دیگران به محض وصول امریه مولای توانا حضرت ولی امرالله تقاضای ویزای تونس کردید و بطور معجزه‌آسا بدون اینکه بر طبق معمول مجبور به رفتن به فرانسه باشید اجازه ویزا آمد و در نوامبر ۱۹۵۴ وارد تونس شدید. یادم هست وقتی که خواهران و دیگر افراد فامیل و دوستان به شما می‌گفتند که عزت خیلی جوان است او را در طهران تنها مگذار می‌فرمودید نگهدارنده عزت مولای من است و من عزت خود را فدای عزت امر می‌کنم. وقتی که می‌گفتند صبر کن لیسانس خود را بگیرد و بعد برود می‌گفتید: «طلب العلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم».

در آن زمان بعضی از احباء پارسی‌نژاد با رفتار خود هیکل مبارک را رنجانیده بودند و احباء پارسی‌نژاد مدتی مآذون به حضور نبودند و با راهنمایی ایادی امرالله جناب فروتن اجازه زیارت شما آمد و قبل از هجرت به تونس مشرف شدید و جناب دکتر لطف‌الله حکیم به شما فرمودند که بقین است که جناب تیرانداز با هجرت خود رفع رنجش مبارک را خواهند نمود.

هیکل مبارک در مورد فرزندان اظهار عنایت نموده و فرمودند: «انشاءالله به خدمات بین‌المللی موفق خواهند شد، مطمئن باشید». در تونس هم از همکاری و همراهی و مصاحبت و مؤانست خانواده‌های: قدیمی، منشادی، صابران و دیگران برخوردار بودید تا اینکه جناب تیرانداز مجدداً بیمار و بستری گردیدند و یک مرتبه دیگر نیز تلگرافاً طلب شفا از هیکل مبارک می‌شود که عنایت می‌فرمایند و از بیمارستان مرخص و وارد منزل می‌شوند. قرار بود که ایشان برای تهیه

مبارک بر اینست که این مسئله را باید با مشورت محفل روحانی تونس ترتیب داد البته اگر بتوانند در تونس بمانند اجرشان عظیم خواهد بود. هیکل مبارک امر فرمودند که شما آن عائله را به ادعیه مبارکه در حق آنان اطمینان دهید و تحیات محبت آمیز مبارک خود را ابلاغ فرمودند.» (امضاء لوری آیواس)

پس از صعود جناب تیرانداز شما تصمیم گرفتید که نه فقط در تونس بمانید بلکه با صلاحدید محفل ملی تونس به مهاجرت داخل تونس اقدام کنید و در شهر سوس ساکن شوید. بلی آواره کوی دوست شدید و لذت آن را بهتر از هر استراحت و خوشی و مسرت می دانستید. در سوس بیمار شدید و احتیاج به عمل جراحی داشتید و از محبت دوستان مخصوصاً خانواده محترم بغدادی که به شما پیوستند بهره مند گشتید. پس از سه سال استقامت و خدمت در نقطه مهاجرت و فروش قطعه زمینی در طهران برای مخارج مربوطه چون دو فرزند برومند دیگر هوشمند و نصرت (دکتر نصرت الله تیرانداز ساکن فرانسه) احتیاج به ورود به دانشگاه داشتند و در تونس وسائل آن فراهم نبود با مشورت محفل ملی تونس چون فرانسه احتیاج به مهاجر نیز داشت در ژانویه ۱۹۵۸ در سن مون پلیم فرانسه ساکن شدید و با کمک سایر مهاجرین از قبیل خانواده های محترم: بغدادی، ثابت، اوحدی و مودت موفق به تشکیل محفل روحانی گشتید و در همان سال پس از انعقاد کانونشن ملی محفل ملی فرانسه متأسفانه در سال ۱۹۶۰ آن محفل گرفتار دسائس ناقض عهد میسن ریمی گردید. تعداد زیادی خانواده های دیگر گرفتار امتحان شدند ولی شما و خانواده تان مانند جبل راسخ ثابت بر عهد و میثاق الهی و سپس ایادی عزیز

امرالله جناب فیضی از ارض اقدس تشریف آورده و به غائله خاتمه دادند.

باری در فرانسه مشغول خدمات همیشگی بودید، از جمله به مهاجرت لیون رفتید تا در کنفرانس بین المللی ۱۹۷۶ که در پاریس تشکیل شد حسب التوصیه جناب نخجوانی عضو بیت العدل اعظم الهی برای کمک در تحقق نقشه ۵ ساله به ایران مسافرت و در مدت ۶ ماه به اکثر ایالات و ولایات مسافرت های تشویقی نموده و باعث ایجاد شور و نشور روحانی در احباء گردیدید. بالاخره به فرانسه نزد فرزندان تان مراجعت و چمدان به دست سالی دو مرتبه به ممالک فرانسه زبان آفریقایی مسافرت های متعدد نمودید و همواره مراحم بیت العدل اعظم الهی را شامل حال خود کردید تا اینکه فصل کهولت و بیماری فرا رسید و هنوز هم که در خانه سالمندان در لیون فرانسه به حکم اجبار ساکنید بنا به گفته خودتان از جدا شدن از میدان خدمت بیشتر رنج می برید تا از درد ستون فقرات و سایر عوارض جسمانی. هنگامی که حضرت حرم به اتفاق سرکار خانم نخجوانی در خانه سالمندان به دیدن شما تشریف آوردند و پیام محبت و مکرمت بیت العدل اعظم را به شما ابلاغ فرمودند با صدای بلند گفتید:

«گر طیببانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم لذت بیماری را».
خاله عزیز، اکنون که روح پرفتوح و بزرگ شما هنوز گرفتار قفس تن علیل است برای آنهمه خدمات و فداکاری ها شما را می ستایم و تمنا دارم که این نوشته را بپذیرید زیرا:

سخن کز دل برون آید، نشیند لا جرم بر دل. ■

نام آوران هنر

مکتب سقاخانه

عبدالحمید اشراق

پرویز تناولی نقاش و مجسمه‌ساز نامدار که در کانادا بسر می‌برد، کارگاهی هم در طهران دارد تا هر وقت به ایران سری می‌زند به کارهایش در آنجا ادامه دهد و بیکار ننشیند. چندی پیش در پاریس جلسه‌ای با حضور شارل حسین زنده‌رودی، پرویز تناولی و چند هنرمند برجسته دیگر تشکیل شد. موضوع بحث این جلسه مکتب سقاخانه بود زیرا تناولی و زنده‌رودی هر دو از پایه‌گذاران و نامداران مکتب مزبور هستند.

مکتب سقاخانه حدود دهه ۱۳۴۰ ه.ش. آغاز شد و به عنوان گرایشی به تحوّل یا به زبانی دیگر نگرشی مدرنیست در نقاشی تلقی گردید. ابتکار بنیان‌گذاران این مکتب در بخدمت گرفتن هنر عامیانه و مذهبی بود تا بدین وسیله رابطه‌ای بین هنر نقاشی قدیمی ایران و نقاشی و نوگرایی جهان برقرار کنند.

زنده‌رودی که سمت پیش‌کسوت به او می‌دهند می‌گوید که او به جنبه‌های عرفانی مکتب سقاخانه توجه بیشتری دارد، مثلاً از نوشته‌های روی پیراهن‌هایی که به منظور حفظ جان جنگجویان تهیه شده الهام می‌گیرد. روی این پیراهن‌ها دعاهایی که جنبه عرفانی و اعتقادی داشت می‌نوشتند و معتقد بودند که همچون زره جنگجوی را حفاظت می‌کند. آنچه به او الهام می‌بخشید از اسطربلاب دعانویسی و یا خط و اعداد گرفته تا فداکاری‌ها و زندگی‌نامه‌های پیش‌کسوتان اسلام را شامل

می‌شد.

زنده‌رودی معتقد است که هنرمندان باید عناصری را که به عقیده ایرانی‌ها خوش یمن است و موجب خیر و برکت در زندگی می‌شود بیشتر به کار گیرند و تا حد امکان از عناصر بد یمن، ولو اینکه از دیدگاه هنری ارزنده و مناسب باشند، دوری جویند و به جنبه‌های فرهنگی بیشتر بپردازند.

زنده‌رودی دوره‌های گوناگونی را پشت سر گذارده و از منابع سرشار فرهنگ ایرانی و به قول خودش مواد خامی که به حدّ وفور در کوچه و بازار به چشم می‌خورد استفاده کرده است. و می‌گوید سایر هنرمندان نیز باید با گردآوری و شکل بخشیدن به این مواد خام فرهنگ ایرانی را معرفی کنند.

زنده‌رودی که دلبستگی فراوانی به آب و خاک ایران دارد و برای الهام گرفتن از سنت‌های قدیم و کشف موضوع‌های جدید به اکثر مناطق کشور سفر و عکسبرداری کرده می‌گوید خاک وطن مانند مادر جاودانی است و هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین وطن باشد. آثار تمدن ایرانی جرّقه و آغازی است که می‌توان در رشته‌های هنری از آن برداشت کرد و آن را به سایر هنرمندان جهان که در جستجوی حرکت و درکی جدید از برخوردهای هنرمندان با هنرهای سنتی هستند نشان داد. در واقع انتخاب عناصر هنر قدیمی ملی و مذهبی ایران که در میان مردم ریشه دوانده و گسترده شده

و مردم به آن گرویده و خو گرفته‌اند خود موجب سرعت در شناسایی مکتب سقاخانه شد. باید افزود که نام این مکتب یعنی سقاخانه را کریم امامی روزنامه نگار مترجم و منقذ حدود ۴۰ سال پیش برگزیده و این نام بعدها ماندگار شد. زنده‌رودی آثار ارزنده‌ای در زمینه این نوع نقاشی بوجود آورده و جوایز بین‌المللی و افتخارات بسیاری کسب نموده است. اما نام سقاخانه را نمی‌پسندد و می‌گوید این نام جوابگوی خواست‌های او نیست.

از جمله کارهای او باید نقاشی برای دیوان حافظ را که در واشنگتن به چاپ رسیده و یا تذهیب سر لوحه‌ها و تجلید قرآن کریم را نام برد که اثر با ارزشی است، و نیز آثار متعددی دیگر. زنده‌رودی اخیراً به مناظر ایران توجه بیشتر می‌کند و از آنجا که نگاهی لطیف به ایران دارد آثار لطیفی نیز ابداع می‌کند.

این نقاش ارزنده از خط شروع کرد ولی در همانجا باقی نماند و تا آنجا که امکان‌پذیر بود از انبوه کلمات، حروف و نقش‌ها که وارث قرن‌ها فرهنگ ایرانند و کسی به آنها توجه نداشت ترکیب‌هایی جدید بوجود آورد و آنها را با نوآوری به شیوه‌ای بس دلکش تحویل جامعه داد. او به قواعد و اصول کاری ندارد و نمی‌خواهد بداند که منشأ این شکل و طرح از کدام ده و یا شهر، و مربوط به خلق و خوی چه گروه و یا چه دوره‌ای است. ولی نسبت به رویدادها و حوادث در رابطه با دیانت اسلام توجه بیشتری داشته و از آنها بیشتر الهام می‌گیرد. زنده‌رودی معتقد است که این گنجینه‌های پیش پا افتاده که در کوچه و خیابان به چشم می‌خورند مواد خام هستند و نیاز به افرادی دارند که با دید هنری و برداشت خاصی از آنها آثاری بدیع خلق کنند. او این گنجینه‌ها را

الهام بخش نوآوری می‌داند.

پرویز تناولی نگاهی دیگر به مکتب سقاخانه دارد. در جلسه پاریس تناولی گفت که این مکتب بر اثر همکاری چند هنرمند در آتلیه کبود آغاز شده و با مشارکت چند نقاش بنام (او) نام آنها را ذکر کرد) که درباره هنر سنتی و مدرنیسم تبادل نظر می‌کردند مکتب سقاخانه بوجود آمد و بعدها توسط گروهی دیگر در دانشکده هنرهای تزئینی بیشتر رواج یافت و به راه افتاد. تناولی اضافه کرد که مکتب سقاخانه رفته رفته به شاخه‌های مختلف تقسیم شد و هر گروه بخشی از عناصر این مکتب را بکار گرفت و آن را به نحو شایسته به پیشرفت‌های قابل توجهی رساند. پایه اصلی کارهای این هنرمندان جادو جنبل، خطاطی، چهره زنان با ابروان پیوسته قاجاری و غیره بود.

او اضافه کرد که در گذشته، شئون و شخصیت افراد را در خوش خطی می‌دانستند و خط خوب عامل شهرت و از جمله خصوصیات اشرافیت بود. گروهی خود را به مکتب سقاخانه وارد کردند در حالیکه در واقع پیرو آن نبودند. آنها خوش‌نویسانی بودند که با شکل دادن به نوشته‌ها و حروف فارسی خود را پیرو مکتب سقاخانه قلمداد کردند. مثلاً یک حرف را به تعداد زیاد بارها پشت سرهم نوشته و با قلم‌های نریز و درشت فرمی ایجاد می‌کردند. آنها در واقع مقیاس خط نویسی را تغییر می‌دادند و آن را در مقیاس بزرگتر پیاده می‌کردند. یک حرف و یا یک واژه مقدس را گرفتن و آن را روی بوم تکرار کردن نمی‌تواند یک اثر در چارچوب مکتب سقاخانه قلمداد شود.

پرویز تناولی خود هنرمندی نامدار و مجسمه‌سازی برجسته است علاوه بر آن باید



ز چپ: پرویز

او ز یکی از
دانست. وی به
کرده و بری ج
بومی ساین
کرده ست. و
را درک و زندگی
این اساس آنچه
به مرده خراج
هنرهای بومی.
کرد و آن را در
نمایشگاه‌هایی
هنری گرچه گشت
مورد توجه و
قرار گرفتند. بین
استرالیا، مریک و

و حتی در ایران تشکیل شده و کتاب‌هایی به زبان خارجی درباره آنها نوشته‌اند.

تناولی خدمت بزرگی به فرهنگ بومی ایران نموده و ارزشی که هنرمندان برای خدمات او قائلند در تاریخ فرهنگ هنری ایران ثبت خواهد شد.

البته این خدمات و فعالیت‌های فرهنگی جدا از ذوق سرشار او در مجسمه‌سازی و نقاشی است. پرویز تناولی جوایز و افتخارات فراوان بین‌المللی کسب نموده و در نمایشگاه‌های بسیار شرکت کرده بطوری که امروزه آثار او در تعدادی از موزه‌های جهان عرضه شده است.

در جلسه پاریس تناولی صحبت را از مکتب سقاخانه به

مجسمه‌سازی کشاند و ضمن توضیح مختصری درباره تاریخ معاصر مجسمه‌سازی در ایران گفت که در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ فقط چند مجسمه از رضا شاه و محمد رضا شاه در طهران بود و مجسمه دیگری کمتر در ایران به چشم می‌خورد. در آن زمان شهردار طهران آقای مهام برای زیبا کردن شهر و با الهام گرفتن از شهرهای اروپا دستور احداث حوضچه‌هایی در میادین را داد که در وسط آن مجسمه‌هایی نصب شده و فواره‌های زیادی پیرامون آن کار می‌گذاشتند. با این ابتکار ایشان به شهردار فواره‌ای شهرت یافت. مجسمه‌های مزبور غالباً از پرندگانی چون اردک و قو بود که از بخشی از آنها فواره‌ها جاری بود اما این مجسمه‌ها بوسیله قالب ساخته می‌شد و فن



از چپ: پرویز تناولی و مهندس عبدالحمید اشراق نویسنده مقاله

او را یکی از بنیان‌گذاران هنر مدرن در ایران دانست. وی به جامعه هنری بسیار خدمت کرده و برای جستجو و تحقیق در مورد هنرهای بومی سالیان دراز به اقصای نقاط ایران سفر کرده است. او جویای این است که حقیقت‌ها را درک و زندگی روزمره مردم را لمس کند و بر این اساس آنچه را که روایت و جمع‌آوری کرده به مردم خارج از ایران نیز عرضه نماید. وی هنرهای بومی، مردمی و روزمره را جمع‌آوری کرد و آن را در نقاط مختلف جهان با ترتیب نمایشگاه‌هایی به نمایش درآورد. این آثار هنری گرچه گمنام و پیش پا افتاده بودند ولی مورد توجه و حیرت هنرمندان سایر کشورها قرار گرفتند. این نمایشگاه‌ها در اکثر شهرهای استرالیا، امریکا و تعدادی از پایتخت‌های اروپا

مجسمه‌سازی در آنها رعایت نشده بود.

تناولی اضافه کرد که حدود سال ۱۳۶۰ نخستین نمایشگاه مجسمه‌سازی خود را در طهران در تالار فرهنگ برگزار کرد ولی از آنجا که این مجسمه‌ها به هیچوجه با عادت‌های مردم و اشکال قدیمی سنتی مجسمه‌سازی همخوانی نداشتند، واکنش بینندگان تند و نامناسب بود و برخی خشمگین شده و برخوردی زننده با او داشتند و آثارش را بی‌ارزش خواندند.

ابتکار این هنرمند در این نمایشگاه این بود که از آهن‌های قراضه قطعات ماشین آلات مجسمه‌هایی ساخته بود که شیوه‌ای بس مدرن داشت و مورد پسند عموم مردم قرار نمی‌گرفت. درست مانند حدود اواخر دهه سی هنگامی که یک گروه نوگرای نقاش که جلیل ضیاءپور فرد فعال آن بود یک نمایشگاه نقاشی مدرن در باشگاه جامعه معلمان در لاله‌زارنو برپا کرد در حالیکه در سالن مجاور آثار نقاشان سنتی به نمایش درآمده بود. در یکی تابلوهایی به سبک کمال الملک و آثار شاگردان او، در سالن مجاور آثار نقاشان نوگرا یعنی نقاشی‌های مدرن با مایه‌های کوبیسم، امپرسیونیسم و سبک‌های جدید بود.

از میان مردمی که به تماشای این نمایشگاه آمده بودند تعداد افرادی که به سالن نقاشی مدرن می‌رفتند بسیار کم بود و کسانی که از آن دیدن می‌کردند تابلوها را نمی‌پسندیدند و به نقاشان ناسزا می‌گفتند. در رابطه با این نمایشگاه واقعه جالبی نیز روی داده بود. بطوری که ضیاءپور تعریف می‌کرد پس از پایان نمایشگاه مسئول شهربانی ایشان را احضار کرده و پرسیده بود سبک کوبیسم کدام شاخه از کمونیسم است؟ ضیاءپور یکه خورده

بود با تعجب توضیح کامل داده بود و سرانجام او را آزاد کرده بودند.

اولین نمایشگاه تناولی نیز چنین بود از آنجا که مردم به این نوع مجسمه‌ها عادت نداشتند و با سبک‌های جدید خو نگرفته بودند، مجسمه فرهاد کوه‌کن و یا فرهاد و مرد عرب با آن مصالح و فرم و ساختار به نظرشان عجیب و نامأنوس می‌رسید، با این حال افرادی هم بودند که به آن ارج می‌نهادند. تناولی می‌گفت اولین مشتری من شاهرخ گلستان بود و مهندس مقتدر که برای دانشگاه شیراز سفارش‌هایی به من داد.

تناولی در پایان این مقدمه به هنر و مجسمه‌سازی بعد از انقلاب در ایران رسید و گفت بعد از انقلاب هنر انقلابی رواج یافت و مکتب نقاشی سقاخانه منفور شد. مسئولین امور می‌گفتند که اینها به شما دیکته شده و جزو اباطیل است و بجای آن باید هنر خونین، شهدا، زخمی‌ها، و کشته‌شدگان در تابلو نشان داده شود. باید خون و فقر و شجاعت بسیجی‌ها در تابلوها پیام‌آور انقلاب باشد.

از این رو در واقع یک سبک جدید و واقع‌گرا حکمفرما شد و صحنه‌های جنگ، تصویر گروه تظاهرکنندگان، زنان چادر سیاه و تفنگ به دست بر تابلوها ظاهر گردید. عکاسی، فیلم‌برداری، تأثر و سایر رشته‌های هنری نیز تابع این "نبرد مقدس" و تلقی مسئولین امور در این راستا پیش می‌رفتند.

موزه‌ها بخصوص موزه هنرهای معاصر مملو از کارهای انقلابی شد و از سایر سبک‌ها خبری نبود. مجسمه‌سازی وضع دیگری به خود گرفت نوعی مجسمه‌سازی شعاری رواج یافته در میادین شهرها حتی شهرهای کوچک گل لاله سمبل انقلاب شناخته شد. گل لاله را



«...منم شاهباز دست بی‌نیاز،
پر بستگان رابگشایم و پرواز
بیاموزم...» حضرت بهاءالله

به اوج عالم هستی،

تو شاهباز منی

فرهمنده مقبلین (الهام)

دل از جهان به تو بستم، تو دلنواز منی
اگر که چاره ندارم، تو چاره‌ساز منی
من این جوانه لرزان به شاخسار وجود
تو رمز زندگی و راز اهتزاز منی
من این قناری غمگین و سرد و بی‌آواز
تو همچو عطر به گل خفته، نغمه ساز منی
درون معبد هستی منم به راز و نیاز
تو بی‌نیاز دو عالم، ولی نیاز منی
به سرّ تو نرسد تنگنای فکرت من
تو با خبر ز دل خسته و ز راز منی
گذشت عمر گرانمایه‌ام به سوز و گداز
تو خود بهانه هم سوز و هم گداز منی
شکسته گر چه مرا بال و پر در این زندان
به اوج عالم هستی، تو شاهباز منی
بمیرمت، که بشیرم شدی به عمر ابد
بنازمت، که خداوندگار ناز منی
پرستشت کند «الهام» در نشیب و فراز
تو در نشیبِ بلا، قلّه فراز منی

به صورت مجسمه‌های بزرگ و کوچک ساخته
در این میدان‌ها نصب می‌کردند.

اما ظهور مکتب جدید «مجسمه‌سازی
شعاری» وضع خاصی داشت بطوری که مثلاً
جمله «جنگ جنگ تا پیروزی» را با برجسته
کردن کلمات به صورت مجسمه در
مقیاس‌های مختلف ساخته و در جاهایی
نصب می‌کردند یا جمله «نصر من الله و فتح
قریب» را به همین شکل تبدیل به مجسمه
می‌کردند و مجسمه‌های زیادی از سربازانی که
تفنگ به دست گرفته و یا شهیدی را به دوش
می‌کشیدند به چشم می‌خورد.

مسئله دیگر احداث میادین بدون مقیاس و
تناسب در رابطه با جمعیت و وسعت شهرها
بود که برای نصب این مجسمه‌ها در نظر گرفته
می‌شد. اکثر میادین ایجاد شده به قدری بزرگ
بودند که هیچ تناسبی با شهر نداشتند و انسان
را به تعجب و آمی داشتند و در بعضی از آنها
سمبل طهران یعنی میدان آزادی (شهید قدیم)
تقلید شده بود و سمبل شهیاد را در مقیاس دو
یا سه متر ساخته بودند و در رابطه با مقیاس،
نقاشی‌های دیواری بسیار بزرگ ۳۰×۲۰ متر و
یا تقریباً ۲۰×۱۰ متری از رهبر انقلاب یا
میوه‌ها و غیره را نیز الصاق می‌کردند.

در این جلسه ضمن بحث و گفتگو در رابطه
با مسائل هنری بعد از انقلاب جملگی معترف
بودند که باید این آثار را به عنوان نشانه‌هایی از
آثار انقلاب فرهنگی زمان انقلاب دانست که در
تاریخ فرهنگی کشور با ذکر جزئیات ثبت و
نگاشته می‌شود. در پایان جلسه زنده‌رودی بار
دیگر عدم توافق خود را نسبت به نام سقاخانه
برای این سبک از هنر نقاشی تکرار کرد و
حاضران در انتظار نامی که وی بجای سقاخانه
پیشنهاد خواهد کرد جلسه را ترک کردند. ■

فریدون مشیری، سفیر مهر، امیر عشق

دکتر ایرج خادمی*

برکه نشسته و در خود غرق است، آهسته به کنار او خزیدم. خانم‌ها هم به گردش و صحبت در پیرامون برکه مشغول شدند. دقایقی چند به سکوت گذشت، سپس فریدون چشمان نجیب و مهربانش را به من دوخت و با تبسمی که آمیزه‌ای از لذت و حسرت و شادی و اندوه به همراه داشت، لب به سخن گشود و نغمات دلنشین سر داد. یادم نیست آن حالات و ترنمات آسمانی چقدر طول کشید، ولی مستی آن لحظات پاک و بی‌آلایش را که صفای روح مشیری ساقی آن بود هنوز در رگ جان احساس می‌کنم.

مشیری، سفیر مهر

صحبت بر سر انسان بود و تبار ملکوتی انسان، و فروپاشی ارزش‌های انسانی، و صلا‌ی بیداری، همان صلابی که در یک مدار پی‌گیر پنجاه ساله بر زبان مهرآمیز مشیری جاری بود: در این گذرگاه

کار تو پیوستن به اردوگاه خوبی

کار تو دل بستن به زیبایی

کار تو گوهر ساختن از سنگ خارا است

کار تو پیکار، با تیرگی هاست

من دل به زیبایی، به خوبی می‌سپارم

دینم اینست

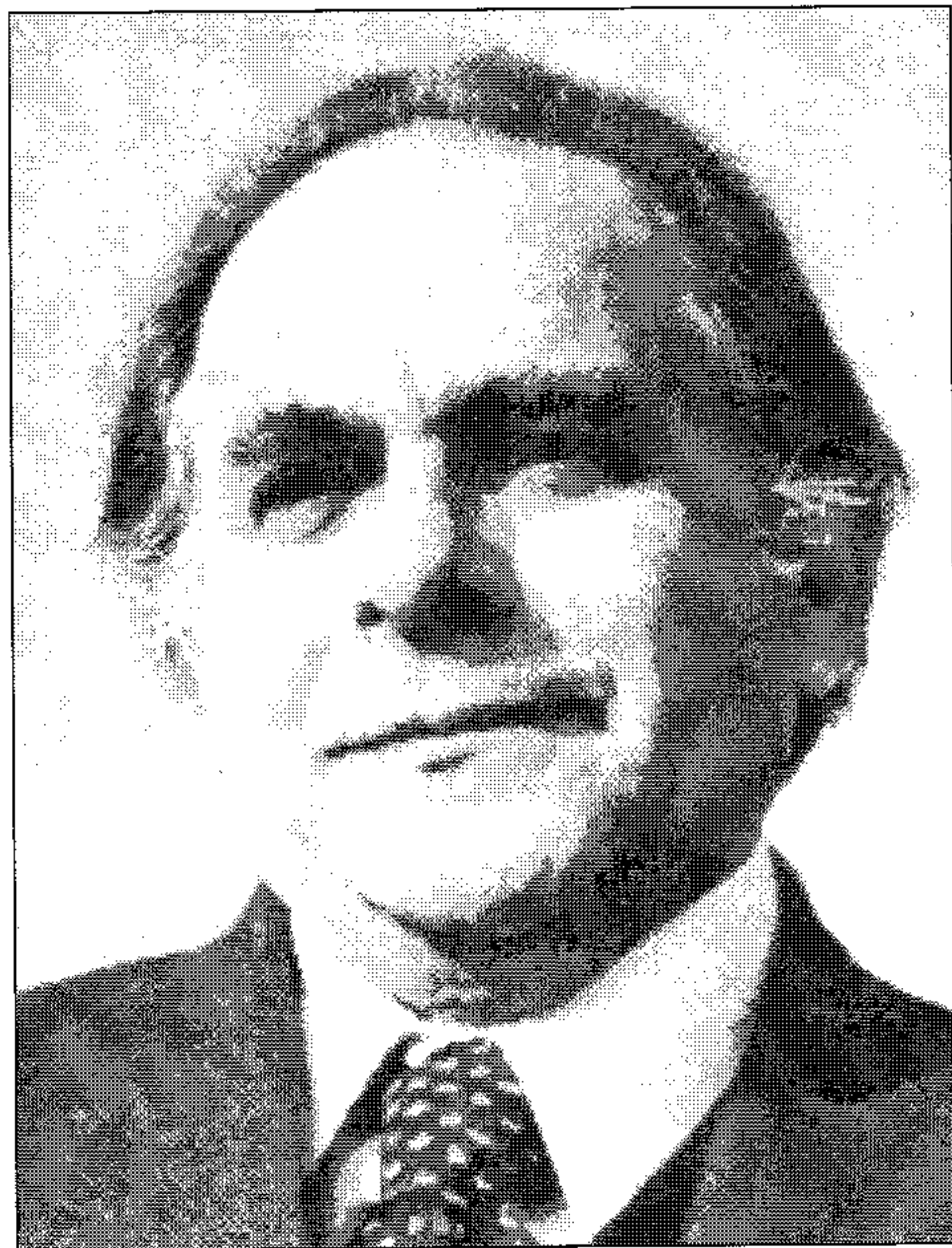
من مهربانی را ستایش می‌کنم

آئینم اینست^۱

بولوار سانست (غروب آفتاب) Sunset Boulevard یکی از پر پیچ و خم‌ترین، طولانی‌ترین و زیباترین خیابان‌هایی است که مرکز بازرگانی (Down Town) شهر لوس آنجلس را به اقیانوس آرام می‌پیوندد.

در دهانه غربی این خیابان، جایی که ارتفاعات مالیبو Malibu به اقیانوس می‌نگرد باغ مصفا‌ی قرار دارد که به همت هندوها و به یاد باغ‌های دامنه هیمالیا ساخته شده و همچون قطعه زمرد زیبایی بر شانه کوهستان نشسته است. در وسط باغ یک برکه وسیع طبیعی مهماندار مرغابیان و قوی‌های شناوری است که مرتباً بر فراز آب چرخ می‌زنند. اطراف برکه را درختان همیشه سبز و چمن‌های خوشرنگ پوشانده است. هندوها بر بخشی از چمن‌های باغ، که شبه جزیره‌ای کوچک را ماند، طاقی و رواقی به طرح و طرز معبد ساخته‌اند که مراسم عروسی خود را در آنجا برپا می‌دارند. این باغ شیفتگان طبیعت و دلباختگان شعر و ترانه را همواره به دیدار خود می‌کشاند، چنانکه برخی آن را "بهشت عاشقان" نامیده‌اند.

در یکی از روزهای روشن و دل‌انگیز بهاری به اتفاق همسرم به آن بهشت رفته بودیم. گمان می‌کنم سال ۱۹۹۷ بود، سالی که فریدون مشیری انبوه ایرانیان را در گوشه و کنار امریکا از فیض دیدار و طراوت اشعارش سیراب می‌کرد. دیدم فریدون در آلاچیق مشرف به



مشیری از نور حرف می‌زد، از روز، از حرکت، از زندگی:

هر بامداد
تا نور مهر می‌دمد از کوه‌های دور
من بال می‌گشایم، چابکتر از نسیم
پیغام صبحدم را
با شعرهای روشن، پرواز می‌دهم
انبوه خفتگان را
با نغمه‌های شیرین، آواز می‌دهم

از نور حرف می‌زنم، از نور
از جان زنده، از نفس تازه، از غرور^۲

هیچ انگیزه‌ای جز ندای بیدار درون این
همه انسانیت را در شعرهای او نمی‌ریخت.
صبورانه مردمش را به مهر و دوستی، صلح و
آشتی، عشق و آزادگی، دانش و بینش، برادری
و برابری و فرهنگ و خرد می‌خواند:

در زیر این نیلی سپهر بی‌کرانه
چندان که یارا داشتم، در هر ترانه
نام بلند عشق را تکرار کردم
با این صدای خسته شاید خفته‌ای را
در چارسوی این جهان بیدار کردم
من مهربانی را ستودم
من با بدی پیکار کردم

در راه باریکی که از آن می‌گذشتیم
تاریکی بی‌دانشی بی‌داد می‌کرد
ایمان به انسان، شب‌چراغ راه من بود
شمشیر دست اهرمن بود
تنها سلاح من در این میدان سخن بود!
شب‌های بی‌پایان نخفتم

پیغام انسان را به انسان باز گفتم^۳

گاه با زبان اشک و آه و شاید خسته از تکرار
سخن می‌گفت:

اینک خدای داند دیری است با شما
من با همین زبان شما، با همین کلام
هرجا رسیده‌ام سخن از مهر گفته‌ام
آوخ که پاسخی بسزا کم شنفته‌ام

من واژه واژه مثل شما حرف می‌زنم
من سال‌هاست بین شما با همین زبان
فریاد می‌کنم!

سوگند می‌خورم همه با هم برادرید
در چهره برادر، با مهر بنگرید^۴
و گاه ترجمان پیام هم‌زبانی چون شهریار
می‌شد که پیش از او به جاودانگی پیوسته بود:

خود به زبانی شیرین این رابطه را تصویر کرده است:

ای همه مردم، درین جهان به چه کارید
عمر گرانیامیه را چگونه گزارید
هرچه به عالم بود اگر به کف آرید
هیچ ندارید اگر که عشق ندارید^۷

ملت ما با عواطف عاشقانه مشیری
نخستین بار از طریق "کوچه" آشنا شد. این شعر
داستان شیدایی بسیاری از هم عصران مشیری
را که از کوچه‌هایی مشابه عبور کرده بودند
تصویر کرد و به همین دلیل به حافظه تاریخ
ملی دلدادگی سپرده شد! اما عاشقانه‌های
مشیری با کوچه پایان نگرفت، او از آن کوچه
گذشت و از کوچه‌های دگر هم:

تنها، غمگین، نشسته با ماه
در خلوت ساکت شبانگاه
اشکی به رُخم دوید ناگاه
روی تو شگفت در سرشکم
دیدم که هنوز عاشقم، آه^۸

بار دیگر، عشقی دیگر:
نخستین نگاهی که ما را بهم دوخت
نخستین سلامی که در جان ما شعله افروخت
از آن روزها، آه، عمری گذشته است
چو با یاد آن روزها می نشینم
چو یاد ترا پیش رو می نشانم
دل جاودان عاشقم را
به دنبال آن لحظه‌ها می کشانم^۹

و دوباره جادوی عشق:
در بنفشه زار چشم تو

می رفت و با صدای حزینش، می خواند
در اصل یک درخت کهن
آدم از بهشت
آورد در زمین و درین پهندهشت کشت
ما شاخه درخت خداییم
جون برگ و بار ماست ز یک ریشه و تبار
هریک تبر به دست چراییم؟

می خواند با صدای حزینش
می خواست تا صدای خدا را
در جان مردمان بنشانند^۵
و بیندیشیم به این حرف آخرش که تداوم
حضور مشیری را در روشن ترین بخش ادبیات
انسانی ما اعلام می دارد:

پیران پیش از ما نصیحت وار گفتند
دیر است، دیر است
تاریکی روح زمین را
نیروی صد چون ما ندایی در کویر است
نوحی دگر می باید و طوفان دیگر
دنیای دیگر ساخت باید
وز نو در آن انسان دیگر
اما هنوز این مرد تنهای شکیبیا
با کوله بار شوق خود ره می سپارد

تا از دل این تیرگی نوری برآرد
در هر کناری شمع شعری می گذارد
اعجاز انسان را هنوز امید دارد^۶

مشیری، امیر عشق

شگفتا که عشق و انسانیت را از لوازم ذاتی
یکدیگر دانسته‌اند. آری درست گفته‌اند و گرنه
چگونه می توان آن همه لطائف معنوی را
بی مدد عشق در عروق شعر ریخت؟ مشیری

می‌نوشیم:

ای سراپا همه خوبی
تک و تنها به تو می‌اندیشم
همه وقت، همه جا
تو بمان با من، تنها تو بمان

پاسخ چلچله‌ها را تو بگو
قصه ابر هوا را تو بخوان
تو بمان با من، تنها تو بمان
در دل ساغر هستی تو بجوش
من همین یک نفس از جرعه جانم باقی است
آخرین جرعه این جام تهی را تو بنوش^{۱۱}

یادداشت‌ها

* مقاله بالا بر اساس سخنانی است که نویسنده در دانشگاه واشینگتن در مجلس یاد بود فریدون مشیری ایراد نموده‌اند.

- ۱- از قطعه "در گذرگاه جهان"، مجموعه "آه باران".
- ۲- از قطعه "از نور حرف می‌زنم"، همان مجموعه.
- ۳- از قطعه "نسیمی از دیار آشتی"، مجموعه "از دیار آشتی".
- ۴- از قطعه "با زبان اشک"، همان مجموعه.
- ۵- از قطعه "ای وای شهریار"، مجموعه "لحظه‌ها و احساس".
- ۶- از قطعه "نسیمی از دیار آشتی"، مجموعه "از دیار آشتی".
- ۷- از قطعه "دوست بدارید"، مجموعه "آه باران".
- ۸- از قطعه "لحظه و احساس"، مجموعه "لحظه‌ها و احساس".
- ۹- از قطعه "نخستین نگاه"، مجموعه "از دیار آشتی".
- ۱۰- از قطعه "بهترین من"، مجموعه "پرواز با خورشید".
- ۱۱- از "آخرین جرعه این جام"، همان مجموعه.

من ز بهترین بهشت‌ها گذشته‌ام
من به بهترین بهارها رسیده‌ام

ای غم تو همزبان بهترین دقایق حیات من
در تمام روز، در تمام شب، در تمام ماه
در فضای کوچه، خانه، راه
در خطوط درهم کتاب
در دیار نیلگون خواب

نام تو مرا همیشه مست می‌کند
بهتر از شراب
بهتر از تمام شعرهای ناب^{۱۰}

مهار مهر

گویند فیل را، هر جا رها کنند
یکراست رو به جانب هندوستان بَرَد
او را مهار مهر سوی دوستان برد
در حیرتم هنوز و همیشه که آدمی
آسان چگونه از وطن خویش بگذرد
و آنجا رود که نام وطن را نیاورد

به ایرانم، ایران جاودانه‌ام

معنای زنده بودن من با تو بودن است
نزدیک، دور
سیر، گرسنه
رها، اسیر
دل‌تنگ، شاد
آن لحظه‌ای که بی تو سر آید مرا مباد
مفهوم مرگ من
تو راه سرفرازی تو، در کنار تو
مفهوم زندگیست،
مفهوم عشق نیز.
و اینهم جرعه آخر که به یاد فریدون با هم

مضامین عمده شعر معاصر افغانستان

بهر روز جباری

بردن نمادهای اساطیری شاهنامه در این شعر
بر لطف آن می‌افزاید:

شب بر رخ سپیده نقاب افکند
خورشید گشت بیژن و شه در بند
پژمرد در نگاه شفق امید
خشکید بر لبان سحر لبخند
آن جنگل تکاور بالنده
ویرانسرا شده است یکی مانند
اندام پاره پاره هر کاجش
افتاده است بر سر هر در بند
بازوی قطعه قطعه هر تاکش
آویخته است بر سر هر آوند
و در پایان مردم را به چاره‌جویی و مبارزه
تشویق می‌کند:

پرواز کن پرندۀ در تبعید
فرمان باغ در کف شب تا چند
مگذار خونبهای شهادت را

فردا به نزد داور ورجاوند
و در انتهای غزلی تحت عنوان "پشتاره
(پشتیبان)های سبز دعا" به مطلع:

گل برگ‌های سوخته را باد برده است
تابوت لاله را شب میلاد برده است
با ناامیدی می‌گوید:

پشتاره‌های سبز دعا را اگرچه باد
بر شانه‌های خسته فریاد برده است
اما دگر چه سود خدا هم در آسمان
ما را چه سال‌هاست که از یاد برده است
و در انتقاد از محدودیت زنان اینطور

کشور افغانستان سالهاست که در آتش ظلم
و جهالت می‌سوزد و تنها طی چند ماه اخیر
است که انظار جهانیان به آن جلب شده است.
این کشور بیش از بیست سال است که با
جنگهای گوناگون و تغییر رژیمهای حکومتی
دست بگریبان است که در پایان سلطه
حکومت قهرآمیز طالبان و میلیونها پناهنده
افغانی در کشورهای مختلف را سبب شد.

بازتاب این جریانات را می‌توان در شعر
افغان ملاحظه کرد که در سالهای اخیر بسیار
پیش رفته است. امروزه ده‌ها بلکه صدها شاعر
افغانی داریم که آثارشان را، که بعضی از آنها در
نهایت استحکام و زیبایی است، منتشر
کرده‌اند. این اشعار را از دیدگاههای مختلف
می‌توان مورد بررسی قرار داد. در این یادداشت
فقط به تعدادی از مضامین شعر فارسی در
افغانستان می‌پردازیم.

۱- شکایت از وضع موجود

و بیان نابسامانی‌ها

این قسمت زمینه اصلی اشعار شعرای
معاصر را تشکیل می‌دهد. از شعرای برجسته
معاصر افغانستان که در این موضوع اشعار زیاد
دارد لطیف ناظمی (متولد ۱۳۳۵ شمسی) است که
وضع کشورش را به بهترین وجهی توصیف و
ترسیم می‌نماید. در شعری که ابیاتی از آن در
زیر می‌آید کشورش را به جنگلی تکاور و
بالنده مانند می‌کند که ویران شده است. بکار

به روش نو تحت عنوان "خنجر بدرود" سروده است و قسمتی از آن در زیر آورده می شود:

این شهر، شهر گورهای هراسان است
در سینه گاه، نعش هزاران یاد
بر شانه ها صلیب سیه پوشش
با مادران زخمی عریانش
با دختران خسته خاموشش
نه، این شهر،

باغ سرخ شقایق نیست.

تالاب خون و تپه عصیان است

اندوه جاودانه تاریخ است

میعادگاه غربت انسان است

یک زنده نیست، ایستاده بر این کوی

امّا، بر زیر خاک،

زنده فراوان است.

شاعر جوان و با احساس افغانی

عبدالسمیع حامد (متولد ۱۳۴۸) که پزشک

ساکن سوئد است آثاری ممتاز دارد، در غزلی

چنین می سراید:

زبان گشود پرستو که نوبهاران شد

ولی چو بال برآورد تیرباران شد

بهار آمد و شعر بهشت بر لب داشت

اسیر خاطر خونین سوگواران شد

ز دور هودج رنگین گل بچشم آمد

قریب تر شد و تابوت سرخ یاران شد

زمین که منتظر بوسه شقایق بود

دریغ، زخمی دندانهای خاران شد

کجا سفر بکنم زین شکسته ریگستان

که مرگزار جوانی جویباران شد

چسان سرود بخوانم در این بهار غمین

که هر که بال برآورد تیرباران شد

و در انتقاد از زد و بندهای سیاسی چنین

می گوید:

می سراید:

ای ترا بر سر هر کوی خریدارترین

عشق را جز تو کسی نیست سزاوارترین

واژه از نام دل انگیز تو بگرفته شکوه

شعر از یاد دل آویز تو پربارترین

سر هر مدرسه ای چشم براهند ترا

کودکان را نبود غیر تو غمخوارترین

بی تو خواهند که تاریخ مذکر سازند

این تبار تبر و تیره تاتارترین

از عقابان چکاری و سزا نیست ترا

این چنین در قفس خانه گرفتارترین

ناخدا گر پی آزار تو افتاد چه باک

ناخدا کیست خدا باد نگهدارترین

و غزل زیر یکی از زیباترین آثارش در

توصیف وضع کشورش می باشد:

درون مزرعه را تخم جنگ کاشته اند

نهاد فاجعه را رنگ رنگ کاشته اند

به دشت و بادیه باروت سرخ ریخته اند

به باغ و باغچه تیر خدنگ کاشته اند

مباد دست نوازش کشی به چهره خاک

که ذره ذره آن را فشنگ کاشته اند

زمان کاشتن دستها به باغچه نیست

تمام باغچه ها را تفنگ کاشته اند

(اشاره به شعر فروغ فرخ زاد:

دست هایم را در باغچه می کارم

سبز خواهد شد می دانم)

به هیچ شهر سلامت نماند شیشه عمر

مگر به سینه این قوم سنگ کاشته اند

فریب خنده تزویرشان نخواهم خورد

که تخم صلح به کام نهنگ کاشته اند

خوشم که کشته شان بارور نمی گردد

درخت در دل گلدان تنگ کاشته اند

از آثار دیگر شعرا می توان از شعر "عظیم

نوذر الیاس" (متولد ۱۳۳۷) نام برد که برای کابل

دو رهبر خفته بر روی دو بستر
دو عسکر خسته در بین دو سنگر
دو رهبر پشت میز صلح خندان
دو بیرق بر سر گور دو عسکر
و در شعر زیر از بی تفاوتی مردم دنیا گله
می‌کند:

موسم فریاد شد اما کسی چیزی نگفت
از شقایق یاد شد اما کسی چیزی نگفت
تیرباران اندک اندک جای باران را گرفت
مثل گل بر باد شد اما کسی چیزی نگفت
ریشه‌ها در یادهای خاک خاکستر شدند
باغ بی بنیاد شد اما کسی چیزی نگفت
سوره زرین نور از خاطر خورشید رفت
اینقدر بیداد شد اما کسی چیزی نگفت
شاعر دیگر شبگیر پولادین (متولد ۱۳۳۴)
است، در یکی از قصائدش که در استقبال از
سنائی سروده اینطور می‌سراید:

گل در این گلشن نمی‌روید چه شد یاران همه
پایمال باد خشم کیست گلزاران همه
و بعد با آوردن بیتی از سنائی قصیده را به
پایان می‌برد:

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه
این چه دور است این که سرمستند هشیاران همه
خالده ذرع (متولد ۱۳۵۱) در شعری تحت
عنوان "نسل صبور ناجو" اینطور شکوه
می‌نماید:

در سرزمین آتش هستیم بی‌قراران
دریادلان کجایید ای قطره‌های باران
دروازه‌های بی‌رحم عمری است بسته هستند
بر روی گام‌های بس استوار یاران
آورده‌اند شبخون بر لشکر صدامان
نشیده‌ایم دیگر آوازه سواران
نسل صبور ناجو سبز و غیور ماند
اینجا گذر ندارد اندیشه بهاران

نی قامت وفایی نی گام آشنایی
ای کوچه‌های خالی ای خانه‌های ویران
لیلا صراحت روشنی (متولد ۱۳۳۷) در شعر
کوتاهی که به روش نو سروده شده آرزوی
آزادی می‌نماید:

یک پرنده
به درون دل من
می‌زند پرپر بی تابانه
روزی می‌جوید
شاید
سوی آزادی.

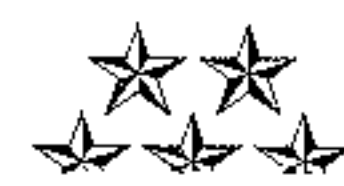
و پرتو نادری در شعری از گرسنگی ملت
افغانستان یاد می‌کند که قسمتی از آن در زیر
آورده می‌شود:

باد می‌آید و من
دست در دامن این باد گریزان زده‌ام
باد ای باد عزیز

بوی گندم ز کجا آوردی
قصه خانه ما قصه نان است هنوز
عزیزالله نهفته شاعر دیگری است که در
شعری تحت عنوان "نوزاد ۲۰۰۰" خطاب به
او می‌گوید:

کاش ای کاش
وقتی تو زاده شوی
وقتی بر خاک نهی پا
اگر از حادثه‌ها
اگر از قصه پر شوم
اگر از جنگ

تهی باشد شهر
کاش ای کاش
وقتی تو زاده شوی
خون نبارد ز دل ابر زمستان
نچکد سرب قیامت به سر و پای جهان
نه بیاید ز چمن ناله پر درد



این کاخ‌های سر زده بر سقف آسمان
کفر است اگر به خاک در دوست بشمرم
از آثار دیگر در این مورد باید از آثار لطیف
ناظمی نام برد که در شعری تحت عنوان
"بی‌ریشه" می‌گوید:

من تک درخت شرقی مغرب نشینم
جا مانده آنجا ریشه‌ام در سرزمینم
اینجا هزاران تیر نفرت را نشانم
آنجا دو صد فوج تبرزین در کمینم

هرگز نمی‌رویم نمی‌بالم در این خاک
یا رب کجا شد ریشه‌ام، خاکم، زمینم
و یا ابیاتی از شعر "غریب شهر بی‌نسب":
به چکه چکه خون من، به ذره ذره تنم
دمیده عشق شهر من، تنیده مهر میهنم
کجاست سرزمین من، امید واپسین من
بهار من یقین من، هوای کوی و برزمن
و غزل زیر از او که بسیار مؤثر است:

زان غروب سُرپی سنگین هرگزت دوباره ندیدم
رنگ یک مشبک آبی، شکل یک ستاره ندیدم
بغیغوی مست کبوتر، شب ز گنبدی نشنیدم
خنده‌های آبی کاشی بر لب مناره ندیدم
آسمان تیره اگر بود لیک قرص ماه نبودش
روی بام و بر سر ایوان غیر ماهواره ندیدم
ساز و برگ و زین و رکابم، یک قلم شکسته به غربت
خویش را بر اسب مرادی، هیچ‌گه سواره ندیدم
بر من مسافر دلگیر، این گنه ببخش دیارا
از کنار زخم تو آروز جز گریز چاره ندیدم
پر ز سیل بارش اشکم، بغض گریه بسته گلویم
همچو خویش در همه عمرم ابر سنگواره ندیدم
و در شعر زیر که عنوانش "اگر به خانه من
می‌روی" است و با یاد شعر "اگر به خانه من
آمدی" فروغ فرخزاد سروده عمق دلتنگی
شاعری از دوری وطن منعکس است:

نه وزد باد زمستان به تنت سرد
نشود خنده معصوم تو محو
نشود سنبله عشق درو
کاش ای کاش
وقتی تو زاده شوی
اگر از جنگ نباشد اثری
اگر از چهره ابلیس نباشد خبری
کاش ای کاش

۲- غربت و کوچ

این فقره نیز در شعر معاصر افغانی بسیار
مطرح است؛ در رأس این آثار باید از اشعار
خلیل الله خلیلی نام برد. او در قصیده‌ای که در
استقبال از منوچهری سروده می‌گوید:
گرسنه، برهنه، بیمار، توان زیست ولی
یک نفس هم نتوان برد بسر بی‌وطنم
در توجیه لرزش دستش در نامه‌ای
می‌نویسد:

خدایا پیری و آوارگی درد دگر دارد
که مرغ آشیان گم کرده وقت شام می‌لرزد
و اما اوج تأثر شاعر را در قصیده "تابوت
آتشین" او می‌توان دید که از نظر شعری
شاهکاری است که با آثار قصیده‌سرایان نامی
ایران قابل مقایسه است. ابیاتی از این قصیده
در زیر آورده می‌شود:

من بی‌وطن که دور ز آغوش مادرم
بنشسته‌ام بر آتش و در خون شناورم
برگم که تند باد فکنده بهر برم
گردم که حادثات نشانده بهر درم
نی خاک جای می‌دهم نی فلک پناه
نی مرگ می‌کشد ز کرم تنگ در برم
خاکی که پروریده مرا دوستان کجاست
من خاک دیگران چه کنم خاک بر سرم

صحرائیان پای برهنه نفس نفس
بی ساز و کوله بار برفتند و می روند
ماندست دار دار سیاستمدارها
مردان سر بدار برفتند و می روند
ما مانده ایم و رخوت مانداب زندگی
امواج رهسپار برفتند و می روند
و همچنین دو شعر زیر از سرور آذرخش
یکی سنتی و دیگری نو، خواندنی است:

بهار می رسد از راه و ما بهار نداریم
چو تک درخت غریبیم و برگ و بار نداریم
بخوان تو مرثیه باغ و از سواحل دیده
چراغ گریه برآور که اختیار نداریم
بهار می رسد و ما چو خار خشک کویریم
که در بساط گل و لاله اعتبار نداریم
ز دلشکسته ترین کاجها شنیدم یک شب
که بیش ازین به خدا تاب انکسار نداریم
به باد رفته نسبنامه سلاله رستم
درین کرانه به جز نام مستعار نداریم
بسی بهار گذشت و هنوز خانه بدوشیم
بهار می رسد از راه و ما بهار نداریم

*

شب که در مایه دلتنگی
پیش آئینه حدیث غم غربت گفتم
سینه نازک آئینه

ناگهان سخت ترک برداشت

رفعت حسینی شاعر دیگر افغانی از پایدار
بودن غربت نگران است:

در دلم باز
خار خار افتاد
که مبادا شبم شود
جاوید
و مبادا هجوم تنهایی
بر سرم سایه افکند ابدی
و مبادا غمین زیم دایم

اگر به خانه من می روی بهار بیاور
سبد سبد گل نارنج از آن دیار بیاور
هزار کوچه لبالب ز خوشه خوشه خورشید
هزار باغ پر از سایه چنار بیاور
چمن چمن پر از آواز سبز سبز قناری
و برکه برکه نسیم ز رودبار بیاور
دریچه ها پر از آن آبی مشبک من کن
ستاره های فروزنده بی شمار بیاور
هوای تازه و نمناک دره دره وحشی
سکوت سنگی و معصوم کوهسار بیاور
چو آفتاب نشیند به شانه های هریوا
از آن غروب به شب های انتظار بیاور
شبی بدزد شمیم تمام تاکبناں را
گل بهار ز دامان گل بهار بیاور
طنین شکوه خیل کبوتران خدا را
ز پشت گنبد مولا علی نثار بیاور
سلام من برسان بر اسیر دره یمگان
ز شهر زلزله ها، لعل آبدار بیاور
چهار خمکده از باده های تلخ نرون را
به مهر ماه انارم ز قندهار بیاور
گلاب و عنبر و عود و سپند و مشک و قناریز
گلآب و صندل و ریحان جویبار بیاور
ز کوچه باغ پر از یاد خاطرات قدیمی
شبانه بگذر و یکدسته بوی یار بیاور

*

چه یاوه بافته ام من چه انتظار غریبی
برای من خبر شهر سوگوار بیاور
ز کوی و برزن من مُشت مُشت خاک پر از خون
به فصل غربت من طور یادگار بیاور
در مورد کوچ و غربت اثر زیر از عبدالسمیع
حامد از آثار زیبا و خواندنی اوست.

یاران بی شمار برفتند و می روند
با روح سوگوار برفتند و می روند

و ساجده میلاد (متولد ۱۳۴۹ شمسی) شاعره
دیگر افغانی در شعر زیر از زبان پرنده و گیاه از
کوچ و غربت می نالد:
چه کسی می داند
غصه شب پره را
وقت کوچیدن شب

آه ای سار غریب
چه کسی می داند
وسعت درد ترا
وقتی از شاخه باران زده پاییزی
جوجه هایت به زمین می افتد
... و خدا می داند که به هنگام غروب
چه غمی می ساید
جگر عشق پیچان ها را
وقتی از چشمه روز آب غربت جاریست
وقتی پاییز ز ره می آید

آه ای آینه
چه کسی حجم خاکستری درد مرا می داند
وقتی در وسعت یک تنهایی
(دوست)
بر خاطر من می گذرد.
و دو شعر زیر از دو شاعره دیگر افغانی
آورده می شود. اولی از هما آذر (محتسب زاده)
متولد ۱۳۳۰:

تا عشق تو در دلم نماند می سوزد
جانم ز غمت شراره سان می سوزد
ای کشورم ای همیشه در خاطر من
از هجر توأم روح و روان می سوزد
هرگاه به یادت غزل آغاز کنم
از یاد تو خامه و زبان می سوزد

و مبادا زمان غربت ما
تا دم مرگ پایدار شود
و شعر زیر در مورد کوچ از لیلا صراحت
روشنی با احساس و تأثر همراه است:

برای رفتن تو

تو می روی و دلم بی ترانه می ماند
شکوفه های نگاهم ز دانه می ماند
تو می روی چو سحر سوی حجله گاه طلوع
غمی شبانه درین آشیانه می ماند
ز میهمانی قرآن و آب و آینه
بلوغ باور عشقت نشانه می ماند
تو با شکفتن خورشید عشق می بالی
کویر خاطر من بی جوانه می ماند
شکفتن گل لبخند عشق بر لب تو
به من چو خاطره جاودانه می ماند
تو می روی، غزل اشک چون سپیده من
چنان زلال ترین عاشقانه می ماند
شکوه تاج بلند مراد بر سر تو
برای زیستن من بهانه می ماند
و همچنین شعر ماهرخ نیاز (متولد ۱۳۳۵)
درباره کوچ:

تو می روی و سرود و ترانه می میرد
بمان که بی تو غزل جاودانه می میرد
تو عندلیب خوش الحان بزم های سرور
به رفتنت همه چنگ و چغانه می میرد
بخوان ترانه شیرین و دلپذیر و مرو
که از فراق تو شعر و فسانه می میرد
زبان حال قلوب همه نوای تو بود
مشو خموش که قلب زمانه می میرد
سفر مکن تو ز محنتسرای مردم خویش
که دوستدار تو هم بی بهانه می میرد
اگر تو رخت ببندی ز بوستان هنر
به غیبت گل و برگ و جوانه می میرد

زان شعله که دشمنت به جان افکنده است
 بر پیکر ما تاب و توان می سوزد
 پائیز فشرده ایم و گویی با ما
 در خانه فصلها زمان می سوزد
 دور از تو در انجماد الفت محصور
 جان با تو در آتش روان می سوزد
 ما خیل پرندگان هجرت تا چند
 نظاره کنیم کاشیان می سوزد؟
 اثری از حمیده میرزاده حسینی:

مرغ گلزار امیدم آشیان گم کرده ام
 محملی از اشک بودم، ساریان گم کرده ام
 خانه بر دوش و چو لیلی شهره بازار عشق
 در میان مردمان نام و نشان گم کرده ام
 رگ به رگ فصل وجودم با تبسم خو گرفت
 شوق را در بزم عشاق زمان گم کرده ام
 ناله ام از بند بند نی گذر کردم ولی
 در ضلال غربت دل نیستان گم کرده ام
 بلبلی افسرده ام آزرده از هجران گل
 در چمن بوی وصال ارغوان گم کرده ام
 جستجو دارم میان کعبه آینه ها
 شمع جان را در نماز عارفان گم کرده ام
 در نگارستان ذهنم صد هزاران نقش بود
 رنگ عشقم را میان نقش جان گم کرده ام

بوی سحر

روزگاری شد که جای رنگ و جوهر خامه ها
 خون به لب دارند از رسوایی خودکامه ها
 ریشه های واژه پوسیده ست در قاموسها
 ناله های من فرو مرده ست در نی نامه ها
 جان بی دردی نمی یابی در این آشوب شوم
 چشم بی اشکی نمی بینی درین هنگامه ها
 نوحه های سوگواری گشته بر لب، نغمه ها
 پیرهن های عزا گردیده بر تن، جامه ها
 بر نمی خیزد ز پنهانگاه شب بوی سحر
 پیکر خورشید را پوشیده اند عمامه ها
 بعد از این شیدایی و شعر و غزل از من مخواه
 قصه خون و شبیخونند دیگر چامه ها
 هفت شهر عشق را دیوان به غارت برده اند
 رستم و سهراب را آرید از شهنامه ها
 رباعی و غزل زیر از لطیف ناظمی است که
 هر دو فوق العاده مؤثر و از طبع حساس و قوی
 این شاعر حکایت می کند:

این خرقة حرص و آز را باید شست
 وین سجه و جانماز را باید شست
 مسجد شده بازار ریاکاری و زرق
 این جایگه نیاز را باید شست

دیدار با تفنگ

مردان ریش و دشنه و دستار با تفنگ
 رفتند دسته دسته و بسیار با تفنگ
 منظومه های نصرت شب را رقم زدند
 در شهر، بر شقیقه دیوار با تفنگ
 بر گونه های زخمی هر شیشه کوفتند
 شب های هول و حادثه صدمبار با تفنگ
 مردان سرو قامت بیلاق عشق را
 بردند سوی رسته بازار با تفنگ
 آنجا به چوب زندقه بستند و شادمان
 ماندند پای چوبه هر دار با تفنگ

۳- شکایت از دگانداران دین

در این مورد نیز اشعار زیادی سروده شده
 که نمونه هایی آورده می شود. دو بیت زیر از
 خلیل الله خلیلی است:

مقصد ز نماز ما صف آراستن است
 یا دل ز غبار شرک پیراستن است
 چون نیست حضور دل چو بوزینه چه سود
 زین خفتن و خم گشتن و برخاستن است
 غزل زیبای زیر از لطیف ناظمی است:

می آوریم. شعری که هنگام بازگشت به میهن سروده و گویای رنج و درد اوست، آواره از وطن و رنج کشیده در غربت.

بازگشت

غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت
پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت
طلسم غربتم امشب شکسته خواهد شد
و سفره‌ام که تهی بود، بسته خواهد شد
و در حوالی شبهای عید، همسایه
صدای گریه نخواهی شنید، همسایه
همان غریبه که قلک نداشت خواهد رفت
و کودکی که عروسک نداشت خواهد رفت
منم تمام افق را به رنج گردیده
منم که هر که مرا دیده، در گذر دیده
منم که نانی اگر داشتم ز آجر بود
و سفره‌ام که نبود از گرسنگی پر بود
به هر چه آینه، تصویری از شکست منست
به سنگ سنگ بناها نشان دست من است
اگر به لطف، اگر قهر، می‌شناسندم
تمام مردم این شهر، می‌شناسندم



چگونه باز نگردم که سنگرم آنجاست
چگونه؟ آه، مزار برادرم آنجاست
شکسته بالی‌ام، اینجا شکست طاقت نیست
کرانه‌ای که در آن خوب می‌پریم، آنجاست
مگیر خرده که یک پا و یک عصا دارم
مگیر خرده که آن پای دیگرم آنجاست
اگر چه کودک من سنگ زد به شیشه‌تان
اگر چه تلخ شد آرامش همیشه‌تان
دم سفر می‌سندید نا امید مرا
ولو دروغ، عزیزان بجل کنید مرا
همیشه قلک فرزندهایتان پر باد
و نان دشمنتان هر که هست آجر باد ■

فریاد زد نسیم که خوابند غنچه‌ها
در باغ کس نیاید زنهار با تفنگ
فریاد را اگرچه شنیدند ریختند
در بلخ تشنه کام، ملخ‌وار با تفنگ
در کوچه باغ‌های شهادت پرنده را
دادند باز وعده دیدار با تفنگ
قانون منع گردش شب شد به شهر عشق
با نعره‌های ایست! خبر دار با تفنگ
در گوش شهر سوره یاسین مرگ را
هی دوره می‌کنند به تکرار با تفنگ
شعر زیر از "بهار سعید" فارغ‌التحصیل
دانشکده ادبیات بابل و متولد ۱۳۳۲ است.
شاید بتوان گفت که این شعریکی از مؤثرترین
اشعار در انتقاد از دگانداران دین و اصرار ایشان
بر در چادر کردن زنان است:

سیه چادر مرا پنهان ندارد
نمای رو مرا عریان ندارد
چو خورشیدم، ز پشت پرده تابم
سیاهی‌ها نمی‌گردد نقابم
نمی‌سازد مرا در پرده پنهان
اگر عابد نباشد سست ایمان
تو کز شهر طریقتها بیایی
به موی من، چرا ره گم نمایی؟!
نخواهم ناصح وارونه کارم
که پای ضعف "تو"، "من" سرگذارم
کی انصافی درین حکمت بینم
گنه از تو و من دوزخ نشینم
بجای روی من ای مصلحت‌ساز!
به روی ضعف نفست پرده انداز



این مقاله را با قطعه‌ای تحت عنوان
بازگشت سروده محمد کاظم کاظمی شاعر
سوخته دل و پر احساس افغانی که مدتی در
ایران بطور پناهنده زندگی می‌کرده بپایان

هر خامه‌ها
خودکامه‌ها
قوس‌ها
نی نامه‌ها
شوب شوم
هنگامه‌ها
ب. نغمه‌ها
ن. جامه‌ها
بوی سحر
عمامه‌ها
ز من مخواه
گر چاه‌ها
رت برده‌اند
شهنامه‌ها
می ست که
س و قوی
ت
بید شست
ق
بید شست
تفنگ
بید تفنگ
نه زدند
بید تفنگ
کوفتند
بید تفنگ
س را
بید تفنگ
سدمان
بید تفنگ

یادی از یک شاعره گرانقدر

خانم باهره نجمی از امریکا نوشته‌اند: مدتی قبل از آقای عادل فرخلعتبری تقاضا کردم شرح حال والده معظمه‌شان را که از مشاهیر زنان ایران و نیز مادر سیمین خانم بهبهانی و ترانه خانم سهراب شاعره‌های نامدار هستند برای نشر در مجله پیام بهائی لطف کنند و ایشان مطالب ضمیمه را همراه با عکس مرحمت کردند.

محبت ایرانیان غیر بهائی به جامعه بهائی و نشریات آن، البته موجب شادی و امتنان است که الحمدلله بعد از سالهای دراز کم‌کم دیوارهای جدائی و ناآشنائی فیما بین دارد فرو می‌ریزد.

پیام بهائی

بانو فخر عظمی ارغون مشهور به بانو فخر عادل خلعتبری، دختر مکرمه‌السلطان امیرتومان ارغون در سال ۱۲۷۹ هجری شمسی در طهران قدم به عرصه گیتی نهاد.

فخری زنی بود نمونه شگفتی‌های روزگار خویش. در دورانی که خواندن و نوشتن برای زن گناه بشمار می‌رفت از بسیاری از دانش‌های روزگار بهره کافی گرفته بود. ادبیات فارسی، فقه و اصول، زبان عربی، ترکی، روسی، انگلیسی و فرانسه را به خوبی نزد استادان وقت آموخته بود.

فخری پس از اتمام تحصیلات با همکاری چند بانوی روشنفکر دیگر «انجمن نسوان وطنخواه» را بنیان کرد و به تدریس ادبیات فارسی و زبان فرانسه در دارالمعلمات و دبیرستان ناموس پرداخت. ابتدا روزنامه «نامه بانوان» را دایر کرد سپس روزنامه «آزادی خلق» را منتشر نمود.



در شعر خود تخلص «فخری» را داشت و سالها با همکاری شوهرش عادل خلعتبری انجمن ادبی دانشوران را اداره می‌کرد. به موسیقی ایرانی آشنائی داشت و خوب تار می‌نواخت. فرزندان وی همه از شعرای معاصر و از شهرت و معروفیت برخوردارند، مانند سیمین بهبهانی، غوغا، ترانه و عادل فرخلعتبری. فخری در شعر و نقاشی نیز مهارت داشت و مدتی به شغل دبیری و تدریس نقاشی مشغول بود.

فخرعادل سرانجام در سال ۱۳۴۵ شمسی در آمریکا چشم از جهان فرو بست و به سرای باقی شتافت آرامگاه ابدی این زن بزرگ در این بابویه در طهران می‌باشد.

اگر به کشور ایران گل شکفته زن است
 کسی رواست که پیچیده در کفن باشد؟
 صبا ز قول من این نکته را بپرس از شیخ
 چرا ضعیفه در این ملک، نام من باشد؟
 اگر ضعیفه منم، از چه رو به عهده من
 وظیفه، پرورش مرد پیلتن باشد؟
 بکوش ای زن و بر تن ز علم جامه بپوش
 خوش آن زمان که چنین جامه‌ات به تن باشد
 به چشم «فخری» دانش ز بسکه شیرین است
 همیشه در طلبش همچو کوهکن باشد

وطن من

جان و تن من باد فدای وطن من
 آری به فدای وطنم جان و تن من
 جان چیست؟ زجان بهتر و شیرین تر و خوشتر
 گر زانکه مرا هست، فدای وطن من
 امید که هر روز جوانتر شود از پیش
 این کشور دیرینه و ملک کهن من
 ای مام وطن تا به ابد هیچ نباشد
 جز زمزمه عشق تو زین پس سخن من
 پروانه صفت مهر تو سوزد پر و بالم
 ای شمع رخت روشنی انجمن من
 با واژه پاینده وطن در جریانست
 گر قطره خونست روان در بدن من
 خواهم که پس از مرگ من احباب بسازند
 از پرچم ایران عزیزم کفن من
 خواهم ز خدا «فخری» دلدادۀ شیدا
 پاینده و جاوید بماند وطن من ■

اینک چند نمونه از اشعار ایشان:
سقف هنر

هر آن کسی که به تن چند قطره خون دارد
 شکایت ار کند از دشمنان جنون دارد
 ز مرد شکوه نزیبید زجور دشمن دون
 اگر بدست یکی تیغ آبگون دارد
 هر آنکه نیست در او عزم جزم و همت رزم
 سزاست گر گله از چرخ نیلگون دارد
 خوشا به همت قومی که وقت حق طلبی
 ز خون خویش رخ خاک لاله‌گون دارد
 صبا بگو به وطن کو ننالذ از دشمن
 که این بلا بسر از دوستان دون دارد
 شکوه تاج کیان سر به آسمان می‌زد
 کجا رواست کس او را چنین زبون دارد
 ستون به سقف هنر می‌زند گذشته ما
 چه قصه‌ها که از او نقش بیستون دارد
 به گوش کی رسدش ناله فقیر و یتیم
 کسی که گوش به آواز ارغنون دارد
 امید لطف ز خود کامگان بدان ماند
 که میوه کس طلب از بید واژگون دارد
 مدار چشم ترقی ز ملّتی «فخری»
 که جهل بر خرد خویش رهنمون دارد

جمال زن

جمال زن نه همان زلف پرشکن باشد
 نه عارض چو مه و غنچه دهن باشد
 نه ژوپ اطلس ونه جامه کرب ژرژت
 نه کفش برقی و نه چین پیرهن باشد
 جمال زن به حقیقت کمال و عفت اوست
 چنین زنی همه جا شمع انجمن باشد



فخری را داشت و
 عدل خلعتبری
 به می‌کرد. به
 و خوب تار
 شعری معاصر
 حور دزد، مانند
 و عادل فر
 نیز مهارت
 و تدریس

۱۳۴۵ شمسی
 و به سرای
 زن بزرگ در

میثاق نامه‌ای در مورد تنوع بیولوژیک*

کاوشگر

میثاق نامه‌ی مربوط به حفظ و حراست تنوع بیولوژیک یعنی موجودات زنده از جمله اسناد مهمه‌ای بود که ۱۰ سال قبل در ماه ژوئن در کنفرانس سران در ریودوژانیرو به تصویب رسید و در دسامبر ۱۹۹۳ با تأیید قانونی از طرف ۱۷۷ کشور به استثنای ممالک متحده آمریکا رسمیت یافت. باید متذکر شد که به علت آلودگی روز افزون محیط زیست و بی‌توجهی به طبیعت صدها موجود زنده از حشرات گرفته تا حیوانات بزرگ، گیاه‌ها، قارچ‌ها و میکروارگانیسم‌ها در خطر انهدام هستند در حالیکه وجود همه این عناصر بیولوژیک برای حفظ تعادل محیط زیست کمال ضرورت را دارد.^۱ از آن پس صیانت موجودات زنده و استفاده معقول از آنها و پایبندی به آنچه توسعه قابل دوام نامیده می‌شود دستور العمل قاطبه کشورهای جهان قرار گرفت. در همین میثاق نامه موضوع نقل و انتقال و استفاده از ارگانیسم‌هایی که از نظر بیولوژیک تغییر و تبدیل یافته‌اند مطرح گردیده است و شنیده‌ایم که اخیراً در برخی کشورها چون فرانسه استفاده از تکنیک‌هایی که می‌تواند فلان گیاه یا حبوبات را تغییر ژنتیک دهد چه اندازه با حرارت مورد مباحثه و مناظره موافقان و مخالفان قرار گرفته است.

دنباله این میثاق نامه پرتکلی بود که در مونترآل کانادا در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۰۰

پذیرفته شد که در آن تجارت بین‌المللی انواع مورد تغییرات ژنتیک را تحت نظم و ضابطه‌ای درآورده‌اند^۲ زیرا هستند ممالکی که نگرانی‌هایی در مورد این انواع و تأثیرات نامطلوب آنها بر محیط زیست یا سلامت افراد دارند بدون آنکه بتوانند دلائل علمی کافی له یا علیه اقامه کنند.

البته حفظ و حراست تنوع خداداده بیولوژیک امر مهمی است اما مستلزم مخارج است و روشن نیست که کشورهای کم درآمد چگونه می‌توانند این وظیفه را بدرستی به انجام رسانند. در چارچوب برنامه تسهیلات عمومی برای محیط زیست بودجه‌ای در حد دو میلیارد دلار به تصویب رسیده که باید طی ده سال به مصرف رسد و البته این مبلغ کفایت هدف مورد نظر را نمی‌کند.

در بعضی سرزمین‌ها چون ایران گیاه‌های طبّی، که در معالجه بسیاری از امراض مؤثر است، بس فراوان است و طبّ قدیم استفاده از این گیاه‌ها را توصیه می‌کرده و شنیده شد که یکی از استادان سابق دانشگاه طهران مطالعه‌ای علمی در مورد این گیاه‌های درمانی انجام داده است. با طبّ جدید هرچند بعضی کارخانه‌های داروسازی از همان عصاره گیاه‌ها قرص و شربت و دارو می‌سازند ولی خطر آن هست که کم‌کم خواص بعضی از آن گیاه‌های مورد توجه طبّ سنتی فراموش شود و این

جمله همین مسأله تنوع ارگانسیم‌های زنده می‌رسد و می‌نویسد: «همبستگی و وابستگی متقابل میان موجودات زنده نوعی اعجاز است ولی دریغ که ظریف و شکننده است.» (ص ۹۳) و بعد نشان می‌دهد که گیاه‌های درمانی در منطقه آمازون، هند، آسیای جنوب شرقی و در چین چه گنجینه پر غنائی برای پزشکی است حتی در کشوری چون امریکا ۴۰٪ نسخه‌های پزشکان به همین گیاه‌ها و منابع طبیعی دیگر مربوط می‌شود. قرص آسپیرین که غالباً برای تسکین درد به کار می‌رود از پوست درخت بید گرفته می‌شود که از قرن اول میلادی خاصیت تسکین درد را در آن یافته بودند. بسیاری از میوه‌ها و حبوبات که مورد مصرف انسان است چون: لوبیا، نخود و گوجه فرنگی نیازمند گذر حشراتی چون زنبور و شب‌پره هستند تا بتوانند از گردافشانی و لقاح بهره گیرند. در کالیفرنیا ملاحظه شد که یک بیماری انگور به مدد حمله زنبوران همسایه درمان شد. این زنبورها بسیاری از حشره‌های موذی را خود معدوم می‌کنند. درخت کاج در معرض خطر یک کرم مخصوص است که چاره آن را مورچه‌ها با حمله به کرم‌ها می‌کنند. طبیعت یک مخزن وسیع برای تغذیه آدمیان است به قول ورنیه بیشتر از ۷۵ هزار گیاه در طبیعت موجود است که قابل مصرف غذایی است ولی بشر فعلاً فقط از هفت نوع چون: گندم، ذرت، برنج، جو و سیب‌زمینی استفاده می‌کند. طبیعت مخزن سرشاری برای صنایع هم هست که ابریشم نمونه بارز آن است و البته آسیب زدن به این انواع یا منهدم کردن آنها یا بهره برداری بیش از حد (مثلاً از ماهیان) نظام طبیعی را برهم می‌زند و عواقب آن غالباً جبران‌ناپذیر است و از این‌رو است که جامعه بین‌المللی در

میراث ارزشمند دانش قدما حتی در طبیعت هم در معرض خطر انهدام قرار گیرد، چنانکه بی‌گمان در افریقا شده است. هستند کسانی در افریقا و سرزمین‌های دیگر که از سرقت منابع بیولوژیک خود توسط غریبان در هراس هستند (Biopiracy) لذا وقت آن آمده که سهم بی‌مانند خانواده‌های بومی و روستایی در این مناطق در حفظ و بهبود منابع ژنتیک کره ارض شناخته شود و اجر آنان داده شود. در نظام بین‌المللی فعلی سازمانی برای حفظ و حمایت مالکیت‌های فکری، عقلی، علمی و صنعتی هست^۳ چرا نباید کاری در جهت حفظ و حمایت مالکیت سرمایه‌های ارزنده ژنتیک شود؟ و مثلاً آن روستائیان که خواص معجزه‌آسای فلان گیاه را در معالجه زخمها یا نیش عقرب و مار می‌دانند چرا نباید این حق را برای خود نگاه دارند و در موقع اشاعه و ارائه دانش خود به دیگران پاداشی دریافت دارند؟^۴

البته میثاق‌نامه مربوط به حفظ تنوع بیولوژیک منحصر بفرد نیست. تعدادی میثاق‌نامه مرتبط به همین موضوع نیز تاکنون از تصویب دولت‌ها گذشته است و کسانی که به اینترنت دسترسی دارند می‌توانند درباره همه آنها از طریق وب‌سایت ذیل کسب اطلاع بیشتر کنند.

www.biodiv.org/reconv/websites.html

*

کتاب مربوط به محیط زیست همواره فصلی را در مورد خطرات کاهش تنوع بیولوژیک در بر دارد. ژاک ورنیه Vernier که کتاب او درباره محیط زیست را انتشارات دانشگاهی فرانسه در سال ۱۹۹۲ نشر کرده پس از بحث از آب، هوا، بانگ و صدا، فضولات و زوائد خانگی و صنعتی به مسائل طبیعت از

نمونی انواع
و ضابطه‌ای
نکته که
و تأثیرات
لامت افراد
کفی له یا

خداده
مخارج
که درآمد
رستی به
تسهیلات
در حد
بید طی
سبب کفایت

گیاه‌های
ض مؤثر
ستفاده از
شد که
مطابق
نجد داده
بعضی
ر گیاه‌ها
خضر آن
گیاه‌های
و این

2- Genetically Modified Organisms (GMOS).

3- World Intellectual Property Organization (WIPO).

۴- در بعضی کشورها با ایجاد باغ‌های گیاهان، پارک‌های ملی، محفظه‌های ماهی و غیر آن سعی دارند اهمیت حفظ منابع زنده را به نسل‌های نوحیز نیز تفهیم کنند.

سال‌های اخیر هشیار شده و سعی در جبران مافات دارد. دریغ که در این فاصله صدها و هزارها انواع زنده حیوانی/گیاهی و جز آن معدوم شده یا نزدیک به معدوم شدن هستند. ■

یادداشت‌ها

* Convention on Biological Diversity.

۱- بر طبق نظر علما ۱/۴ میلیون انواع حیاتی گیاهی و حیوانی وجود دارند.

خطرهای عمده برای محیط زیست

از دیدگاه دانشمندان

مربوط به خاک و کشاورزی، مسائل مرتبط به تهیه نیرو، مسائل مربوط به تنوع حیاتی و ژنتیک، مسائل بهداشتی، و مسائل مربوط به دریاها و سواحل.

نزدیک به ۳۶٪ علما مسائل مرتبط به جمعیت و توسعه را در رده اول قرار می‌دهند در حالیکه فقط ۲۴٪ معتقدند که مهمترین مسأله تغییر شرایط جوّی و اقلیمی یعنی گرمای متزاید جوّ زمین است. حدود ۲۲٪ علما نگرانی اولشان کمبود و آلودگی آب‌هاست و حدود ۱۰٪ مشغله اصلی خاطرشان همان قضیه کاهش تنوع بیولوژیک و گرفتاری‌های ناشی از ژنتیک و حتی واهمه از بیوتکنولوژی است یعنی تغییر ژنتیک ارگانیسم‌ها یا موجودات زنده، قضیه کلوناز یعنی تولید مصنوعی یک جفت کاملاً یکسان، کاربرد سلاح‌های بیولوژیک (چون

مجله Cahiers Français (ژانویه/فوریه ۲۰۰۲) از عده‌ای علمای جهان خواسته است که خطرهای عمده‌ای را که در آغاز قرن بیست و یکم محیط زیست گیتی را تهدید می‌کند به ترتیب اهمیت عرضه کنند و اولویت‌ها را برای سیاست دول و ملل در حفظ و حراست محیط طبیعی حیات بازگویند.

دانشمندان فهرست ۷۷۶۴ مسأله را ارائه کرده‌اند که شامل یازده دسته مسائل است: مسائل مرتبط به دموگرافی و توسعه اقتصادی، مسائل ناشی از تغییرات آب و هوا و شرایط اقلیمی، کمبود و آلودگی آب‌ها، خطرات ناشی از صنعت و پایگاه‌های اتمی و زوائد اتم، مسائل مرتبط به جنبه‌های اخلاقی و مسئولیت شهروندی و همبستگی انسانی، مسائل مرتبط به زندگی شهری و وسائل حمل و نقل، مسائل

تولید هرچه بیشتر به منظور تحصیل درآمد هرچه فزون‌تر. دوّم اعتقاد به آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی و آزادی مردم در رفتار خود. سوّم قدرت امریکا که او را در مورد توافقی‌های بین‌المللی در حالت تردید و تأمل قرار می‌دهد. چهارم نبود یک مدیریت جهانی که به خلاف سازمان ملل متحد و مؤسّسات وابسته قدرت اجرای مصوّبات خود را داشته باشد و پای‌بند اصل کنونی حاکمیت ملّی باقی نماند.

اما آنچه از دست سازمان‌های غیر دولتی چون جامعه بین‌المللی بهائی بر می‌آید اصلاح و تعدیل فکر و رفتار کودکان از همان آغاز توسط یک تعلیم و تربیت مساعد با محیط زیست است. باید عشق به طبیعت و احترام به جهان خلقت و حسّ مسئولیت برای حفظ این امانت ذی‌قیمت یعنی محیط زیست را از ابتدا در قلب و مغز کودکان القاء کرد. ضمناً با توجه به وسعت، کثرت و وخامت مسائل محیط زیست، فکر همبستگی همه جهانیان در سرنوشت مشترک را از طریق ترویج تعلیم بهائی در میان همه مردم اشاعه داد. ■

میکروب‌ها، ویروس‌ها، باکتری‌ها) و نظائر آن. روشن است که دانشمندان همه در ارزیابی خطر و امکان چاره‌جویی هم‌فکر و هم‌داستان نیستند. بعضی می‌گویند باید تکنیک‌ها را اصلاح و تکمیل کرد و پاره‌ای برآند که باید رفتارهای آدمیان را تصحیح کرد تا مسائل محیط زیست چاره شود. بعضی معتقدند که نظام‌های سیاسی می‌توانند مقرّراتی برای حفظ محیط زیست از این خطرات وضع کنند و بعضی در این مورد شکاک هستند.

در این باره شبهه نیست که عامل اصلی حفظ یا تباهی محیط زیست همان انسان و رفتار و نوع فرهنگ اوست. اگر به عنوان مثال مورد ممالک متّحده امریکا ذکر شود باید گفت که مقاومت آن کشور در برابر پرتکل کیوتو مربوط به مبارزه با خطر گرمای جوّ به علت تصاعد گازهای حرارت‌زای، و اینکه آن کشور حاضر نمی‌شود اصول و ضوابطی برای مصرف بی‌حدّ و حصر مواد نفتی قایل شود

معلول عللی چند است. اوّل غلبه منطق مادیّت و گرایش تمدّن امریکا به مصرف و

2- Genetic (GMOS).

3- World Organization

بهدی گیاهان، غیر آن سعی در نوحیز نیز

ش مرتبط به نوع حیاتی و مرتبط به

به جمعیت در حالیکه مائه تغییر می‌تواند جوّ درونی وولشان مشغله کدهش تنوع رتیک و ت یعنی تغییر نده. قضیه جنت کاملاً بزرگ چون

شماره جدید پژوهشنامه

نشریه مجله پیام بهائی

ویژه پژوهش در تاریخ و تعلیم دیانت بهائی منتشر شد

حاوی مقالاتی از جمله: نگاهی به آثار حضرت بهاءالله (دکتر نادر سعیدی) - مقدمه‌ای بر روحانیات بهائی (پژوهنده) - اخلاق در دیدگاه دیانت بهائی (هوشنگ خضرای) - تعلیم اجتماعی آئین بهائی (حوریوش رحمانی) - دردشناسی پزشکی آسمانی (دکتر شاپور راسخ) و یک سند تاریخی در مورد حضرت باب در مجلس ولیعهد.

بهای تک شماره ۱۴ دلار، حق اشتراک و هزینه پست برای یکسال (۴ شماره) ۲۶ دلار

ناشر: مؤسسه معارف بهائی کانادا شماره فکس ۱۸۷۰-۳۸۸-۹۰۵-۰۰۱

پژوهشنامه در هر شماره حاوی مقالاتی در معرفی امر بهائی به روشنفکران ایرانی است می‌توانید آن را به دوستان خود هدیه کنید

خاطراتی از فعالیت‌های تبلیغی در کشور یوگوسلاوی

پروین برتر (بازیار)

در تائید و تکمیل مقاله مهاجر عزیز امرالله جناب گهرریز در مورد تاریخچه امر در کشور مقدونیه که در شماره ۲۶۷ این مجله مورخ فوریه ۲۰۰۲ درج شده بود تقدیم مطالبی را در مورد تجدید فعالیت‌های تبلیغی در یوگوسلاوی سابق ضروری می‌داند.

بین سالهای ۸۷ - ۱۹۸۸ که مفارن با اوج نهضت کمونیستی بود طبق امریه بیت‌العدل اعظم الهی و با نظارت محافل ملی کشورهای اروپای غربی مقدمات نشر نفحات الله در کشورهای پشت پرده آغاز شد. این ابلاغیه که تا حدی محرمانه بود هیجان شدید روحانی در بین احبائى که با آن آشنا می‌شدند به وجود آورد. تصور اینکه حتی بتوان به آسانی از این کشورها عبور نمود سخت می‌نمود تا چه رسد به تبلیغ.

محفل ملی اطیش دو لجنه به نامهای لجنه یوگوسلاوی و چکواسلاوی با تعدادی از خانم‌های بهائی حدود هشت نفر در هر لجنه انتخاب فرمودند که البته در سالهای بعد تغییراتی در اعضای لجنه داده شد. پیام معهد اعلی برای اعضای خوانده شد و دستورات لازمه که عبارت بودند از رعایت حکمت - رفتار صحیح - پرهیز از تظاهر و یا ایجاد هیجان و جنجال، و خلاصه رعایت متانت و حزم و احتیاط داده شد.

در مورد یوگوسلاوی کار مشکلتر از چکواسلاوی بود چون یوگوسلاوی عبارت می‌شد از هفت ایالت که هرکدام سنتها و زبانهای مختلف داشتند. البته زبان صربوگرآتی Serbocroati را تقریباً همه بزور یاد گرفته بودند ولی در اصل علاقه به ملیت خاص خود داشتند. بعلاوه یوگوسلاوی از نظر جغرافیائی کشوری بزرگ و نسبتاً طولانی بود. پس از فروپاشی کمونیسم کشورهای فعلی زیر که همان ایالات سابق هستند از آن سر برآورده‌اند: Serbia - Bosnia - Croatia - Slovenia Kosovo - Maecedonia - Montenegro

اعضای لجنه با نهایت قدرت روحانی و پشتکار کارشان را شروع کردند و بین این ایالات به رفت و آمد پرداختند. در این سفرها ایجاد دوستی و محبت می‌شد - دعا و مناجات تلاوت می‌گشت، کتاب مناجات به هرکس که امکانش بود داده می‌شد تا کم‌کم کوره راهی باز شد. در مرزها برای هر دفعه رفت و آمد پرسشها می‌شد و همه چیز در ماشین یا در ترن با دقت بررسی می‌گشت. اعضاء لجنه در نقاط مختلف اطیش ساکن بودند بنا بر این هر کدام فعالیت خود را در هر شهری در یوگوسلاوی که نزدیکتر بودند متمرکز می‌کردند. ولی این به آن معنی نبود که برای مثال آنها که در غرب اطیش ساکن بودند

نفری **Watkin** مرکب از پدر مادر پسر از انگلیس، و دو جوان از استرالیا و دختر خانمی از انگلستان رهسپار آنجا شدند و سرانجام محفل روحانی آنجا هم تشکیل شد. در بلغراد احباً دوبار در نمایشگاه سالانه کتاب شرکت کردند که غرفه بهائی پیش از سایر غرفه‌ها موفقیت داشت. نباید فراموش کرد که نوشتن این مطالب به آسانی صورت می‌گیرد ولی در عمل برای هر اقدامی گروههای زیادی فعالیت‌های شدید داشتند و زحمت فراوان می‌کشیدند. باید این موضوع اضافه شود که برای مهاجرین توقف بیش از سه ماه ممکن نبود و قرار بود قبل از اتمام سه ماه به یکی از کشورهای دیگر بروند و ویزای جدید سه ماهه بگیرند. در حدود سال ۱۹۹۰ خانم لیلا بنانی که گویا در کانادا در رشته سینما و تئاتر تحصیل کرده بودند برای شش ماه در شهر لوبلینا، **Lublina** پایتخت **Slovenia** اقامت داشتند که البته چون موفق به پیدا کردن کار منظم و ویزای دائم نشدند مراجعت کردند.

در زمان غلبه رژیم کمونیستی شخصی از اهالی یوگوسلاوی بنام **Stanislav Ojadic** که در ایالت **Croatia** زندگی می‌کرد موفق می‌شود به امریکا برود. در آنجا افتخار ایمان به امر بهائی نصیبش می‌گردد و طبق درخواست لجنه مهاجرت امریکا برای مدت دو سال در شهر **Opatia** در کروآتی سکونت می‌گزیند. او در سال ۱۹۷۴ در یوگوسلاوی باعث ایمان دوازده نفر می‌گردد که این مؤمنین یا متفرق شدند یا بملکوت ابهی صعود نمودند. یک نفر از این مؤمنین در شهر **Rovini** زندگی می‌کند که احباً خدمت ایشان رسیده‌اند. یک خانم مَسْنُ بهائی هم در **Riera** بودند که به علت ترس شدید از وضع موجود خود را کنار

مسئولیتی برای مقدونیه که دورترین ایالت به اطیش بود احساس نکنند - بدون تردید چون ایالت‌های سابق **Slovenia** و **Croatia** به غرب نزدیکتر بودند و فاصله‌شان تا ایتالیا (مرز آبی) چند کیلومتر بود زودتر مورد توجه مهاجرین قرار گرفت. جناب دکتر افنان و خانمشان از انگلستان در اسلوانی مستقر شدند و دو جوان به نام‌های فروزان و مهیار در کروآتی، و یک زوج آمریکائی بنام **Potny** به **Rovini** (کروآتی) آمدند و کم‌کم تعداد مؤمنین زیاد شد بطوریکه در حال حاضر محفل ملی دارند. البته در این مدت لجنه از پشتیبانی و همکاری افرادی مثل دکتر سزگین مشاور قاره آسیا از ترکیه و جناب بالازاده (که بعداً سمت مشاور قاره‌ای یافتند) از لوکزامبورک، محفل روحانی تریست **Triest** که هم مرز ایالت کروآتی بود، و هم چنین لجنه تبلیغ شرق اروپا در ایتالیا و خانم اورزلا مولشگل و جناب هلموت گروسمن مشاور قاره‌ای و بخصوص محفل ملی اطیش بهره‌مند بود.

خانم و آقای کیفر اعضاء محفل ملی اطیش به **Kosovo** رفتند و باعث ایمان یک خانواده چهارنفری شدند که در ظل امرند. از سالها پیش یک خانواده دیگر بهائی در **Kosovo** بودند که به دستور معهد اعلی آدرشان را پیدا کردند. مادر بزرگ خانواده که حدود ۷۰ سال داشتند جناب میس مارتاروت را در آلبانی ملاقات کرده و مؤمن شده بودند. ایشان بدعوت محفل ملی اطیش یک هفته در وین میهمان بودند در دو جلسه به حضور محفل رسیدند.

در مورد بلغراد خانم **Jaen Ghernosky** از احبای آمریکائی لهستانی‌الاصل و خانواده سه

می کشیدند.

معهداعلی مایل بودند بدانند که آیا در قدیمی ترین دائرةالمعارف های یوگواسلاوی اسمی از اظهار امر حضرت اعلی یا حضرت بهاء الله هست یا خیر. بنده موفق شدم با رئیس کتابخانه ملی Rieka (ریکا) که بندری در شمال شرقی یوگواسلاوی است ملاقات کنم. ایشان دکتر تُرک مسلمانی بودند. در کشور یوگواسلاوی رفتار مردم با اقلیت های مذهبی بقدری توأم با خشونت بود که انتصاب یک مسلمان به ریاست کتابخانه شخص را به تعجب و ا می داشت. بهر حال بنده بیست جلد کتاب اهدائی محفل مقدس اطریش را که کتابهایی امری و نفیس به زبانهای انگلیسی - ایتالیائی و آلمانی بودند تقدیم کتابخانه نمودم و ضمناً از ایشان درخواست کردم در قدیمی ترین دائرةالمعارف Lexicon کشور یوگواسلاوی که متعلق به بیش از ۱۰۰ سال قبل است مرور کند و ببیند راجع به امر مطلبی هست یا خیر. بلافاصله به مرکز کتابهای قدیمی رفتیم و ایشان یک کتاب Lexicon قدیمی پیدا کردند و مراجعه به فهرست آن نمودند. در قسمت ادیان شرحی در حدود یک پارگراف کوچک راجع به ظهور حضرت اعلی بود. رئیس کتابخانه صلاح ندانستند که جلوی روی کارمندان کپی گرفته شود لذا محبت نموده و پارگراف را با دست با سرعت نوشتند و به بنده دادند و با عجله از محل کتابهای قدیمی بیرون آمدیم. آن شرح عیناً تقدیم محفل مقدس ملی اطریش گردید و هدیه به دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی گردید.

شرحی از تشکیل نخستین محفل اسکوپیه در مقدونیه: قبلاً چند نفر از اعضاء لجنه حداقل ماهی یکبار به اسکوپیه در رفت و آمد

بودند، بخصوص جناب کامبیز پوستچی عضو هیئت معاونت اروپا و جناب نیازی یکی از دوستان ترک زبان اطریشی و جناب وفا ریحانی و جناب بالازاده. در اکتبر سال ۱۹۹۱ اولین محفل روحانی اسکوپیه تشکیل شد، اعضاء محفل عبارت بودند از یک خانواده سه نفری ترک زبان یک جوان افغانی دانشجو، یک جوان دانشجو از اهالی افریقا که گویا پس از اتمام تحصیلاتش موفق به توقف نشد و ترک اسکوپیه را کرد و چهار دانشجوی محلی. افراد دیگری نیز از قبل در آنجا بودند که ذکر نامشان موجب اطاله کلام می شود.

در اسکوپیه طبقه اقلیت مسلمان در محرومیتی بسر می بردند که واقعاً از دیدن بعضی مناظر جگر خون می شد. گاهی به یک بهانه خیلی بی معنی پاسبانها در محله ترکها آنها را واقعاً بقصد کشت می زدند و این بطور مرتب اتفاق می افتاد. روی همین اصل بود که محفل در اسکوپیه پایه نمی گرفت فقط در مدتی که یکی از احبای سایر کشورها در آنجا بودند موفق می شدند همگی را در حظیره القدس جمع کنند. بمجردی که احبای خارج دور می شدند آنها هم که از سابقه مسیحی و مسلمان می آمدند از هم دور می شدند. به هر صورت چند کتابچه مناجات در آن موقع ترجمه شده بود و بروشور هم داشتیم و بقیه اطلاعات امری بطور شفاهی به مؤمنین محلی ابلاغ می شد.

در اسکوپیه حظیره القدسی اجاره شد که در هر حال احبب آنجا دور هم جمع می شدند. کنفرانسی در سال ۹۲ تشکیل شد که حدود بیست نفر شرکت کردند. در ماه مارس ۹۲ به دستور محفل ملی اطریش اینجانب برای مدت ده روز به اسکوپیه رفتم و با کمک جوانان

اشک بی ثمر

منوچهر نیک نفس

شب است و نم نم باران دگر نمی بارد
دگر ز دیده ما اشک تر نمی بارد

دگر نسیم بهاری به پاس عزت گل
به پای سرو چمن سیم و زر نمی بارد

در این زمان که فلک مست آتش افروزیست
زمانه بر سر ما جز شرر نمی بارد
به حسرتم که چرا از لهیب آتش عشق
شراره بر سر این بوم و بر نمی بارد

دلا قیاس غم عشق ما مکن با شمع
که اشک شمع چنین بی ثمر نمی بارد

حباب هستی ما وامدارِ مرحمتیست
که جز به همت اهل نظر نمی بارد

ز چرخ تیره «منوچهر» بگسل این پیوند
که جز شراره از این خیره سر نمی بارد



* این قطعه به مناسبت وقایع دردناک خاور میانه

سروده شده است.

مؤمن عید نوروز را با شرکت ۱۰۰ نفر دانشجو که بدعوت دانشجویان بهائی آمده بودند برگزار کردیم. در آن جلسه تاریخ مختصر امر و تاریخچه نوروز گفته شد. هزینه جشن را که در رستوران بزرگی اجاره و برگزار شد محفل مقدس ملی اطیش تقبل کردند. همچنین در سال ۱۹۹۲ در بلغراد کنفرانس بزرگی برای کلیه احبای یوگوسلاوی به مدت سه روز برگزار گردید. این مسئله را نمی توان نادیده گرفت که محافل تشکیل شده در یوگوسلاوی سابق برقرار نمی ماند و مرتباً اعضاء عوض می شدند این مشکل سه علت داشت.

۱ - عدم رشد روحانی

۲ - ترس شدید از مأمورین امنیتی که پنجاه سال مردم تحت فشار و احیاناً آزارشان بودند و از اینکه به هر اسمی تسجیل شده و در انتخابات رای بدهند دچار وحشت می شدند و کم کم خود را کنار می کشیدند

۳ - اقلیت ترک زبان نه اجازه داشتند با مردم دیگر محشور شوند نه می توانستند از محله خود خارج گردند بنا بر این تشکیل و ادامه جلسات مشکل می شد.

در هر حال کم کم جوانان بهائی اشتیاق پیدا کردند که سال خدمت خود را در اسکوپیه یا شهرهای اطراف بگذرانند و تا موقعی که جنگ بطور جدی در KOSOVO شروع نشده بود رفت و آمد احبای مستمر بود. نباید فراموش کرد که بفرموده حضرت عبدالبهاء حتی عبور و مرور احبای در همه بلاد جاذب تأیید است. مسلماً زحمات گروه زیادی که به امر معهد اعلی و نقشه های محفل روحانی اطیش و کمک هیئت مشاورین و معاونین قاره ای به مدتی طولانی انجام یافت جوئی روحانی ایجاد نمود که جاذب مهاجرین عزیز دیگر شد. ■

تازه‌های علمی و فرهنگی جهان

پژوهشگر

تازه‌های جهان کتاب از ایران

هفته نامه «کتاب هفته» که در ۷۰/۰۰۰ نسخه توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در ایران نشر می‌شود، منبع خوبی برای کسب اطلاع از وضع چاپ و کتاب در ایران است. این هفته نامه که توسط وزارت ارشاد به قیمت ارزان عرضه می‌گردد و معمولاً بطور رایگان برای علاقمندان ارسال می‌شود. صفحات میانی این نشریه معمولاً حاوی صورت دقیق صدها کتاب منتشره در هر هفته است. شماره اخیر حدود ۵۰۰ جلد کتاب تازه چاپ را نام برده که در ردیف اول کتابهای دینی و ادعیه قرار دارد. پس از آن نوبت به کتابهای درسی می‌رسد و در درجه سوم کتابهای مربوط به تکنولوژی و علوم کاربردی است.

در بخش ادبیات سهم بیشتر را ترجمه کتابهای خارجی به فارسی دارند و از آنچه تألیف شده بیشترین رقم شامل مجموعه‌های شعر است. کتابهای کودکان نیز سهم خود را در این فهرست دارند که باز شامل ترجمه و تألیف می‌باشد. باید دانست که بسیاری از کتابها تجدید چاپ نشرهای سابق است.

شماره ۲۲ ژوئن ۲۰۰۲ حاوی اخباری است که اطلاع بر آنها آگاهی بیشتری از حال و هوای نشر کتاب در ایران بدست می‌دهد. به چند خبر اکتفا می‌کنیم:

● شماره ناشران رسمی ایران به ۵۰۰۰

رسیده است. سال گذشته ۲۳ هزار عنوان کتاب و ۸۰۰ نشریه در ایران منتشر شده است.

● بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (ع) در نظر دارد به منظور گسترش فرهنگ مهدویت و دسترسی آسان آحاد مردم به کتب و محصولات فرهنگی پیرامون امام زمان (ع) نسبت به تجهیز و پشتیبانی مراکز توزیع در سطح کشور از راههای زیر اقدام نماید:

۱ - تامین قفسه مخصوص جهت عرضه کتب و محصولات فرهنگی مهدویت

۲ - تامین کتب و محصولات فرهنگی مهدویت منتشره ناشران با تخفیف ویژه

۳ - ارائه تازه نشر پیرامون امام زمان (ع)

۴ - تامین اقلام ویژه نیمه شعبان و کتب مسابقات کتابخوانی.

● هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) اخیراً مجموعه «راهی و آهی» که گزیده‌ای از هفت دفتر شعر اوست منتشر کرده است. تصحیح انتقادی دیوان حافظ زیر عنوان «حافظ به سعی سایه» از کتابهایی است که بسیار مورد استقبال قرار گرفته است. این شاعر مجموعه شعری با نام «هنر گام زمان» دارد که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است.

● در همین شماره دو بحث در مورد ویراستاری و تورم افرادی که به این کار پرداخته‌اند دارد که یکی تحت عنوان «در آمدی به بحث آسیب‌شناسی ویرایش» مشکلاتی را



شانزده قرن معدوم بود در همان شهر مصری اسکندریه بازسازی و احیاء و افتتاح شد. این کتابخانه همان جائی است که در آن اول بار کتاب عهد عتیق از زبان عبری به یونانی ترجمه شد و اقلیدس هندسه (؟؟؟؟) را ابلاغ کرد. کتابخانه جدید عظیم‌ترین کتابخانه در خاور میانه و افریقا خواهد بود و فضای کافی برای ۸ میلیون نسخه کتاب خواهد داشت و مجهز با وسایل جدید الکترونیکی خواهد بود، بخش مهمی هم برای نسخه‌های خطی خواهد داشت.

ساختمان این کتابخانه دیدنی مانند قرص خورشید است که از زمین بیرون آمده و بسوی دریا می‌نگرد و اشاره‌ایست به گستردگی و گشودگی دنیای دانش (چنانکه مدیر کتابخانه اسمعیل سراج‌الدین گفته است) و مانند اپرای سیدنی و موزه گوگنهایم ویژگی و جهت امتیاز خود را داراست

کتابخانه عظیم قدیمی اسکندریه در سال ۲۸۸ ق. م. تأسیس شد و در ابتدا حاوی ۷۰۰ هزار نسخه خطی کتاب بود. پس از یک عمر ۴۵۰ ساله کتابخانه مزبور بدست حملات و حریق معدوم شد. از جمله در سال ۴۸ ق. م. وقتی قیصر (سزار) روم به تشویق کلئوپاتر حمله به برادر کلئوپاتر یعنی بطلمیوس سیزدهم کرد به آن کتابخانه آسیب فراوان رساند.

هزینه تأسیس کتابخانه جدید ۲۲۰ میلیون دلار امریکائی بوده که فقط ۹۸ میلیون آنرا کشورهای دیگر و بقیه را خود دولت مصر تأمین کرده است. به عقیده سراج‌الدین برای کشوری که ۶۷ میلیون جمعیت دارد (مصر) سرمایه‌گذاری ۱۲۰ میلیونی در چنین مرکز فرهنگی عظیمی کاری غیر معقول نبوده و نیست.

که از کار ویراستاران ناوارد ناشی می‌گردد بحث کرده است.

بودای بامیان

پیام بهائی در شماره‌های گذشته خود خبر ویران شدن دو مجسمه عظیم بودا در بامیان را توسط متعصبان تنگ نظر طالبان بااطلاع شما رساند. اکنون در افغانستان و محافل بین‌المللی سخن از آن می‌رود که آیا صلاح هست آن دو مجسمه در محل مخصوص خود بازسازی شوند؟ بعضی می‌گویند در دره بامیان مجسمه بزرگ دیگری از بودا وجود دارد به طول حدود ۳۸۰ متر که در زمین چال شده است. زائران قرن هفتم میلادی از چین ذکر این پیکره سترک بودا را کرده بودند و ۲۵ سال قبل هم یک باستان‌شناس نیمه فرانسوی نیمه افغانی بنام طرزی Tarzi مدعی کشف آن مجسمه شده بود.

فرار مغزها حتی از ایتالیا

بررسی‌های اخیر در ایتالیا نشان داده که عده کثیری از دارندگان درجه دکتری در رشته‌های مهندسی - فیزیک - بیولوژی و پزشکی آن کشور را برای کار در خارج و بخصوص در امریکا - انگلستان و آلمان ترک کرده‌اند. مطالعه‌ای در زمینه فرار مغزها در سال ۲۰۰۱ نشان می‌دهد که علت عمده این مهاجرت‌ها فقدان اعتبارات مالی برای تحقیق و مشکلات اداری و رواج «رفیق بازی» یا «پارتی بازی» بوده است. بقول سعدی شیرازی
سعدیا حبّ وطن گر چه حدیثی است قدیم
نتوان مرد به سختی که من این جا زادم

احیاء کتابخانه عظیم اسکندریه

در ماه اپریل امسال کتابخانه عظیم اسکندریه، عظیم‌ترین کتابخانه عالم در عهد قدیم که مدت

عنوان کتاب

ست.

ی موعود

تس فرهنگ

رده به کتب

م زمان (ع)

توزیع در

ی:

بیت عرضه

ت فرهنگی

ویژه

زمان (ع)

ت و کتب

به اخیرا

ی از هفت

ت. تصحیح

فط به سعی

رود استقبال

ة شعری با

یور طبع

در مورد

ه بین کار

در مدی

شکلاتی را

طرح یونسکو در کامبوج

کامبوج از کشورهای فقیر آسیاست با جمعیتی در حدود ۱۲/۸ میلیون و حدود ۳۲ درصد بیسواد بزرگسال و حدود ۳۶ درصد جمعیت که در سطح کمتر از یک دلار درآمد روزانه زندگی می‌کنند. اینک یونسکو با کمک مالی ژاپون (۶۱۰ میلیون دلار) طرحی را برای آموزش ابتدائی سه ساله غیر رسمی درست کرده که به سه هزار (۳۰۰۰۰) کودک فقیر، حاشیه نشین، محروم و بی‌سرپرست مقدمات سواد خواندن و نوشتن و دیگر معلومات مورد نیاز را بیاموزد (نقل از: کوریه یونسکو - ماه مه ۲۰۰۲)

معمای آب در سالهای آینده

آلودگی آبها، خشکسالی و گرمای روزافزون، گسترش تدریجی صحراها، افزایش سریع جمعیت در کشورهای جهان سوم مشکل آب را روز به روز شدیدتر می‌کند.

در حال حاضر حدود ۲/۳ میلیارد نفر از جمعیت دنیا از نظر آب در مضیقه هستند.

اگر وضع فعلی و گرایش‌های کنونی ادامه یابد در سال ۲۰۲۵ مضیقه آبی شامل حال ۳/۵ میلیارد نفر یعنی ۴۸ درصد جمعیت دنیا خواهد شد.

در آنجا که آب در دسترس است قدر آنرا بدانیم و بیهوده و زیاده آن را مصرف نکنیم و بقول شاعر معاصر سهراب سپهری «آب را گل نکنیم».

در حال حاضر ۵۵ درصد جمعیت دنیا به ۱/۷۰۰ متر مکعب آب برای هر فرد در هر سال دسترس دارد. در مقابل ۱۹ درصد همیش کمتر از ۵۰۰ متر مکعب در سال برای هر نفر است.

پدیده جهانی شدن و مخابرات فراگیر در چه جهت می‌روند؟

از جمله سئوالاتی که برای همه متفکران مطرح است این است که آیا حرکت امور و خصوصاً اقتصاد در جهت جهانی شدن و توسعه تکنولوژی نوین اطلاعات و مخابرات کمکی به تعدد و تنوع فرهنگی خواهد کرد؟ یا موجب برخورد و تصادم فرهنگ‌ها خواهد شد و بالاخره مزج و اختلاط فرهنگی را سبب می‌گردد؟ تلاقی فرهنگ‌ها با هم آیا زمینه را بر تسلط فرهنگی واحد یا چند فرهنگ غالب بر سراسر جهان هموار خواهد ساخت یا به عکس تفاوت‌ها و جدائی‌های فرهنگی را مورد تأکید قرار خواهد داد؟

با رواج زبان انگلیسی و اینترنت عده‌ای سئوال می‌کنند که آیا از ۵ تا ۶/۷ هزار زبان و لهجه رائج در دنیا چه تعداد آنها تا آخر قرن حاضر معدوم خواهد شد؟ بدبینان از ۲ تا ۲/۵ هزار لهجه و زبان که در معرض خطر نابودی هستند گفتگو می‌کنند (پل هلمز صحبت از خطر انهدام سه هزار زبان و لهجه می‌کند). آلن تورنی Turani جامعه شناس بزرگ فرانسوی معاصر می‌گوید مسأله اساسی که باید دنیای سیاست بدان نظر کند این است که چطور می‌توان رابطه و پیوندی صحیح میان یک اقتصاد که در فضای گسترده بی حد و مرز عمل می‌کند، و فرهنگ‌ها که در محدوده‌های ملی بسته و مجزئی از هم در جریان هستند برقرار کرد؟ مسأله دیگر این است که آیا جامعه انفرماتیک و شبکه‌های اطلاعاتی دنیاگیر چه نوع هویت فردی و سندیت جمعی را تأیید و ترویج خواهند کرد؟ کسی هنوز براین سئوالات پاسخ قانع کننده ندارد. ■

معرفی کتاب

پژوهشگر

کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران،
۱۸۳۷-۱۹۲۱؛ دکتر هما ناطق، با مقدمه
فریدون آدمیت، نشر نظر، ۱۳۸۰.

خانم دکتر هما ناطق از پژوهندگان پرکار ایران معاصر است که آثار متعدد تحقیقی مستقلاً یا با همکاری آقای فریدون آدمیت نشر کرده از جمله زندگی سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۹۶۹، پاریس) و «ایران در راهیابی فرهنگی» (۱۳۶۸ ش). مؤلف در کتاب حاضر که حاوی عکس‌های تاریخی است پس از بحث دربارهٔ برخورد با فرنگ و فرنگی در دورهٔ قاجار، به بررسی مدارس فرانسوی زبان (در ایران)، مدارس میسیونرها و بالاخره ایرانیان در فرنگ می‌پردازد. در پیشگفتار آمده که: «موضوع این نوشته چنان که از نامش پیداست نگاهی است به تاریخچهٔ آموزشکده‌های فرنگی و فرنگی‌مآب در ایران از سدهٔ نوزدهم تا نخستین جنگ جهانی [و] تکیه‌اش بیشتر بر زبان و ادب فرانسه است».

پیش از این کتاب، دکتر حسین محبوبی اردکانی در سه مجلد که به طبع دانشگاه تهران رسید «تاریخ تأسیسات تمدنی در ایران» از جمله مدارس خارجی را عرضه داشته بود. اما کتاب خانم ناطق در مورد مدارس فرانسوی و روابط فرهنگی با فرانسه مبسوط‌تر و دقیق‌تر است و اطلاعات بسیار سودمندی را در اختیار پژوهشگرانی که به این دورهٔ تاریخ ایران علاقمند هستند قرار می‌دهد. خصوصاً که دکتر

هما ناطق دسترسی به آرشیوها و اسناد وزارت خارجهٔ فرانسه و چند آرشیو دیگر از جمله از آن کلیسای لازاریست‌های پاریس و عده‌ای اسناد و مجموعه‌های خطی که در خانواده‌های قدیمی محفوظ است حاصل کرده و به کتب و انتشارات قبلی ایرانیان یا دیگران اکتفا ننموده است.

آنچه موجب حیرت است ملاحظهٔ تأثیر آقای فریدون آدمیت بر کار خانم ناطق در آنجاست که سخن از امر بهائی می‌رود. آقای آدمیت در آثارش از غرض‌ورزی و تحریف حقائق دربارهٔ امر جدید خودداری نکرده است، و دریغ که این بی‌انصافی به خانم ناطق نیز سرایت نموده است. با وجود آشنایی با شخصیت استثنائی قرّة العین طاهره و احساس احترام عمیق و ستایش خاص نسبت به وی، رائحهٔ تأثیر مورخان مارکسیست شوروی سابق را نیز می‌توان از قضاوت‌های ایشان استنباط کرد. در صفحهٔ ۱۹۴ ضمن بحث از عصر ناصری می‌نویسد: «به زمانهٔ ناصرالدین شاه که موضوع سخن ما [در این قسمت] است خطر سومی که نهادهای عیسوی را تهدید می‌کرد تغییر روش حکومت و برخی روحانیان بود. این تغییر از پی‌آمد شورش بابیان بود که بیشتر به یک برخاست [قیام] اجتماعی می‌ماند تا به یک شورش مذهبی. میرزا آقاخان نوری خواست به آن جنبش که واخواست‌هایش بر کاهش مالیات‌ها و مسائل دیگری از این دست تکیه داشتند جنبهٔ مذهبی

همکاری قلم داشته. اما باید با انصاف از کتاب کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران (یا به عبارت درست‌تر کارنامه فرهنگی فرنگیان و فرنگ رفتگان در ایران) قدردانی کرد که زاویه مهمی از تاریخ تجدد «بر سر زار رفته» ایران را روشن می‌کند.

همین کتاب ضمناً معرّف مقاومت و مخالفت سرسخت روحانیون با تشکیل مدارس جدید و «معلم خانه که تدریس زبان خارجه در آن معمول» باشد^۱ و جلوگیری از پیشرفت اقلیت‌ها بالجمله هرگونه نوآوری فرهنگی اجتماعی است. کافی است در این مورد به صفحات ۱۳۷-۱۳۸ کتاب مراجعه شود که در آن ذکر حکومت همدان است که مسلماً تحت تأثیر و نفوذ روحانیون در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹) طی ۲۲ ماده حقوق انسانی یهودیان را به حدّ اکثر تقلیل داده است.^۲ ■

یادداشت‌ها

۱- صفحه ۸۵ که مؤلف، لابد به رعایت مقتضیات روزگار، به عنوان فتوای ساختگی قلمداد کرده هرچند که امضای محمد کاظم خراسانی و اعوان و انصار او را دارد.

۲- از جمله آنکه روزهای بارانی یهودیان حق بیرون رفتن از خانه‌هاشان را ندارند و باید خانه یهودی کوتاه‌تر از خانه دیگران باشد و یهودی حق ندارد برای هواخوری به بیرون شهر برود و حتی یهودیان حق خوردن میوه‌های خوشمزه را ندارند! خانم ناطق بر آن است که حکومت همدان این مقررات را از عراقیان و عثمانیان هم مرز گرفته است! (ص ۱۳۸) حال آنکه در پشت سر این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها سیدی به نام سید عبدالمجید بود و در طهران هم یهود آزاری را سید ریحان‌الله رهبری می‌کرد همان سیدی که بالاخره مبلغ هنگفتی از یهودیان ستاند تا از در آشتی درآمد و اجازه داد که جماعت یهود به جای پارچه زرد یا سرخ که یهودانه نام داشت یک تکه نقره روی پوشاک خود بزنند و بر آن کلمه یهودی را حک کنند. (ص ۱۴۰)

بدهد تا به دست عناصر متشرع و زمین‌دار صدای مردم ناخرسند را بخواباند ورنه کجا امکان‌پذیر و باور کردنی بود که محمد شاه و وزیرش به نامه‌نگاری با بانیان جنبش برآمده باشند، و شاه بنیان‌گذار فرقه را به دربار فراخواند و او در نامه‌هایش محمد شاه و حاجی [میرزا آقاسی] را «اهل حقیقت» بنامد و یا اینکه روستائیان به شورش پیوندند بی‌آنکه سرکرده را بشناسند و بی‌آنکه بدانند و بخوانند که چه می‌خواهد و چه می‌گوید!» (صص ۱۹۳-۱۹۴)

این عبارات به راستی نمونه کم‌مانندی از خلط مبحث و تصرف ناروا در تاریخ است و گواه روشن این که خانم ناطق هیچیک از کتب معتبر اهل انصاف را چون نیکلاکه درباره «سید علی محمد معروف به باب» نوشته نخوانده یا اگر خوانده مورد عنایت قرار نداده است. آئین حضرت باب را به جنبشی برای درخواست کاهش مالیات، تقلیل دادن؟؟؟ و پیوستگان به شورش را جمعی روستایی بی‌خبر از همه جا جلوه دادن (با وجود فهرست مبسوطی از علمای اعلام زمان و از جمله نماینده محمد شاه سید یحیی دارابی که به آن حضرت پیوستند) و خطبه قهریه حضرت باب را به حاج میرزا آقاسی فراموش کردن و بهانه‌جویی و امتناع محمد شاه از ملاقات حضرت باب را نادیده انگاشتن و طوفان ایذاء و آزار بابیان را که میرزا آقاخان نوری بعد از حادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه برپا کرد مسکوت نهادن از جمله حرف‌هایی هست که فقط اصحاب غرض می‌توانند با گستاخی به هم ترکیب کنند. آنچه مذکور آمد، به گمان نگارنده این سطور از تلقینات سوء آقای آدمیت است که خانم ناطق با وی طی سال‌های طولانی

مؤلفان محترم، معانی روحانی بعضی متشابهات قرآن چون نفخه صور (گفتار دوازدهم) و معنی ساعت (گفتار سیزدهم) را نیز بیان کرده‌اند و هرچند این بحث‌ها در استدلالیه‌های بهائی سابقه دارد اما یادآوری آنها به زبان امروزی البته مفید است.

مؤلفان محترم از نصوص مبارکه این ظهور اعظم مقادیری را در کتاب خود درج کرده‌اند از جمله در کیفیت روح انسانی و عوالم بعد (گفتار شانزدهم) که مسلماً برای متحرّیان حقیقت سودمند خواهد بود ضمناً اینجا و آنجا به مناسبت از اشعار خود نقل کرده‌اند (از کتاب قطره). چاپ کتاب مرغوب، و طرح رو و پشت جلد زیباست.

برای اینکه نمونه‌ای از مقالات گلگشتی در قرآن مجید، به دست داده باشیم بخشی از گفتار دوم را که مربوط به دلیل بقا و استقامت امر حقّ است عیناً در اینجا نقل می‌نماییم.

گفتار دوم: حقّ غالب است

بسیاری از آیات قرآنی دالّ بر آنست که حقیقت شکست‌ناپذیر است. نمی‌توان با آن مبارزه کرد. و باطل هم قابل مبارزه نیست و خود از بین می‌رود.

«قل جاء الحقّ و زهق الباطل. انّ الباطل كان زهوقاً» (سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱)
در سوره انفال آیات ۷ و ۸ می‌فرماید:
«خداوند حقّ را بر پای می‌دارد و باطل را نابود می‌سازد. ولو مجرمان را ناخوش آید. آیا جای کمترین نگرانی هست؟»

«یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یابی الله ان یتّم نوره ولو کره الکافرون» (سوره توبه، آیه ۲۲)

این آیه دالّ بر آن است که: نور خداوند را

گلگشتی در قرآن مجید، تحقیق و تنظیم از شهین احسان و دکتر پرویز روحانی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۸ بدیع، ۲۲۴ صفحه.

در سال‌های اخیر بازار تألیفات درباره اسلام رونق بی‌سابقه‌ای حاصل کرده. موجب خوشوقتی است که دو تن از یاران عزیز ایرانی ساکن امریکا کتاب گلگشتی در قرآن مجید را «برای آنان که در وجود خود میل به یافتن حقیقت اعتقاد بهائیان در رابطه با دیانت اسلام را دارند» در سال پیش منتشر کرده‌اند.

کتاب شامل ۱۹ گفتار است که از گفتار درباره «اسلام چیست؟» آغاز می‌شود و به «مختصری از تاریخ بهائی» پایان می‌یابد و در حقیقت نوعی استدلالیه متکی به قرآن مجید برای راهنمایی مسلمانان است. مثلاً در گفتار هشتم در اعتقاد به روز هزار ساله، آیه پنجم سوره سجده را به یاد می‌آورد که به موجب آن امر الهی از آسمان به زمین تدبیر می‌شود و بعد به سوی او بر می‌گردد در مدت یک روز که میزانش یک هزار سال است چنان که شما می‌شمردید، یعنی آیه‌ای که دلالت بر ظهور حضرت باب در سنه ۱۲۶۰ ه.ق. دارد. گفتار نهم درباره لقاء الله است که آیات لقاء خدا در روز آخر را به خاطرهای می‌آورد و معلوم می‌دارد که به موجب برخی دیگر از آیات قرآنی، لقاء خدا همان لقاء مظهر امر او یعنی پیامبر الهی است.

کتاب گلگشتی در قرآن مجید از ادله عقلی مذکور در کتاب الله نیز فارغ نیست مثل دلیل طلب شهادت و تمنای مرگ که مورد بحث گفتار دهم است و خدا آن را در سوره جمعه آیه ۶ ملاک صدق عقیدت قرار داده است.

کسی نمی‌تواند خاموش نماید. این معنی مکرر در سوره یونس آیه ۸۲ و سوره جمعه آیه ۸ آمده است، که مبارزه با کلام حق، عبث است. و انسان را در مقابل آن راهی جز تسلیم نیست.

در این معنی باید توجه داشته باشیم که مکتب‌های فکری بی‌خدایان که چون بوته قارچ و کدو، گاهی سریع و گاهی طویل می‌رویند، از این مقوله خارجند.

پیدایش این مکتب‌ها، جزئی از حرکت تکاملی انسان است. ولکن اگر کسی، نظرات و عقاید خود را به خدا ببندد، و گفتارهای خود را گفتار خدا شمرد، به سختی تنبیه می‌شود. و به سرعت کلامش نابود می‌گردد.

خداوند کلام پاک را به شجر پاک تشبیه فرموده، اصل آن را ثابت، و فرع آن را زینت بخش آسمان می‌فرماید. و کلام ناپاک بی‌پایه را به بوته‌های ناپاک مثل می‌زند.

سوره ابراهیم آیات ۲۴ تا ۲۷ این مفاهیم را به دقت توضیح فرموده، ثبوت و رسوخ مؤمنین و ادامه حیات آنان را در این جهان و جهان دیگر تأکید می‌نماید.

ظهور ثمرات نیکو از شجر پاک، قطعی است. و ثمرات نیکوی شجر امر الهی، انسان‌های پاک و متصف به صفات الهی هستند، که جامعه‌ای مترقی و مدنیته سازنده و روحانی را تشکیل می‌دهند.

برترین مکتب بی‌خدایان مکتب کمونیسیم بوده است، که از ابتدای طلوعش محکوم به افول بود. ولکن این حقیقت را، جز بهائیان، دیگران نمی‌دانستند و اعلام نمی‌کردند. در قرون هجدهم و نوزدهم بسیاری از متفکرین داعیه رهبری جهان انسان را در سر داشتند. و هریک، زمانی کوتاه و بلند درخشیدند. ولکن

همه محکوم به نابودی بودند و هستند. شریعت‌الله تنها مکتب غالب است که ریشه در قلوب و ارواح دارد. از دانه‌ای می‌روید، درختی توانا می‌شود و میوه‌های بهشتی خود را برای همه عالمیان به بار می‌آورد.

جهان انسانی در مسیری که خداوند بزرگ خواسته است، در حرکت است. و این حرکت را هیچ نیرویی مقاومت نتواند.

این معنی را "نعیم" به دقت و صحت، بر اساس قرآن، به این صورت، بیان کرده است:

عقل گوید به نفس و سوسه مند
که به بی‌چون، چرا و چون تا چند
بشنو از حق، بیان آن مؤمن

که به فرعون گوید از ره پند:
در جهان سد سیل امرالله

نتوانی، به ریش خویش مخند
دست‌ها را گند از او کوتاه

آنکه، دل‌ها به او دهد پیوند
نفس سرکش دائماً در پی چند و چون

است، حتی در کار خدا. باید دست به دامان
عقل شده، به ریش خویش نخندید. خداوندی

که دل‌ها را به مظهر ظهور خود پیوند می‌دهد،
دست‌ها را از او و کلام او کوتاه می‌کند. "نعیم"

ادامه می‌دهد:
إن یک صادقاً یصبکم بعض

ردّ و تکذیب حق بخود میسند
إن یکن کاذباً علیه الکذب

رایت کاذبی نگشت بلند
اینها برخی، عین عبارت و بعضی، معانی

آیات قرآنی در سوره مؤمن آیه ۲۸ است که:
اگر رسول صاحب ندا، حق است و از حق،

آنچه می‌فرماید واقع خواهد شد. پس نبایستی
با او مبارزه کرد، و اگر صاحب ندا ناحق است،

خود به خود از بین خواهد رفت.

تعالیم اجتماعی آئین بهائی» به قلم خانم حوریوش رحمانی که خوانندگان عزیز با ترجمه‌های فصیح و بلیغ ایشان آشنایی دارند تعلیمات اجتماعی امر را در بخش‌های متعددی مطرح می‌کند و تفاوت امر بهائی را با ادیانی یا مذاهبی که تنها در اندیشه رستگاری فردی هستند نشان می‌دهد. دکتر شاپور راسخ با استناد به این بیان حضرت بهاءالله که «رگ جهان در دست پزشکی داناست درد را می‌بیند و به دانایی درمان می‌کند» نکات اساسی در «دردشناسی پزشکی آسمانی» را به وجهی که در آثار حضرت بهاءالله منعکس است مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

مطالعه پژوهشنامه نه فقط برای دوستان بهائی مفید است بلکه می‌تواند وسیله مؤثری در ابلاغ امر الهی به افراد تحصیل کرده باشد. سعی شده که در تنظیم مقالات در حد امکان رعایت سادگی بشود و از کاربرد اصطلاحاتی که فقط اهل بهاء به آن آشنا هستند احتراز شود معذلتک در مواردی معنی لغات و عبارات عربی نیز داده شده است.

دوستان گرامی می‌توانند نسخ مورد نیاز خود را به این آدرس سفارش دهند:

Institute for Bahá'í Studies in Persian
P.O. Box 6500
Dundas- Ontario, L9H6Y6 Canada
Fax: 001-905-3881-870.

دوستان ایرانی خود را به مکاتبه، ارسال مقاله یا طرح سؤال به آدرس فوق تشویق فرمائید. با چنین گفت و شنود است که پژوهشنامه می‌تواند به هدف اصلی خود بهتر نائل آید یعنی ایجاد شوق تحقیق بی تعصب در این آئین نوین. ■

پژوهشنامه، نشریه مجله پیام بهائی،
ناشر مؤسسه مطالعات بهائی در کانادا،
شماره ۹، ۲۰۰۲

به موازات برنامه‌های رادیوی پیام دوست (موج کوتاه) که اصول معتقدات بهائیان را برای مردم ایران و ایرانیان پراکنده در جهان بیان می‌کند، مجله پژوهشنامه که هر ۶ ماه یک بار با همکاری پیام بهائی و مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی (کانادا) منتشر می‌شود حقائق مربوط به آئین جهانی بهائی را در دسترس روشنفکران و فرهیختگان ایران که بسیاری از آنان در بیرون مرزهای کشورمان سکونت دارند قرار می‌دهد و به پاره‌ای از پرسش‌های آشکار یا ناگفته آنان پاسخ می‌گوید.

شماره نهم که چند ماهی است از انتشار آن می‌گذرد و می‌توان آن را به مؤسسه معارف بهائی در کانادا سفارش داد به صورتی منظم‌تر و جامع‌تر از گذشته جنبه‌ها و جلوه‌های مختلف دیانت بهائی را به قلم پژوهندگان بهائی برای ایرانیان علاقمند به مطالعه و تفکر ارائه می‌کند.

نخستین مقاله این شماره زیر عنوان دیانت بهائی ترجمه فصلی از کتاب دکتر ویلیام هاچر و دکتر داگلاس مارتین است. دکتر نادر سعیدی طی مقاله‌ای پر اندیشه «نگاهی به آثار حضرت بهاءالله» در ادوار مختلف رسالت آن حضرت می‌افکند. «مقدمه‌ای بر روحانیات بهائی» بازگو کننده اصول افکار بهائیان درباره حیات روحانی است. دکتر هوشنگ خضرائی در مقاله «اخلاق، پژوهشی فلسفی علمی و تطبیقی در پرتو انوار تعالیم بهائی» یکی از جامع‌ترین مطالعات موجود درباره اصول اخلاقیات بهائی را عرضه داشته است. «نگرشی کوتاه بر

نامه‌های خوانندگان

میس مارتاروت

خانم گیتی بنان (اعتماد) مرقوم داشته‌اند که اخیراً بر حسب تصادف شماره ماه می ۱۹۹۹ پیام بهائی را ملاحظه کرده و مقاله شیوای جناب نورالدین ممتازی را درباره زیارت میس مارتاروت از بیت مبارک شیراز با علاقه خوانده‌اند. خانم گیتی بنان (اعتماد) مایلند یک اشتباه را در آن مقاله اصلاح کنند و آن اینکه میس مارتاروت در تمام دوره اقامت در شیراز - بین ۷ تا ۱۰ روز - در منزل جناب فضل‌الله بنان میهمان بودند و نه در منزل آقایان دهقان. جناب بنان از احبباء قدیم خدوم شیراز بودند. خانم بنان دو عکس تاریخی نیز فرستاده‌اند که در این صفحه به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد. یکی میس مارتاروت در تالار منزل جناب بنان و دیگری با عده‌ای از اعضای محفل روحانی شیراز و چند تن از اعضای محفل

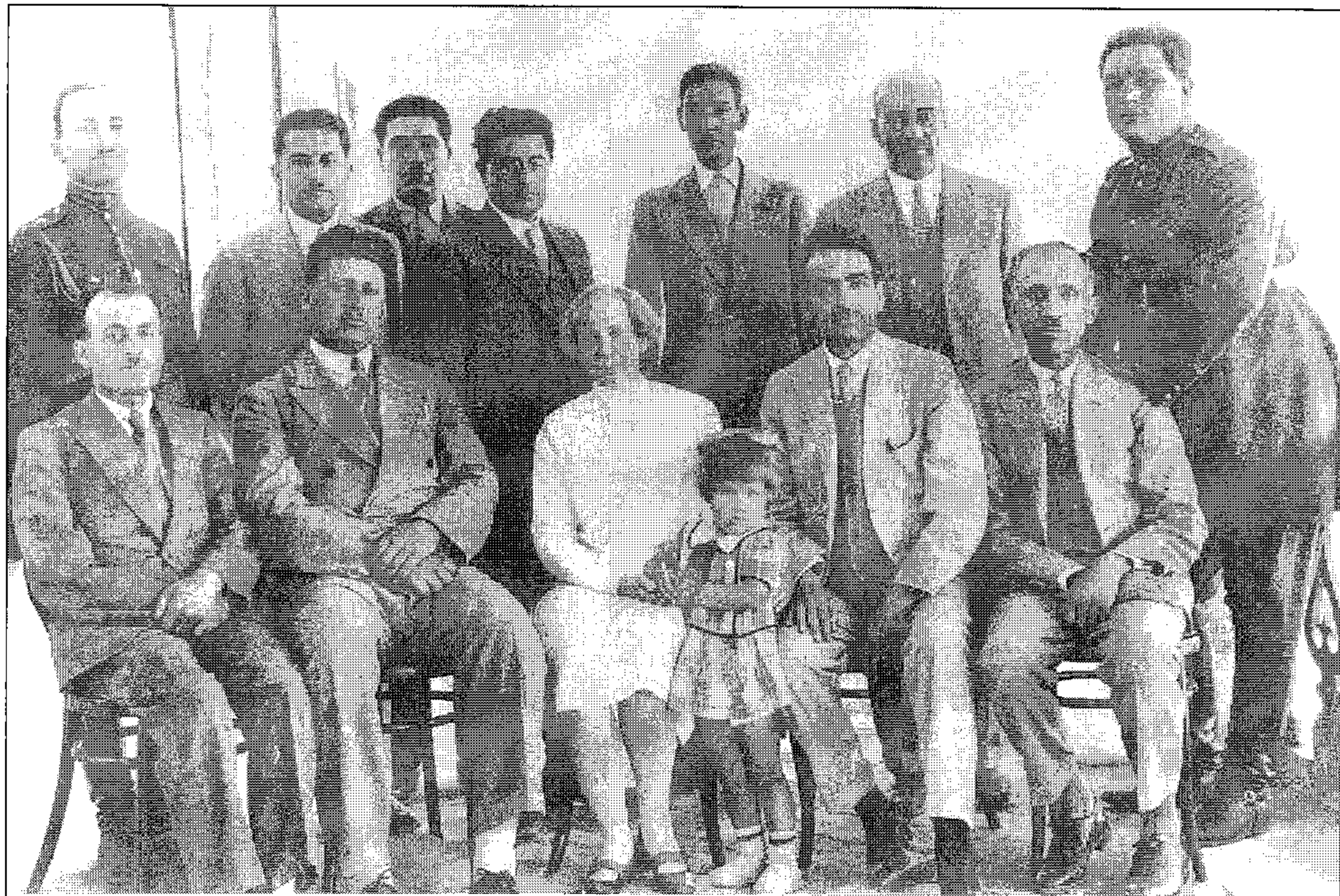


روحانی طهران که همراه ایشان به شیراز آمده بودند. دختر کوچک دو سه ساله خانم فرشته بنان (ورقا)، دختر دوم جناب بنان و خواهر نویسنده نامه گیتی خانم بنان می‌باشند.

پیام بهائی از خانم گیتی بنان (اعتماد) کمال تشکر را برای ارسال این دو عکس تاریخی که در این صفحه و صفحه بعد به چاپ رسیده‌دارد.

چه غذایی بخوریم؟

خانم مهناز بدیعیان تامی از لبنان طی نامه ۱۶ مه با اشاره به مقاله «ایمان و علم دو عامل اصلی برای سلامتی» (شماره ۲۷۰، مه ۲۰۰۲) مرقوم فرموده‌اند: چون برای سلامت خود و خانواده و اطرافیانم همیشه و هر روز به دعا و مناجات متوسل می‌شوم و اعتقاد بسیار عمیق بر دعا در حصول شفا دارم لذا اجازه می‌خواهم



عکس تاریخ میس مارثاروت در شیراز (ماه می ۱۹۳۰). از راست به چپ ایستاده: جنابان سرهنگ لطف الله علایی، بهادر، فرهادی، عبدالحسین دهقان، احمد دهقان، -؟-، سرهنگ سهراب. ردیف نشسته از راست: فضل الله خان بنان، کیوان، فرشته ورقا (طفل دو ساله)، میس مارثاروت، آقای سهراب.

بود که خواهش کنم افرادی که در این زمینه تخصص و مطالعه دارند برای راهنمایی دیگران در مورد تغذیه صحیح مطالبی مرقوم دارند تا در پیام بهائی درج شود.

● پیام بهائی منتظر اظهار نظر متخصصان است.

هنر و فرهنگ ایران

انجمن ادب و هنر می نویسند: به دنبال درج بخشی از نامه‌های دانشمندان و نویسندگانی که نشریه خوشه‌های شماره ۱۲ حضورشان هدیه شده (در شماره ۲۷۲ ژوئیه ۲۰۰۲) اینک کپی نامه یکی از مورّخین و نویسندگان ایران را برای درج ارسال می‌دارد. شماره ۱۲ «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» شامل سخنرانی‌هایی بود که در زمینه «فرهنگ

نکته‌ای را معروض دارم. نتیجه چندین سال تجربه و تحقیق این ناچیز در مورد تغذیه صحیح اینست که سلامت جسم ارتباط کلی و مستقیم با طرز خوردن و نوع غذا دارد. سلامت روح و جسم متأثر از یکدیگرند یعنی غذای غیر مطلوب موجب افسردگی و بی‌حوصلگی و عصبانیت و کابوس شبهاست، لذا رمقی برای دعا و مناجات باقی نمی‌ماند. بیانات مبارکه حضرت بهاءالله مبنی بر خوردن غذاهای ساده و بیان حضرت عبدالبهاء در اینمورد که غذای انسان فقط میوه و سبزیجات باشد اهمیت بسیار دارد. اما امروزه با مصرف گوشت‌های پرچربی و ارزان و یا غذاهای یخ زده که باید در میکرو ویو گرم شود بشر با انواع بیماری جسمی و روحی روبروست. مقصد از تقدیم این نامه آن

از تو می‌خواهم این کتاب مرا که روی کاغذ کاهی نوشته‌ام ببری به آقای روحی ارباب منشی محفل روحانی بدهی. بنده فوراً اطاعت کردم و محموله را تحویل دادم و برگشتم. ایشان ضمن اظهار تشکر شعری را که محتملاً خود سروده بودند برایم خواندند:

آزرده‌ام از جهان و هر کس هستش
از عزت و ذلت بلند و پستش
خواهم گذرانید بهرنج که هست
عمری که به تنگ آمده‌ام از دستش
عرض کردم جناب اشراق خاوری این شعر شما علامت ناشکری است. فرمودند راست می‌گوئی ولی بعد متوجه می‌شوی که حق داشتم یا نه؟

تا اینکه روزی به ارض اقدس مشرف شدم. طبق معمول زیارت‌های واجب را در خدمت جناب فیضی همراه ایشان می‌رفتم. در مراجعت از عکا جناب فیضی پرسیدند آیا از اشراق خاوری چه خبر داری؟ قضیه واقع شده را برای ایشان نقل کردم. متوجه شدم که اشک در چشمان جناب فیضی حلقه زد. رو به مخلص کرده فرمودند، ابوالفضل وقتی به سلامت به طهران برگشتی بین لجنه تصویب تألیفات کجا تشکیل می‌شود حتماً بدیدن آن هیئت محترم برو و بگو فیضی خواهش کرده شما را بحق قسم این قدر سربسر این مرد دانشمند که هیکل اطهر حضرت ولی‌محبوب امرالله در باره ایشان فرموده‌اند «جناب اشراق خاوری فیلسوف شرق لقب دارند» مگذارید. آمدم بطهران و به علت گرفتاری‌های پیاپی یک ماهی گذشت و نتوانستم به لجنه مربوط بروم. تا روزی در میدان مجسمه فردوسی آقای محترمی از احبا را دیدم از او احوالپرسی کرده سؤال کردم شما می‌دانید این لجنه تصویب

و ادب ایران در قرن بیستم» در اگست سال ۲۰۰۰ در دانشگاه بین‌المللی لندگ ایراد شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. از این اثر نفیس هنوز نسخی موجود است که یاران می‌توانند خریداری نموده به دوستان غیر بهائی خود هدیه کنند. اینک متن نامه:

دوستان پر مهر انجمن ادب و هنر
آکادمی لندگ

با سلام. از لطفی که در حق من کردید و نسخه‌ای از شماره ۱۲ نشریه به راستی پربار خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر را برایم ارسال فرمودید سخت متشکرم. در همین دو روز که از دریافت این مجلد می‌گذرد اغلب مقالات آن را خواندم و در آن یکی دو دیگر تورقی کردم و بنظرم آمد که مجموعه‌ای بی نهایت غنی و یکدست است. هر کدام از مقالات در عرصه خاص خود حجت را در استقصاء و انصاف به خواننده تمام کرده‌اند. اجرتان مشکور و کار پراهمیتان مستدام. به عنوان یک ایرانی از این همه ستمی که به بهائیان ایران رفته و می‌رود شرم دارم. امیدوارم روزگاری برسد که غنای سهم پیروان این مذهب در فرهنگ و تفکر و تجارت ایران شناخته گردد و جامعه ایرانی دین گران خود را به این هم‌میهنان فرهیخته ادا کند.

به امید ایرانی آباد و آزاد و فارغ از تعصب.
امضاء

قدر علمای بهائی را

در حیات آنان بدانیم

جناب ابوالفضل رحمانی شیرازی طی نامه ۰۰۰۲/۵/۲۵ یک خاطره از جناب اشراق خاوری نقل کرده‌اند که عبرت‌انگیز است. می‌نویسند: روزی جناب عبدالحمید اشراق خاوری مرا به منزل خود احضار فرموده گفتند



سرنگ
بیت‌نشته

بین زمینه
رهنمایی
سجی مرقوم

متخصصان

ساز به دنبال
نمندان و
شماره ۱۲
ژوئیه
مورخین و
می‌دارد.
ب و هنر»
سینه فرهنگ

تالیفات کی و کجا تشکیل می شود؟ این آقا فرمودند غروب های چهارشنبه در حظیرة القدس. چه کاری دارید بمن بگوئید من خود عضو آن لجنه هستم. من هم عین فرمایش جناب فیضی رابه اطلاع ایشان رساندم تا در لجنه مطرح کنند. آیا می دانید این آقای محترم چه فرمودند؟ فرمودند البتّه پیغام جناب فیضی را به لجنه خواهم رساند اما نمی دانم این پیرمردان سالخورده از جان لجنه چه می خواهند؟

مدّت کوتاهی بعد از این ماجرا روزی برادرم تلفن کرد که جناب اشراق خاوری صعود فرموده اند و بعد از ظهر از منزل ایشان تشییع جنازه می شود. البتّه سر ساعت معین همراه خانم به محل رفتم و وارد منزل مرحوم اشراق خاوری شدیم دیدم همان آقای محترم دارند از منزل آن مرحوم به سرکارشان می روند. بعد از تکبیر و تحیت بمن گفتند ابوالفضل عجب حیف شد چه دانشمندی را از دست دادیم؟ به خانم آهسته گفتم جوابش با خود جمال مبارک است و بس.

پیام بهائی - البتّه این داستان دردناک است اما انشاءالله درسی برای آیندگان خواهد بود.

● خانم گلوریا شکیب که همیشه به پیام بهائی لطف و محبت مخصوص دارند همراه نامه ای در ماه می دو کاست از برنامه های مختلف رادیوی صدای ایران در لوس آنجلس فرستاده اند که در یکی خانم هما میرافشار شاعر از هم زندانی بهائی خود جلالیه خانم مشتعل به نیکی و احترام یاد می کنند و در دیگری اشاره به یکی از مقالات مندرج در پیام بهائی می شود. خانم شکیب در پایان نامه خود افزوده اند که در شماره ۲۶۶ در قسمت

نامه های خوانندگان نامه ای از خانم نوشین حیدری را خواندم از ایران که بسیار زیبا احساسات خودشان را درباره ماندن در ایران بیان کرده بودند و در حقیقت باعث حسرت من به ایشان شد که چرا من هم در ایران نیستم تنها باشعری از شفیع کدکنی می توانم به آن خانم عزیز جواب دهم. حال من هم حال گونی است که بانسیم سخن می گوید:

«به کجا چنین شتابان؟»

گون از نسیم پرسید.

- «دل من گرفته زینجا،

هوس سفر نداری

ز غبار این بیابان؟»

- «همه آرزویم، اما

چه کنم که بسته پایم...»

به کجا چنین شتابان؟»

- «به هر آن کجا که باشد بجز این سرا

سرایم.»

- «سفرت به خیر! اما تو و دوستی خدا را

چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی

به شکوفه ها، به باران،

برسان سلام مارا.»

اصلاحیه

در شماره ۲۷۱ ژوئن ۲۰۰۲ در صفحه ۶۲ بجای الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء، اشتباهاً الواح ملکوتی حضرت بهاءالله آمده که البتّه خوانندگان مطلع خود به این خطا پی برده و پوزش ما را بپذیرند

در شماره ۲۶۷ صفحه ۵۴ در معرفی کتاب استدلال اشتباهاً نام آقای اکبر مشرف زاده آمده صحیح دکتر ماشاءالله مشرف زاده است از این اشتباه عذر می خواهیم. ■

کلاس تزئید معلومات و معارف بهائی به زبان فارسی

۱۸ تا ۲۰ اکتبر ۵ - پورت هلند

تعمق و مرور بر کتاب مستطاب مفاوضات
تقویت بنیه روحانی افراد و جوامع بهائی
ناطقین: جنابان منوچهر روحانی
و برهان‌الدین افشین

موسیقی: استاد رحمت‌الله بدیعی - خانم
پریسا ذبیحی مقدم (بدیعی)
و سایر هنرمندان

جهت دریافت فرم و ثبت نام خواهشمند است
با د - پورت تماس بگیرید.

Conference Centre de Poort

Biesseltsebaan 34

6561 KC Groesbeek Holland

Tel: 0031 24 3971204

E-mail: registration@depoort.org

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی

فرانسه برای بهائیان

*

سال بیست و چهارم، شماره‌های هشتم و نهم

شماره پیاپی ۲۷۳-۲۷۴

شهرالاسماء تا شهرالمشیه ۱۵۹

مرداد - شهریور ۱۳۸۱

*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال

مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات

P.O. Box 106

1211 Genève 25, Switzerland

*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های

مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

P. B. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپائی ۴۰

اورو (پول واحد اروپا)، و برای خارج از اروپا ۵۵

دلار امریکا و یا معادل آن به ارزهای دیگر است.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک: ۱ - توسط

نمایندگان ما ۲ - با حواله پستی ۳ - چک بانکی

به اورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه

پیام بهائی ۴ - مستقیماً توسط بانک خودتان به

شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به

نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی

تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publie par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'is de France.

تصحیح لازم

در یادداشت ماه شماره قبل یک خط از زیر
کادر ص ۲ حذف شده است. از خوانندگان عزیز
تقاضا داریم به حفظ مطلبی را که در زیر به
حروف خمیده مده به متن کادر اضافه فرمایند:
«... از روسای دین هیچ امتیازی برای دیانت
بهائی نمی‌خواهد بلکه آنچه را که مصلحت
ادیان و ضامن عده حرمت و حیثیت آنها در
جامعه امروزی است به آنان ارائه می‌کند.
بقیه در ص ۱۴»

به مناسبت تعطیلی چاپخانه در ماه اگست
اینک شماره اگست و سپتامبر در ۱۲۸ صفحه
تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد. شماره آینده
مجله در ماه اکتبر منتشر خواهد شد.
پیام بهائی برای همگان تابستانی خوش
آرزومند است.